

# میلاد



بین المللی	
<a href="#">۵۸</a>	برگزاری مراسم روز جهانی زن در مرسین
<a href="#">۵۹</a>	فساد و تبعیض دولتی: به بازی های دیگر المپیک خوش آمدید!
<a href="#">۶۱</a>	اوکراین: «اولیگارش» های میلیاردی برنده می شوند!
<a href="#">۶۳</a>	سخنرانی رفیق نجیب روشن در سایت آزادی افغان
<a href="#">۶۶</a>	دعوت به همکاری مارکسیست های انقلابی با پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»
تاریخی	
<a href="#">۶۸</a>	بررسی تاریخی روحانیت شیعه
<a href="#">۷۰</a>	مذهب در شوروی
<a href="#">۷۱</a>	کمیسیون دفاعی
فیسبوک و بحث آزاد	
<a href="#">۷۲</a>	بحث با مجید آذری درباره حزب
<a href="#">۷۸</a>	بنیادگرایی دینی

با کلیک بر روی «شماره صفحه» مربوطه به صفحه مورد نظر منتقل خواهید شد و سپس با کلیک بر روی عبارت «فهرست» مجدداً به صفحه نخست باز خواهید گشت.

فهرست	
<a href="#">۲</a>	سرمقاله
	ایران
<a href="#">۴</a>	نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی
<a href="#">۹</a>	آیا باید از اعتراضات بختیاری ها حمایت کرد؟
زنان	
<a href="#">۱۱</a>	تجاوز جنسی: علل و ریشه های آن و امروز مسئول اصلی کیست
<a href="#">۱۴</a>	روز جهانی زن و وضعیت کارگران زن و زنان اقشار کم درآمد در ایران
<a href="#">۲۰</a>	نقش زنان در انقلاب روسیه
تئوریک	
<a href="#">۲۱</a>	سه بینش از دمکراسی
<a href="#">۳۲</a>	مفهوم مقوله دولت ایدئولوژیک
سیاسی	
<a href="#">۳۷</a>	مصاحبه‌ای با شاهرخ زمانی پیرامون حزب سیاسی طبقه کارگر و ویژگی‌های آن!
<a href="#">۵۳</a>	حمید تقوایی مفهوم مارکسیستی انقلاب را تحریف و وارونه می کند

## ناخوانایی هزینه های زندگی کارگری با دستمزها

تهران و با این فرض محاسبه شده است که نیمی از کارگران صاحب خانه هستند.

### فهرست

کمیته مزد شورای اسلامی کار استان تهران روز سه شنبه، ۶ اسفندماه ۱۳۹۲، اعلام کرد که هزینه یک ماه خانوار ۴ نفره کارگری در ایران بیش از یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان است.

بنا بر گزارش خبرگزاری کار ایران (ایلنا). بدیهی است که محاسبات هزینه هنوز با واقعیت خوانا ندارد. از این رو کمیته مذکور مجبور می شود اضافه کند که این برآورد تنها شامل هزینه کالاها و خدمات اساسی مورد نیاز خانوار است. در توجیه این آمار وارونه ذکر می کند که عدم درج هزینه های دخانیات، اثاثیه منزل، امور فرهنگی، تفریح، هتل و رستوران به معنای نفی نیاز کارگران به این اقلام نیست، بلکه این موارد درخانوار کارگری غالباً با کاستن از هزینه خوراک تأمین می شود.

کمیته مزد شورای اسلامی کار استان تهران با ارائه جدولی حاوی تفکیک اقلام مورد نیاز خانوارهای کارگری، گفته است که هزینه اقلام اساسی را به قیمت میادین میوه و تره

گزارش کمیته مزد شوراهاى اسلامى کار استان تهران در حالى انتشار مى يابد که پيشتر وزارت کار و رفاه اعلام کرده بود حداقل دستمزد سال آینده (۱۳۹۳) کارگران براساس نرخ تورم ۳۶ درصدى فعلى از سوى مرکز آمار بيش از ۶۶۰ هزار تومان و براساس نرخ تورم ۴۰ درصدى بانک مرکزی بيش از ۶۸۰ هزار تومان محاسبه شده است.

سخنگویان رژیم سرمایه داری در وضعیتی قرار گرفته اند که برای کاستن از شدت نارضایتی ها به برخی از واقعیت های تلخ جامعه کارگری اعتراف می کنند. برای نمونه، محمد یارمحمدیان، رئیس هیئت مدیره مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران در این مورد گفته بود که: «توقع جامعه کارگری این است که به قانون عمل کنیم و این مطالبه قانونی کارگران است. بر این اساس نرخ تورم و معیشت یک خانوار ۴ نفره باید در تعیین حداقل دستمزد مد نظر قرار گیرد. کارگران نباید تاوان سوء مدیریت و بعضاً هزینه مشکلات کارفرمایان را بدهد.»

در عین حال بنا بر منابع خود رژیم حداقل دست مزد در سال جاری ۴۷۸ هزار تومان است که به گفته بسیاری از فعالان کارگری این مبلغ تنها هزینه ۱۰ روز یک خانوار کارگری را تأمین می کند.

برخی فعالان کارگری در ایران نحوه محاسبه دستمزد حداقل را مورد انتقاد قرار داده و گفته اند هزینه مصرفی خانوار کارگری در هر سال مبنای محاسبه حداقل دستمزد برای سال بعد قرار می گیرد و به این ترتیب، این رقم با هزینه واقعی ارتباط ندارد.

شرح	نسب اهمیت	بهمن ۹۲	توضیحات
سهم خوراکی	۴۷٪	۸,۲۸۸,۸۴۰	قیمت ها براساس میادین شهرداری
سهم دخانیات	-	-	
سهم مسکن	۱۸٪	۳,۱۵۷,۳۳۰	با احتساب ۵۰ درصد مستاجر و ۵۰ درصد صاحب خانه
سهم پوشاک	۵٪	۸۷۴,۰۰۰	
سهم کتایه منزل	-	-	
سهم بهداشت و درمان	۷٪	۱,۳۰۰,۰۰۰	
سهم حمل و نقل	۹٪	۱,۶۰۰,۰۰۰	با استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی
سهم ارتباطات	۳٪	۴۸۱,۱۴۸	
سهم امور فرهنگی و تفریح	-	-	
سهم تحصیل و آموزش	۶٪	۱,۰۹۰,۰۰۰	فقط هزینه های فرزندان
سهم رستوران و هتل	-	-	
سهم کالاها و خدمات متفرقه	۵٪	۹۳۸,۶۸۲	
سهم کل سبد خانوار ۴ نفره در یک ماه	۱۰۰٪	۱۷,۶۰۳,۰۰۰	



با چنین وضعیت اسفباری باید دید که مطالبات کارگری در وضعیت کنونی چه باید باشد؟ برخی از فعالین کارگری بر این باورند که باید با طرح یک سلسله مطالبات صنفی، وضعیت را به تدریج بهبود بخشید و بر رژیم فشار وارد آورد تا به داد کارگران برسد. بدیهی است که این روش از برخورد در حوزه

بار و مراجع رسمی تهیه کرده است.

در این گزارش آمده است که هزینه مسکن خانوار کارگری با منظور کردن میانگین هزینه مسکن در تمام نقاط استان

به سرمایه داران، دولت باید به کلیه بیکاران، بیمه بیکاری پرداخت کند.

سوم- حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و یک ماه مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد، ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

چهارم- تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

پنجم- تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پرتر کند، کم است. زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

ششم- باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۱۳۹۲، رقم ۴۸۷ هزار و ۱۲۵ تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار خود دولت، خط فقر سه برابر رقم مذکور است.

هفتم- کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

ده اسفند ۱۳۹۲

اقتصادی بدیهی از سوی گرایش های سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی بیش از سه دهه است که طرح گشته. برخی از گرایش های رادیکال سندیکالیستی به این نتیجه رسیده اند که با وارد شدن به حوزه «کار علنی» و جمع آوری امضاهای اعتراضی می توان به هدف نزدیک شد. اما، تجربه تمامی این بینش ها در عمل نشان داده است که در بهترین حالت، وضعیت را به شکل محدود تغییر جزئی داده و در بدترین حالت توهم را در درون طبقه کارگر در برابر مقاومت های موثر مسدود کرده است.

برای وارد شدن به سازماندهی مؤثر در جنبش کارگری در مقابل اجحافات رژیم سرمایه تنها یک راه در مقابل کارگران وجود دارد و آن هم ورود به عرصه سیاسی است. فعالان کارگری برای پیشبرد مسایل خود باید خود را مجهز به مطالباتی کنند که آگاهی سیاسی موجود را گامی به پیش ببرند. به بیان دیگر، تناسب قوا را گام به گام به نفع خود تغییر دهند و در راه کسب اعتماد به نفس سیاسی حرکت کنند.

در مقابل وضعیتی که هزینه های سرسام آور به هیچ وجه با دستمزد کارگر خوانایی ندارد باید متوسل به مطالبات انتقالی شد. مطالباتی که از سطح آگاهی کنونی آغاز می شود، اما به طور بالقوه کارگران را برای رو در رویی سیاسی آماده سازد.

در چنین شرایطی نخستین سوالی که برای کارگران مطرح می شود، این است که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران و زحمتکشان! اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. برای مقابله با تورم و بیکاری و دستمزدهای نازل مطالبات کارگری باید از قرار زیر باشد:

اول- در جامعه سرمایه داری حق کار، ابتدایی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست مدیران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

دوم- اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام

## نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی

### فهرست

#### مازیار رازی

در وضعیت کنونی، طرح مطالبات کارگری برای دوره آتی جنبش کارگری از دوزاویه حائز اهمیت است.

نخست؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه تحولات سیاسی که به ویژه طی یک سال اخیر در ایران به وقوع پیوسته، مهم است. تغییراتی که به برقراری پیوند نزدیک تر رژیم با دولت های غربی منجر شده است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شد؛ اما تا سال پیش به فرجام نرسید.

اما، زمینه ریزی های اخیر دولت و جذب سرمایه های خارجی به ایران به نوبه خود تغییراتی در وضعیت کارگران ایجاد خواهد کرد. احیای یک نظام سرمایه داری «اصلاح طلب» این بار به رهبری خود خامنه ای و ریاست جمهوری حسن روحانی، مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن فراتر سرمایه های خارجی و همچنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. نقداً بسیاری از خودروسازی های فرانسوی و آمریکایی به ایران رفته اند و بساط کار خود را پهن کرده اند.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود تا حدودی اعتماد به نفس را در میان کارگران تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل و عوامل مختلف نظیر جنگ، سرکوب،

سیاست های اشتهاب اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم به ویژه در دوره احمدی نژاد از معرکه عقب افتاده بودند، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های «عقلایی» اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از سه دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً منطبق با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قلع و قمع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد. از این رو اختلافات درونی هیئت حاکم نیز در تدارک این زمینه ریزی همه کاهش یافته اند.

دوم؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه پراکنندگی و انشقاق نیروهای «کمونیستی» و کارگری و عدم پیوند آن با جنبش کارگری نیز حائز اهمیت است. بدیهی است که با تحولات آتی سیاسی در درون جنبش کارگری، نقش نیروهای کمونیستی نیز در امر دخالت گری در درون جنبش کارگری اهمیت پیدا می کند. اگر تغییرات در درون جنبش کارگری از مبارزات تدافعی به مبارزات تعارضی منجر گردد؛ وضعیت کمونیست ها نیز از حالت «نظاره گری» به حالت «دخالت گری» می باید تغییر کند. بیش از نیم قرن «بحث» و «تبادل نظر» در راستای یافتن «اتحاد» در خارج از کشور بین نیروهای کمونیستی و «کمینه» های کارگری مدافع کارگران در داخل ایران، نشان داده است که روش ایجاد اتحاد اپوزیسیون «چپ کارگری»، بدون حضور سیاسی در درون جنبش کارگری و پیوند با پیشروی کارگری، به بن بست رسیده است. به علت این بی توجهی و ندانم کاری ها و اشتباهات سیاسی جریان های «چپ»، در دوره پیش، کارگران پیشرو و جوان اعتماد خود نسبت به این سازمان ها و گروه ها را از دست داده اند. کسب اعتماد در درون کارگران تنها از طریق دخالت گری مؤثر کمونیست ها بر محور مسایل و مطالبات

کنونی کارگران عملی است.

شان) آماده تسخیر قدرت است! برخی دیگر برای رهایی از دخالت‌گری در امور کارگری در مقابل هر یک از شعارهای روزمره کارگری شعار «انقلاب» را قرار می‌دهند. شعارهایی مانند «مجلس مؤسسان خیر، انقلاب آری!»، «انجمن‌های صنفی خیر، انقلاب آری!» و غیره نمونه‌هایی از این گونه «دخالت‌گری»ها است. اطلاعیه صادر کردن مرتب در مورد «شعله ور شدن» انقلاب و انفجار «بمب شورش گرسنگان» و حمایت لفظی از کارگران هنوز از رونق بسیاری برخوردار است. این برخوردها همه نمایانگر امتناع از امر دخالت‌گری و شانه خالی کردن در مورد مسایل روزمره کارگری است و نه رادیکالیسم انقلابی! این سازمان‌ها در سطح تشکیلاتی خود را قیم کارگران دانسته و در سطح طرح مطالبات، خواسته‌های خود را جایگزین درخواست‌های کارگری می‌کنند.

در این امر تردیدی نیست که در سرلوحه هر جریان کمونیستی شعار براندازی نظام سرمایه داری و انقلاب کارگری بایستی فرار گیرد. زیرا این شعارها از ذات خود نظام سرمایه داری ظاهر می‌گردند. دولت‌های سرمایه داری نیروی مسدود کننده و بازدارنده رشد نیروی مولده و شکوفایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اند. تنها با سرنگونی قهرآمیز آن‌ها، توسط یک انقلاب کارگری (توسط کارگران؛ دهقانان فقیر، ملیت‌های تحت ستم، بخش‌هایی از زنان و جوانان) رهایی کامل انسان‌ها از بندهای سرمایه داری، امکان پذیر است. اما از این استدلال‌های درست نمی‌توان به این نتیجه رسید که این شعارهای را می‌توان هر لحظه و در هر زمانی بر جنبش کارگری تحمیل کرد. برای براندازی رژیم بایستی تدارکات لازم، حداقل در درون کارگران پیشرو، را از پیش سازمان داد. بخش تعیین کننده از کارگران پیشرو بایستی به ضرورت براندازی و جایگزینی آن با حکومت کارگری رسیده باشند و قدرت کارگری خود را تجربه کرده باشند. سازماندهی اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه‌ها، به دست گرفتن تولید و توزیع در صنایع توسط کارگران از پیش شرط‌های لازم برای تدارک سرنگونی نظام حاکم است.

دوم، آن روی سکه انحراف دسته اول، توسط برخی از فعالان جنبش کارگری طرح می‌گردد. بر خلاف دسته اول آن‌ها برای مرتبط کردن ارگانیک خود به کارگران مبلغ عام‌ترین شعارهای طبقه کارگر می‌شوند. آن‌ها استدلال می‌کنند که از آن جایی که کارگران در مجموع به برخی از مطالبات نرسیده و یا شرایط آماده نشده است، طرح بسیاری از مطالبات غیر ضروری است. برای نمونه در دخالت‌گری خود، مطالبه مرکزی «حق اعتصاب» را از قلم

امروز تمام نیروهای راست‌گرا (سلطنت طلب و مشروطه خواه) و میانه‌گرا (جمهوری خواه، سوسیال دمکرات و غیره) در حال جبهه‌گیری و وحدت برای امر دخالت‌گری در راستای تقویت بورژوازی در ایران هستند. همچنین گرایش‌های سانتریست با به یدک کشاندن نام «کمونیسم» و «کارگری» مشغول خرده کاری همیشگی هستند و سر خود را با فعالیت‌ها حاشیه‌ای برای تقویت حزبشان، پیش می‌برند.

در صورتی که نیروهای کمونیستی کماکان در انشقاق و پراکندگی به سر می‌برند. توافق بر دخالت‌گری بر محور مطالبات کارگری تنها راه همسویی نیروهای کمونیستی با یکدیگر هست. دوران «بحث» و «تبادل نظر» و «تدوین برنامه» و «اتحاد»‌های بی پایه و بدون ارتباط با کارگران پیشرو، به پایان رسیده است. زمان دخالت‌گری و تدوین برنامه و اتحاد و ساختن حزب پیش‌تاز کارگری، همراه با پیشروی کارگری، فرا رسیده است. نیروهای کمونیستی که در گفتار و کردار خواهان همسویی با طبقه کارگر هستند، می‌باید امر دخالت‌گری را جدی تلقی کنند، و در راستای تقویت جبهه ضد سرمایه داری در ایران کوشش کنند. و این امر بدون تدقیق و توافق بر مطالبات محوری دوره آتی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

به این دو علت بازنگری مطالبات کارگری برای دوره آتی در وضعیت کنونی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما؛ پیش از بررسی مطالبات محوری کارگران برای دوره آتی، باید دید که چه مطالباتی بسیج کننده و منطبق با وضعیت کنونی نیستند. در طیف «چپ کارگری»، در مورد مطالبات محوری کارگری، عموماً دو انحراف وجود دارد که این‌ها دو روی یک سکه هستند.

نخست، مطالباتی است که توسط سازمان‌های سنتی بر جنبش کارگری تحمیل می‌گردد. یکی از مطالبات «رادیکال» شعار «سرنگونی رژیم» و دیگری شعار «انقلاب» است. سازمان‌های سنتی این قبیل شعارها را از گنجینه‌های خود هر زمان که نیاز آن را احساس می‌کنند، بیرون آورده و برای رادیکال جلوه دادن خود از آن‌ها استفاده می‌کنند. حتی برای نشان دادن حقانیت مطالبات خود وضعیت عینی اجتماعی را به صورت غلوآمیز و بنا بر آرزوها و آمال خود و نه واقعیت‌ها، «سناریوسازی» می‌کنند. برخی استدلال می‌کنند که سرنگونی رژیم قریب الوقوع است و رهبری انقلاب (بخوانید حزب خود ساخته

حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی موجود؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، «مطالبات دمکراتیک» هستند.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست ها بوده و هست، اما در کشورهایی نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی، مگر در وضعیت استثنایی، دشوار است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست هایی را نمی تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند. با این وجود، چنین خواست هایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آن ها باید صورت پذیرند. زیرا به علت وضعیت اختناق، گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل می گردند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر این ها، برای آن که، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از «آن» خود کند. کارگران در دوره پیش بر محور برخی از مطالبات مبارزه کرده اند. به بیان دیگر، گسترش مبارزات دمکراتیک در محور برنامه کمونیست ها هم قرار گرفته است.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آن ها نیز نظام سرمایه داری را نفی نمی کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب های سوسیال دمکرات می توانستند به اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست ها در کشورهایی نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا دشوارند و یا چنان چه بخشاً تحقق

می اندازند یا آن را منوط به «آسیب نرساندن به اقتصاد» می کنند! از این رو سازماندهی آن ها نیز متوجه عموم کارگران است. بدیهی است که عام ترین مطالبات کارگران، شامل عقب افتاده ترین آن هاست.

اگر دسته اول خود را جایگزین کارگران می کند؛ دسته دوم، از عموم کارگران دنباله روی می کند. اگر دسته اول دچار انحراف فرقه گرایی می شود؛ دسته دوم دچار انحراف فرصت طلبی می گردد. این ها دو روی یک سکه هستند؛ زیرا وجه مشترک با هم دارند. هر دو این انحراف ها در نهایت صحنه مبارزاتی را خالی گذاشته و راه را برای نفوذ عقاید رفرمیستی باز می کنند.

ایراد اساسی هر دو دسته در این است که وجه تمایزی مابین کارگران به مفهوم اعم کلمه و کارگران به مفهوم اخص کلمه قایل نیستند. آن ها تمایزی بین مطالبات و سطح آگاهی عموم کارگران از یک سو و مطالبات کارگران پیشرو از سوی دیگر قایل نمی شوند. در این مورد بیشتر توضیح داده می شود.

اما در میان کارگران، بخش دیگری از آگاه ترین و با تجربه ترین آن ها ظاهر شده اند. این ها کارگرانی هستند که به مطالباتی فراتر از کارگران عادی دسترسی پیدا کرده و در سازماندهی کارگران به عنوان رهبران عملی آن ها نقش مهمی در دوره پیش ایفا کرده اند. آن ها در واقع «کارگر روشنفکرانی» هستند که در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری به مبارزات مستمر و سازماندهی کارگران دامن زده اند. گرچه این قشر اجتماعی هنوز متشکل و سراسری عمل نمی کند، اما به مثابه رهبران عملی طبقه کارگر، همانند روشنفکران مجهز به مقالات و کتب و تحلیل وضعیت سیاسی هستند. این ها امر سازماندهی کارگران را در دو دهه پیش، عمدتاً در کارخانه های بحران زده برعهده داشته اند. همسویی کمونیست ها با این قشر، و تمرکز بر فعالیت ها و گسترش مطالبات این قشر اجتماعی برای پیشبرد مبارزات آتی کارگری مهم است.

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی های اجتماعی،

جنبش کارگری ظاهر می‌گردد و از سوی دیگر نقش تقویت‌کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه‌داری را ایفا می‌کند.

یکی از مطالبات «دمکراتیک» که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می‌گردد حق اعتصاب است. درک رژیم سرمایه‌داری و مماشات جویان در درون طبقه کارگر، این است که اعتصاب در «قانون کار» می‌تواند گنجانده شود به شرطی که «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه‌ای از جانب آن توجه نظام و اقتصاد کشور نشود» و یا «اعتصابات باید از گرایش‌های سیاسی به دور باشد».

به بیان دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را به شرطی می‌پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی‌توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه‌داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه‌داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی‌شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه‌داران به آن تن نمی‌دهند.

در عین حال، کمیته‌های اعتصاب می‌توانند نطفه‌های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه‌داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می‌تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه‌داری) را طرح کند. اعتصاب می‌تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می‌تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

گرچه در سال‌های گذشته رقم اعتصابات کارگری چشم‌گیر نبوده‌اند، اما اعتصابات در راستای تحقق خواست‌های کارگری اکثراً حول عدم پرداخت دستمزدها و علل مالی انجام گرفته است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مطالعه جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی تهران (۱۳۶۸-۱۳۷۲)

یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه کارگر. اما علی‌رغم این‌ها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده‌اند.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آن‌ها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه‌داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشند.

از آن جایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می‌دهد؛ و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه حزب پیشواز انقلابی آتی در ایران قرار می‌گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل هیچ یک نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی‌توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دمکراتیک و حداقل، فراتر می‌رود.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه، مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را به طور پیگیر تشدید می‌کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می‌کند.

بدیهی است که تمام شعارهای دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می‌توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آن‌ها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی‌توان به صورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. حداقل نطفه‌های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یک سو از دل



مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند- اما چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مینی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه در پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر در نیشکر هفت تپه، نساجی بهشهر شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر» مطرح شد.

اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری، تشکلی حزب پیشتاز کارگری و ایجاد تشکل های مستقل کارگری در دوره آتی هموار می کند.

زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

اعتصاب؛ اعتصاب حق مسلم ماست!

کنترل کارگری اعمال باید گردد!

اسفند ۱۳۹۲

در دوره بلاواسطه آتی با ایجاد شرایط مساعدتر مبارزاتی برای کارگران مبارزه در راستای کسب حق اعتصاب به یکی از مطالبات عمده طبقه کارگر تبدیل خواهد شد.

مطالبه محوری دیگر (یکی از مطالبات «انتقالی»)، اعمال «کنترل کارگری» است. در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آن است، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند رامسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینک ه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چه قدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جرمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد و غیره، بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اعتراض های کارگران کفش شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع درباره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه داران،

<http://www.ensani.ir/fa/content/274262/default.aspx>

## آیا باید از اعتراضات بختیاری ها حمایت کرد؟

### فهرست

پاسخ بلافاصله و بدون مکث آری است؛ چرا؟

بعضی اوقات دیده می شود در تحلیل های گرایش چپ مخالف اعتراضات بختیاری ها، و برای توجیه مخالفت خود، حتی منکر وجود ایل و عشایر و قوم ها هم شده اند و به زعم خود با انکار آن ها است که می توانند با ناسیونالیسم خط و مرز ایجاد کنند! این دیدگاه انحرافی است، به این دلیل که کشمکش قومی را که ذاتی نظام سرمایه داری هست نادیده می گیرد تا بتواند به نتیجه پیشرفته شدن سرمایه داری برسد و به زعم خود مبارزات را یا در ابعاد طبقاتی جستجو کند و یا به کلی آن را کتمان نماید. این گرایش از چپ اگر هم برنامه ای ارائه کند و حضور ملل مختلف را به رسمیت بشناسد، تنها برای ملت گرد است که حق خودمختاری قائل می شود و سایر ملل را نادیده می گیرد. درست به دلیل همین تناقض است که هر دو با وجود پیروی از یک برنامه به نام «یک دنیای بهتر»، در مورد اعتراضات بختیاری ها دو موضع رو در روی با یک دیگر اتخاذ می کنند. سرگردانی آن ها از این جا ناشی می شود که یکی معتقد است سرمایه داری در ایران متعارف شده است و لابد در یک کشور متعارف سرمایه داری، کشمکش های قومی از بین رفته و همه جامعه به صورت طبقاتی و در تعلق طبقاتی خود قرار می گیرند. دیگری کاری به متعارف شدن سرمایه داری ندارد و دنباله روی حرکت های خودجوش، بدون دخالت گری در درون آن ها برای انتقال به سطح ضد سرمایه داری است. برای این دسته دوم هر چیزی که در آن سر و صدایی داشته باشد جذابیت دارد. از برهنگی یک هنرپیشه گرفته تا اعتراضات بر سر دیالوگ یک هنرپیشه.

واکنش از موضوع مارکسیستی چیست؟

نخست باید تأکید کنیم که سرمایه داری در ایران از نوع سرمایه داری نامتکامل و ناموزونی است که این خود باعث بروز اعتراضات در سطوح ناموزون می شود. مثلاً در حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی همچنان اعتراضات مردمانی با اعتقادات مذاهب غیر شیعی وجود دارد و هزینه های سنگینی را هم برای آن متقبل می شوند، حال آن که در نظام سرمایه داری متعارف نه تنها سایر ادیان دارای محدودیت ابراز وجود نیستند، بلکه نظام حاکم آن ها را حمایت هم می کند تا به این وسیله بقای خود را تضمین کند. چون سرمایه داری نامتکامل اسلامی در ایران بقای خود را در حاکمیت دین خود می بیند، نگران رشد سایر مذاهب می شود که مبادا سلسله مراتب شیعه را در مخاطره قرار دهد. همچنین ملل و قوم های مختلفی که تحت ستم مضاعف قرار دارند. کارگران و مزد بگیران این ملل یک بار تحت استثمار سرمایه داری بومی و مرکزی هستند و یک بار به عنوان ملتی در اقلیت تحت فشار و

اخیراً سریال تلویزیونی به نام سرزمین کهن از شبکه تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد. در قسمتی از این فیلم که به سبک آخوندی با تکه پراکنی حرف خود را طرح می کند، دیالوگی رد و بدل می شود که طی آن یک توهین به بازیگری به نام «اردکانی» می شود (به او گفته می شود "اردکانی جُوالدوز")؛ هرچند اهالی اردکان یزد دست به اعتراض نمی زنند. و بلافاصله توهینی به بازیگری با نام «بختیاری» می شود که موجب بروز اعتراضات وسیعی در بخش های زیادی از شهرهای محل زندگی مردم لر بختیاری می شود. به این اعتراضات دو واکنش مختلف صورت می گیرد. نخست واکنشی در حمایت از اعتراض کنندگان که تا درجه ای جنبه دنباله روانه و حتی ناسیونالیستی دارد و تا درجه ای دیگر نیز تلاش می کند از موضع «چپ» در دفاع از این اعتراضات برآید. واکنش دوم واکنشی پاسیفیستی و عمدتاً روشنفکرانه ای است که ناشی از بی ربطی با موضوعات بالفعل اعتراضی است. روشنفکری از این جهت که در بررسی یک اعتراض اجتماعی، از نقد به فیلم و دیالوگ ها شروع می کند، به دنبال این است که معنای واقعی مستتر در دیالوگ های فیلم را تفسیر کند! هرچند در همین سطح هم دارای ضعف اساسی است. ضعف به این دلیل که تلاش دارد تا ثابت کند اشاره هنرپیشه سریال به بختیاری ها در واقع به نام فامیل هنرپیشه دیگر است و نه به مردم بختیاری! این دقیقاً همان توضیحی است که تلویزیون ضرغامی هم داده است. با توجیحات این تلویزیون کاری نداریم، اما وقتی کسی با گرایش چپ همین استدلال را به کار می برد به این معنی است که او حوزه نقد فیلم شده است تا دلیل حمایت از یک اعتراض عمومی یا عدم حمایت از آن را به دست آورد و این واقعاً بیانگر سردرگمی چنین گرایشی در «چپ» است. تازه در همین سطح هم او متوجه نیست که اگر موضوع واقعاً اهانت به بختیاری ها نیست پس چرا نام فامیل هنرپیشه را مثلاً «رَجَب نیا» انتخاب نکردند که ضمناً ربطی هم با انگلیس ها نداشته باشد!

پر واضح است که حاشیه این فیلم یک سلسله تسویه حساب با اقوامی است که جمهوری اسلامی نتوانسته آن ها را به تمامی مغلوب کند. این تلاش به هیچ وجه هم تصادفی نیست، زیرا هدف تشدید اختلافات قومی را دنبال کرده تا شاید به زعم خود بتواند مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع قرار دهد.

ها رخ دهد دیگر نیازی هم به حمایت ندارد، چون نقداً از مرحله عبور کرده که توانسته به این سطح از رشد برسد که بتواند یکپارچه و سراسری، مطالبه سقوط نظام سرمایه داری را به مرکز جامعه منتقل کند.

برای مارکسیست ها، موضوع، انتقال مبارزات کنونی از سطح آگاهی کنونی که لزوماً آگاهی ضد سرمایه داری نیست، به سطح مبارزه انقلابی با آگاهی سوسیالیستی است. چنین دخالتگری قطعاً از کناره گیری و پاسیفیسم آغاز نمی گردد، بلکه دقیقاً برعکس، از دخالت گری به موقع و فعال در میان معترضین شروع می شود تا به آن سمت و سوی ضد سرمایه داری بدهد. به این معنی که نیروهای انقلابی می باید در بین این معترضین قرار بگیرند و شعارهای رادیکال انقلابی را در میان ها پراکنده کنند. آن جا است که معلوم خواهد شد از سر دادن این شعارها امتناع می شود چون ماهیت اعتراض مثلاً ناسیونالیستی است و یا بر عکس، حتی اعتراضی با پرچم ناسیونالیستی میتواند به دلیل دخالت گری به موقع و صحیح، به پایین آوردن همان پرچم منجر شده و به اشغال کارخانجات و مراکز عمده توزیع اعتصاب و نهایتاً یک شورش آگاهانه تمام عیار تبدیل شود.

نقطه اتصال یک استراتژی انقلابی بر پایه متد مارکسیستی، دخالت گری از سطح کنونی مبارزات موجود، مثلاً دفاع از مبارزات اقوام به حول محور «حق دمکراتیک» است. دفاع از حقوق دمکراتیک اقوام تحت ستم امکان انتقال مبارزات آن ها به سطح مبارزه ضد سرمایه داری را فراهم خواهد کرد، مشروط به این که مبارزات آن ها به کیسه احزاب بورژوایی ریخته نشود، و چنین چیزی میسر نخواهد شد مگر این که حزب پیشتاز انقلابی بتواند وزنه تعادل دهنده بین مبارزات جاری و مبارزات ضد سرمایه داری آن ها شود.

در غیاب این حزب است که پتانسیل اعتراضی به اعتراض در سطح دفاع از قوم و قبیله و ناسیونالیسم محدود باقی می ماند. به عبارت ساده تر، کافی است که رهبری انقلابی متشکل در حزب پیشتاز انقلابی در جامعه حضور داشته باشد که در این صورت، و در وضعیتی که حتی یک دیالوگ معمولی در یک فیلم می تواند اعتراضات وسیعی ایجاد کند را به کارزار بزرگی علیه نظام سرمایه داری تبدیل کند. اگر با وجود این مقدار اعتراضات و اعتصابات روزانه هنوز چنین هدفی تأمین نشده است به این دلیل بسیار روشن و ساده است که چنین حزبی وجود درونی ندارد. احزابی که در خارج خود را نماینده طبقه کارگر می دانند در بهترین وضعیت به گویندگان اخبار وقایع تبدیل شده اند و درست به همین دلیل است که که یک اعتراض

سرکوب قرار می گیرند. این وضع در همه ابعاد به شدیدترین شکل در جریان است. از ستم بر ملت های مختلف گرفته تا ادیان در اقلیت و گروه هایی از مردم همجنس گرا، تا زنان که نیمی از مردم جامعه را تشکیل می دهند.

پر واضح است که در شرایط دیکتاتوری موجود، به ازای اعمال دیکتاتوری و حضور استبداد در هر وجهی از اجزای تشکیل دهنده جامعه، بستر بروز اعتراض در همه این وجوه نیز فراهم می شود. تحلیل مارکسیستی تنها با رجوع و کشف این اعتراضات نیست، که در این صورت چیزی فراتر از ژورنالیسم نخواهد رفت. مسأله اما بر سر تحلیل از شرایط مشخص که همان شرایط اعمال دیکتاتوری بی کم و کاست است، می باشد. در این شرایط هر اعتراض کوچک و کم اهمیتی بالقوه دارای پتانسیل انفجاری در سطح کل کشور است. این وضعیت بارها مشاهده شده است. مثلاً یادمان نمی رود که در سال ۷۸ در کوی دانشگاه تهران عده ای دانشجو با تعداد انگشت شمار آکسیون اعتراضی نسبت به خصوصی سازی دانشگاه سازمان دادند. پلیس سرکوبگر به آن ها حمله کرد، این موضوع به اعتراض علیه بسته شدن روزنامه سلام گره خورد و در کمترین فاصله ممکن این اعتراض به کل کوی دانشگاه، و از این فاصله کمتر به کل محله و منطقه و بلافاصله به قسمت های مختلف شهر تهران و بعد به سایر شهرها گسترش پیدا کرد و واقعه ۱۸ تیر را ساخت. در آن مقطع هم شاید چپ روشنفکر می توانست بگوید که یک اعتراض صنفی دانشجویی موضوعیتی ندارد و قابل دفاع نیست، چون از جمله مسائل مربوط به خودشان است و ربطی به مبارزه طبقاتی ندارد و ... اما سرعت رشد دامنه اعتراض آن قدر سریع و بزرگ بود که فرصت هرگونه از این دست تحلیل های آیکی را از تحلیل کننده می گرفت. در همین اعتراضات بختیاری که از تجمعی علیه صدا و سیما شروع شد، بلافاصله دامنه آن به شهرهای مختلف گسترش پیدا کرد و به سطح شعارهای ضد حکومتی و ضد دیکتاتوری رسید.

یک تحلیل مارکسیستی در این رابطه از این جا شروع نمی کند که آیا آن هنرپیشه حق داشته دیالوگ مذکور را بگوید یا نه، بلکه از اعتراضات به وجود آمده شروع می کند و به دنبال ابتکاراتی است که بتواند این پتانسیل اعتراضی را به سطح مبارزه ضد سرمایه داری سوق دهد. هر تحلیلی بر این مبنا که این اعتراضات قومی و عشیره ای است و ناسیونالیسم را تقویت می کند، از این رو بی ربط است که تصور می کند خیزش انقلابی از ابتدا با پرچم های سرخ و آرم های داس و چکش آغاز می شود. چنان چه این خیزش

## تجاوز جنسی

علل و ریشه های آن و امروز مسئول اصلی کیست

فهرست

سارا قاضی

### کودک آزاری و تجاوز جنسی به کودکان

همان طوری که در ابتدا آمد، طبیعت انسان با آزادی، همیاری، تساوی و احترام متقابل همخوانی داشته و تحت وجود این ضوابط است که انسان رشد سالم می باید. این امر، خاصه در مورد کودکان (دختر/پسر) صحت دارد و اتفاقاً همان طور که پزشکان روانشناسی کودک هم معتقدند، اهمیت این ضوابط تنها در دوران کودکی و دوران رشد انسان است که تعیین کننده می گردد. کودکی که با وجود این ضوابط در محیط خانواده و بعد در اجتماع بزرگ می شود، از نظر روانی این فرصت را می یابد که در حد ممکن انسانیسالم، محکم، متعادل و از نظر مغزی و فکری رشد طبیعی خود را طی کرده و ذهنش از آسیب هایی مانند حسادت، نفرت، خودخواهی و... به دور بوده و در روابط با دوستان هم سن خود، به طور کلی برخوردی متناسب با روحیه سالم یک کودک را داشته باشد، چون در تجربیات محدودش در کودکی با این گونه خصوصیات اخلاقی برخورد نداشته و حتی برای این گونه اخلاقیات دلیلی نمی تواند پیدا کند.

در مقابل کودکی که در خانواده دائماً شاهد مشاجره پدر و مادرش می باشد و می بیند که چگونه پدر از موضع بالا و موضع قدرت به توهین لفظی/بدنی مادر او مشغول است، بلافاصله از نظر روانی سردرگم و گمراه می گردد؛ قدرت تشخیص عمل و رفتار صحیح را از نادرست از دست می دهد و چون کودک است و توان مقابله را ندارد، خشم آرام وجودش را پر می کند، ولی از شدت ترس از ابراز آن را خودداری می کند، ادامه این رفتار در خانواده نهایتاً کودکان را از نظر روانی از حالت متعادل بیرون می آورد. حال دخترچه ای که سپس خودش مورد ضرب و شتم و حتی سوء استفاده جنسی قرار می گیرد، به طور کلی از چارچوب روان یک کودک سالم بیرون آمده و از آن جایی که در جامعه ما تجاوز جنسی برای دختر و خانواده اشتابوی بزرگی است، خانواده بیشتر به فکر مسکوت گذاشتن این اتفاق است تا کمک به دختر و در نتیجه دختر هم می آموزد که درد این آسیب روانی و بدنی را در خود پنهان کرده و با این آسیب در تنهایی دست و پنجه نرم کند. از طرف دیگر، در خانواده ای که پدرسالاری حاکم است و

همه گیر که استعداد بسیار زیادی برای تبدیل شدن به اعتراض ضد دولت سرمایه داری دارد، اغلب یا سرکوب می شود و یا خسته شده مبارزه را رها می کنند، و یا به نفع یکی از جناح های خود حکومت تمام خواهد شد.

### جمع بندی:

تحلیل از اعتراضات و اعتصابات موجود بدون ارزیابی از وضعیت رهبری و نشان دادن ضعف های این رهبری نمی تواند حتی یک سانتیمتر از سطح ژورنالیزم موجود فراتر رود، گیریم ژورنالیزم چپ که تصور می کند دخالت گری در این موارد به معنی گفتن اخبار این وقایع است و کمترین بحثی در مورد ضعف رهبری آن طرح نمی کند. بحث و بررسی در مورد این خیزش ها زمانی می تواند از قالب خبری و اطلاع رسانی خارج و به سطح ضرورت سازماندهی ارتقا پیدا کند که ضمن تحلیل از وضعیت سرمایه داری حاکم در ایران و بحران های آن، تحلیل دقیقی از وضعیت رهبری انقلابی و ضعف های آن صورت بگیرد. در غیر این صورت هر فرد یا گرایش با ربط یا بی ربطی می تواند با اظهار نظرات خام و ناپخته ای که ضرورتاً باید در یک ظرف تشکیلات انقلابی مورد بحث و تدقیق قرار بگیرد، نظراتی دهد که بیش از هر چیز گیجی و سردرگمی را افزایش می دهد. همین الان در اوکراین نیز تحولاتی صورت گرفت که به دلیل ضعف رهبری انقلابی پتانسیل اعتراضی به نفع بورژوازی و برای تسویه حساب بالایی ها به کار گرفته شد.

اعتراضات بختیاری ها اگر تنها به برکناری ریاست صدا و سیما ختم شود به این معنی است که نیروی به خیابان آمده و خمشگینی که می توانست اعتراضاتش بر علیه کل رژیم سرمایه داری رهبری شود، از سوی جناح اصلاح طلب رژیم به نفع خویش بهره برداری شد. این اتفاق باز هم کراراً خواهد افتاد و هر بار باید ارزیابی را از نقطه ضعف رهبری شروع کرد، مگر آن که اقدامات عملی در جهت رفع این بحران برداشته شود. مسأله رهبری انقلابی و تشکیلات حزب آن اکنون به صورت آشکاری به مسأله تعیین کننده پذیرش آن و قرار گرفتن در صف انقلابی یا عدم پذیرش آن در حرف و در عمل، به معنی خارج از این صف قرار گفتن است. هرچه مبارزه طبقاتی حادث می شود، این صفتبندی فشرده تر و مشخص تر خواهد شد.

پیش به سوی تدارک حزب پیشتاز انقلابی به مثابه ابزار متشکل رهبری جنبش کارگری و و ملل و اقشار تحت ستم.

علیرضا بیانی، ۲۵ فوریه ۲۰۱۴

تجاوز جنسی به دختر بچگان صحه گذاشته و مقام شهروندان زن در ایران را به حد کالاهایی که سرمایه داران در بازار به فروش می رسانند، پایان آورده و نظام مالکیت خصوصی را به دوران بربریت بازگردانده اند و سوای این که فقر و فلاکت خانواده های کارگری و کشاورزان نواحی مناطق دور افتاده استان های ایران، به حدی حلقه را بر گردن این خانواده ها تنگ کرده که برای بقای بقیه اعضای خانواده خود، حاضر می شوند فرزندان خود را به اردوگاه برده داری مخفی فروش دختران، در مقابل مبلغ ناچیزی از دست بدهند (که این هم باز مسئولیتش بر گردن خصلت سود جویانه سرمایه داران بزرگ بین المللی و از عوارض نظام سرمایه داری جهانی است و در ایران باز هم مسئولیت آن به عهده سردمداران نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار دارد)، افرادی که مرتکب تجاوز جنسی به کودکان و زنان می شوند را نمی توان در زمره کسانی آورد که «متجاوز به عمد» بوده و واقعاً آگاهانه مرتکب این گونه اعمال می شوند. این گونه افراد اعم از این که به یک کودک تجاوز می کنند و یا به یک زن بالغ، کلاً افرادی هستند که تحت تأثیر فرهنگ زور و ستم حاکم بر جامعه سرمایه داری، آسیب روانی دیده اند و این نوع اعمال در ضمیر ناخودآگاه آنان فریاد طلب کمک است.<sup>۳</sup>

همان طوری که در بالا هم اشاره شد، ترکیب خانواده به شکلی که ما می شناسیم و در آن به دنیا می آیم و بزرگ می شویم، یکی از ارکان محکم و پایدار فرهنگ نظام حاکم است. در این خانواده که عموماً از سلسله مراتب پدرسالاری برخوردار است (حتی در خانواده هایی که پدر خانواده حضور ندارد، افراد دیگری مثل فرزند ذکور و مردان فامیل مرد/زن این خلع را پر می کنند) و همه باید از «مرد» خانواده پیروی کنند و در پی این نوع مناسبات نامساوی و نامتجانس با زنان خانواده (مادر/دختر) در واقع با زنان مانند انسان هایی با عقب افتادگی مغزی رفتار شده و احترامی برای حضورشان در جمع خانواده نیست، ضربه فرهنگی/روانی وارد بر فرزندان، تنها متوجه دختران نمی شود، بلکه پسران خانواده نیز این فرهنگ را فرا گرفته و وقتی وارد اجتماع می شود، دقیقاً همین فرهنگ را پیاده می کنند. فرهنگ متعصب پدرسالار که از ابتدا به فرزند ذکور می آموزد که زنان خانواده او موجوداتی نامساوی و ناقص العقلی هستند که تحت پوشش

حرف آخر را مرد می زند، این تنها فرزندان مونث نیستند که صدمه روحی می بینند، بلکه فرزندان مذکر هم که در دوران کودکی، تحت ستم قدرت از بالا و خشونت پدر هستند و دقیقاً در این مرحله است که ضربه روانی را از جانب پدر می خورند. در ادامه مقاله البته این بخش از بحث هم بیشتر باز خواهد شد.

در این جا اما آن چه واضح است، این است که تجاوز جنسی نسبت به کودکان اعم از دختر یا پسر ریشه در فرهنگ پدرسالاری جامعه مذهبی ما و نقش خانواده در اعمال این ارزش ها دارد؛ ارزش هایی که در جامعه سرمایه داری ما مبتنی بر نابرابری های طبقاتی و جنسیتی است. اضافه بر این، شرایط اسفبار اقتصادی برای طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه امروز ما، بالاخص زنان، شرایط نا به سامان و خشنی را ایجاد کرده که در ذات خود، ستم جنسی را تقویت می کند: در شرایطی که رژیم سعی بر بازگرداندن زنان به اسارت خانه را دارد، دختران نوجوان به علت فقر مفرط، در خیابان بر روی کارتن می خوابند، طبیعی است بازار خرید سکس بسیار گرم است و زنان و دختران جوان و اغلب کودکان خیابانیه علت وضع وخیم مالی به تن فروشی روی می آورند. چنین فرهنگ بیماری، زمینه بسیار آماده ای را برای تجاوز جنسی و خشونت های لفظی و بدنی نسبت به آنها فراهم می آورد.<sup>۴</sup>

کودکانی که از خانواده های فقیر و زیر خط فقر می آیند، قبل از این که از نظر جسمانی و هورمون های جنسی تکامل یابند، اغلب به وسیله مردان بیمار احوال اطراف خود مورد تجاوز قرار می گیرند، دختران توسط قانون به پدر خوانده خود فروخته می شوند و یا مخفیانه با شرکت های فروش انسان معامله می گردند تا به شکل برده به خدمت امرای عرب یا سرمایه داران بزرگ بین المللی در آیند. در نتیجه باز هم ابعاد و تأثیر فرهنگ سرمایه داری را باید مسئول این گونه خیانت به انسانیت بدانیم و باز ناگفته نماند که پسر بچگان ما از این آسیب مصون نیستند، ولی دختر بچگان درصد غالب را دارند. مجموعه این شرایط در جامعه، نمی تواند انسان های روحی/روانی سالمی را پرورش داده و از آنها انسان های مسئول و سازنده بسازد.

### تجاوز جنسی را چه کسانی مرتکب می شوند؟

سوای از ازدواج پدرخواندگان با دختر خوانده هایشان که مسئولیت صد در صد آن به عهده سردمداران نظام جمهوری اسلامی است که با طرح چنین قانونی، آگاهانه و عملاً بر

<sup>۳</sup>[http://www.sa.org.au/index.php?option=com\\_k2&view=item&id=3919:rape-sexual-violence-and-capitalism&Itemid=580](http://www.sa.org.au/index.php?option=com_k2&view=item&id=3919:rape-sexual-violence-and-capitalism&Itemid=580)

<sup>۴</sup><http://www.ghatreh.com/news/nn10006933>

باشند. مارکس می گوید: «فرهنگ جامعه، فرهنگ طبقه حاکم است» و صحت این بیان را امروز در جامعه ایران کاملاً لمس می کنیم. هر چه قدر رژیم جمهوری اسلامی فرهنگ تجاوزگر و ارتجاعی اسلامی را بیشتر بر جامعه تحمیل می کند، خشونت جنسی، بدنی و روانی مردان بر زنان هم بیشتر می شود. به همین ترتیب، تجاوز جنسی عمو، دایی، عموزاده، دایی زاده، پسرخاله، پسر عمه و... از میان افراد نزدیک تا یک غریبه در محل کار، در راه خانه و... همگی بیماری ناشی از فرهنگ زن ستیز و نابرابر طلب نظام سرمایه داری حاکم بر ایران بوده و هست و مختص به جمهوری اسلامی نیست. در گذشته هم زنان ما دقیقاً تحت همین فشار در جامعه زندگی می کردند و در دهه ۱۳۵۰ هم که درهای کشور به طور علنی به روی چپاول گران باز بود، با وجود اجباری نبودن حجاب و حضور «مساوی» زنان در جامعه، دختران و زنان جوان ما در خانه و محافل عمومی دائماً با برخوردهای غلط و غیر انسانی مردهای خانه و کوچه و خیابان مواجه می شدند و مانند امروز اجازه زن و دختران خانه به دست پدر بود و آزادی های فردی زن نه معنای قانونی داشت و نه معنای اجتماعی، خصوصاً در میان خانواده های اقشار کم درآمد و کارگری همیشه مسئله «ناموس» و «آبرو» درد بزرگی برای زنان و وزنه سنگینی بر دوش مردان بوده است. زنان شهرهای بزرگ و اقشار مرفه و مدرن هم با برداشتن کوچک ترین قدم مخالف عرف موجود، بلافاصله با برچسب «هرزه» و «فاحشه» روبرو می شدند. این یک نوع بیماری اجتماعی است که اکثر مردان جامعه ما به آن مبتلا بوده اند و تاریخچه دراز دارد. این، یکی از بیماری های اجتماعی است که مانند کلاهداری، دزدی و... ریشه در فرهنگ طبقاتی حاکم دارد و در تمام کشورهای جهان سوم، اسلامی یا غیره متداول است، زیرا فرهنگ سرمایه داری حاکم از این ترفند برای کنترل جامعه به دست خود افراد جامعه استفاده می کند. درست مانند زندان های همین کشورها که با ترفندهای مختلف گروه های مختلف زندانی (بالاخص زندانیان سیاسی) را به جان هم انداخته و از بازدهی آن سوء استفاده می کنند. ترفند «لکه دار کردن دامان زن» و برانگیختن «تعصب» مرد، بسیار آسان نیروی عظیمی را از قدرت مبارزه اقشار زحمتکش و کارگر علیه رژیم گرفته و به برخوردهای خشونت آمیز میان شهروندان تبدیل و در نتیجه به فنا می رود. نیرویی که می توانست متشکل و متحد شده و بر ضد قدرت ستمگر حاکم قد بلند کند، به ضد خود تبدیل شده و دست به قتل همدیگر می برد.

رژیم حاضر سعی کرده است با صادر کردن احکام جزایی برای این گونه جرایم در بعضی موارد، مسئولیت را از

«ناموس» مرد می توان به حقوق انسانی اشان تجاوز کرد. در واقع از همان ابتدا، پسران خانواده (به خصوص فرزند ذکور اول) را از مسیر سالم روانی به دور پرتاب کرده و با برتر قرار دادن او نسبت به مادر و خواهرانش، پسر را آماده پذیرش ارزش های تحمیلی و از پیش معین شده فرهنگ حاکم می کند. این پسر بچه که در خانه شاهد کتک خوردن و توهین لفظی شدن مادر و خواهرانش از پدر خانواده است، تدریجاً وارد اجتماع شده و مشاهده می کند که در خانواده های دیگر هم این منوال رواج دارد، به این نتیجه می تواند برسد که شاید «حقیقت» باید همین باشد. لذا به خود اجازه می دهد که مثلاً در کوچه و خیابان برای زنان مزاحمت ایجاد کند (تا بهتر و بیشتر از طرف همقطاران خود پذیرفته شود)، یا اگر در مقابل ابراز علاقه به زنی، جواب مثبت دریافت نکرد، به پافشاری بپردازد و یا حتی به زن صدمه بدنی بزند و مانند اینها. حس داشتن «حق تملک» زن برای مردان در روابط زناشویی به قدری واقعی است که به شکل بیماری روانی در برخی از مردان حتی پس از طلاق هم ادامه دارد. ۲۷٪ از قتل های خانوادگی به دست مردان انجام می شود که قسمت قابل ملاحظه ای از این قتل ها پس از طلاق انجام می گیرد.<sup>۴</sup> رفتار آزاد دهنده و خشونت آمیز نسبت به زنان در محافل عمومی، یکی از عواقب این فرهنگ ناهنجار است که مردان ما را از مسیر سالم و آزاد روانی منحرف می کند.

آزار بدنی و روحی زنان در خانواده به وسیله «مرد»ی که در راس خانواده قرار دارد، نه تنها ستمی بدنی و روانی بر دختران خانواده وارد می آورد، بلکه پسران خانواده را هم به انجام همین اعمال تشویق می کند. لذا وقتی این فرزندان ذکور وارد جامعه می شوند، دست به اعمالی می زنند که امروز در کوچه و خیابان های ایران، نسبت به زنان انجام شده و انتهایی هم ندارد؛ رفتارهای توهین آمیز مردان نسبت به زنان در محافل عمومی امروز، دقیقاً ناشی از ستم جنسی فرهنگ نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه است. البته آموزش فرزندان ذکور در اعمال ستم جنسی در خانواده، سپس در مدارس و تمام موسسات دیگر نظام، مانند دانشگاه و محل کار عملاً به کار گرفته می شود. در نتیجه آن، ستم جنسی در محل کار بالاخص در میان اقشار خرده بورژوا و کارگری امروز بسیار متداول است. زیرا مردان این اقشار متوسط و کارگری، اگر چه خود از منافع طبقه بورژوا و حاکم بی بهره هستند، اما به طور دائم و از کودکی تحت تأثیر و پرورش فرهنگ بورژوایی حاکم می

<sup>4</sup> <http://dw.de/p/16560>

<sup>5</sup> <http://iranwire.com/fa/projects/4368>

## روز جهانی زن و

### وضعیت کارگران زن و زنان اقدار کم درآمد در ایران

#### (بخش دوم)

##### فهرست

سارا قاضی

تاریخچه روز جهانی زن، گویای مبارزات گسترده سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر در زمینه مسائلی مانند جنگ، صلح، تساوی حقوق زن و مرد، دموکراسی، شرایط محل کار و استانداردهای زندگی بوده و منحصر به مطالبات «حقوق» زنان در اجتماع نبوده است. روز جهانی زن در حقیقت بیان کننده مطالبات و قدرت پیاده کردن آن ها در هر کشوری و وجود همبستگی بین المللی در حفظ این دستاوردها است که در روز ۸ مارس متبلور می گردد. دستاوردهای جهانی مانند حق رأی تنها ابتدای حرکت بود؛ در سال ۱۹۰۸، ۱۵ هزار زن کارگر در شهر نیویورک راهپیمایی کرده و خواهان ساعت کار روزانه کمتر، مزد بهتر و حق بیان موضع سیاسی خود شدند؛ در سال ۱۹۰۹، کارگران زن یک کارخانه پوشاک دست به اعتصاب زده و خواهان دستمزد و شرایط محل کار بهتر شدند؛ در سال ۱۹۱۰، در کنگره دوم زنان در شهر کپنهاک، کلارا زتکین از حزب سوسیال دموکرات آلمان، خواهان تعیین روزی برای برجسته کردن ستم مضاعف بر زنان و نیز بزرگداشت دستاوردهای آن ها شد؛ بیش از صد زن از ۱۷ کشور جهان حضور داشته و با این پیشنهاد موافقت کردند؛ در سال ۱۹۱۱، در پی تصمیم سال قبل از آن، روز جهانی زن در ۱۹ مارس در کشورهای اتریش، دانمارک، آلمان و سوئیس جشن گرفته شد. بیش یک میلیون زن و مرد در کمپین حق کار، حق رأی، حق کسب مقام ارشدی در دفاتر مشاغل اجتماعی و پایان دادن به تبعیض جنسی راهپیمایی کردند. الکساندرا کلنتای جو میلیتانت آن روز را این طور تشریح کرد: «آلمان و اتریش در این روز از تجمع کارگران زن می جوشید. همه جا جلسه برگزار بود. حتی در شهرها و روستاها در اماکن عمومی به حدی جمعیت گرد آمده بود که کارگران زن مجبور شدند از کارگران مرد حاضر بخواهند که جای نشستن خود را به زنان بدهند. در آن روز مردها خانه نشین شدند و از فرزندانشان نگهداری کردند تا زنان خانه دار بتوانند در این تجمعات شرکت کنند. این اولین نمایش قدرت کارگران زن بود. در تظاهرات خیابانی آن ها که حدود ۳۰ هزار نفر شرکت کرده بودند، پلیس پلاکادهای آن ها را توقیف کرد. در

گرده خود برداشته و به گردن افراد جامعه بیاندازد، اما حقیقت این است که همان طوری که زنانی که مورد ستم جنسی و بدنی قرار می گیرند، شایسته سرزنش نمی باشند، مردانی هم که مرتکب این گونه جرایم و حتی جنایت می شوند را نمی توان مقصر اصلی دانست. قدرت ناخلف، انسان را به گمراهی می کشاند و راه بازگشت هم مانند شنا کردن بر خلاف جریان آب، بسیار مشکل است. مردان آگاه و آزاد ما اغلب از جانب افراد خانواده و نزدیکان و همقطاران خود مورد تمسخر و سرزنش قرار می گیرند که «مرد» نیستند تا جلوی «زن» اشان بایستند که این ریشه در فرهنگ مردسالار دارد. در دوران رژیم گذشته، برخی «هنرمندان» در رادیو و تلویزیون، معروف به بذله گویی های متداول و توهین آمیز به مردان شمالی یا آذربایجانی و... بودند (که دقیقاً از تاکتیک های آن رژیم در ایجاد و حفظ فرهنگ پدرسالار در جامعه بود).

این گونه تفرقه افکنی، نه تنها در ترویج ستم جنسی نقش داشت، بلکه تفرقه ملی را هم دام می زد. تفرقه ملی یکی از اساسی ترین ابزار پراکندگی نیروی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در ایجاد همبستگی طبقاتی بوده است که نظام های سرمایه داری ایران از زمان رضاشاه تا کنون به آن متوسل شده اند. البته انقلاب ۱۳۵۷ تودهنی محکمی بود بر همه دسیسه های بورژوازی ایران و امپریالیسم؛ طبقه کارگر ثابت کرد که توان داشتن اتحاد طبقاتی و همبستگی با کلیه اقشار تحت ستم را برای به پیروزی رسانیدن آن انقلاب داشت. اما به مدت ۳۰ سال پیش از انقلاب رژیم سابق با استفاده از این ترفند سعی کرد تا با یک تیر دو نشان را بزند: هم «تعصب» این مردان غیور را بر خلاف میل خودشان برانگیزد و هم میان ملیت های مختلف افتراق و دو دسته گی بیاندازد. امروز ما دیگر می باید این گونه سیاست ها را از دور بشناسیم و در دام آنها نیفتیم؛ امروز تجانسی اخلاقی و همگرایی و همبستگی زن و مرد تمام اقشار تحت ستم جامعه از هرگونه اقلیت ملی، مرد و زن باید به فکر منافع طبقاتی خود بوده و گول دسیسه های این نظام پوسیده را نخورده و تمام نیرو و خشم خود را در یک اتحاد بالنده و آگاه متمرکز کرده و سر تیر آن را به سوی این رژیم و کل نظام پوسیده سرمایه داری و طرفدارانش بگیرند. در شرایط کنونی مردم ستم دیده ما فرصت و وقت تلف کردن و بازیچه دست عوامل رژیم قرار گرفتن ندارند و باید به ریشه های اوضاع کنونی حاکم بر ایران بپردازند و در حل اساسی و بنیادی این معضلات اقدام کنند.

کمونیست اسپانیا، با حضور در راهپیمایی در روز جهانی زن از همگان خواست که در برابر فاشیست ها از جمهوری اسپانیا دفاع نمایند؛ در سال ۱۹۴۲، «دینگلینگ» یکی از اعضای حزب کمونیست چین در راهپیمایی روز جهانی زن در سخنرانی خود از مائو و سایر رهبران حزب انتقاد کرد و نشان داد که چگونه حزب کمونیست آن کشور بین اعضای مرد و زن خود تفاوت گذاشته و زنان را در درجه دوم قرار می دهد. او را به خاطر انتقاداتش «راستگرا» نامیدند.

با شکست انقلاب روسیه، روز جهانی زن به خصوص در آمریکا به طور تدریجی از بین رفت. در اواخر دهه ۱۹۶۰ البته فمینیست های سوسیالیست سعی کردند تا این روز را با مطالبات حقوق بشری باری دیگر جان بخشند. بالأخره در سال ۱۹۷۹ «کنوانسیون رفع همه گونه اشکال تبعیض جنسی علیه زنان» (CEDAW) قطعنامه ای را گذراند که ۱۸۷ کشور آن را امضا کردند به جز آمریکا، ایران، سودان، سودان جنوبی، سومالی. آمریکا برای اجرای این عهدنامه به رأی مجلس سنا نیاز داشت که به علت ممانعت جمهوریخواهان آمریکا، از سال ۱۹۸۰ که جیمی کارتر آن را امضا کرد، همواره متوقف مانده است. اگر هم امضا می شد، باز هم ضمانت برچیده کردن ستم جنسی وارد بر زنان را از جانب مردان، مراکز اجتماعی و حکومت نمی توانستیم توقع داشته باشیم، اما به عنوان ابزاری برای مطالبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قابل استفاده می بود. نگرانی جمهوریخواهان در این رابطه بیشتر این است که عهدنامه می تواند پایه های استقلال آمریکا در زمینه بازار آزاد را سست کند. در ایران نیز تظاهرات روز ۸ مارس ۱۹۷۹ با شکوه انقلابی برگزار گردید.<sup>۷</sup> سرود عشق و عدالت به مناسبت روز زن خوانده شد.<sup>۸</sup>

تاریخچه روز ۸ مارس در ایران به بیان «مادران صلح ایران»:

۸ مارس در ایران، در سال ۱۳۰۱ توسط پیک نسوان رشت و سپس در سال ۱۳۰۵ توسط جمعیت بیداری زنان

<http://www.socialismtoday.org/116/women.html>

<sup>7</sup><http://www.facebook.com/video/video.php?v=10150156241184612>

<sup>8</sup><https://www.youtube.com/watch?v=6HpCmdLRuF8>

خیابان ها زد و خورد بین پلیس و زنان تظاهرات کننده در گرفت و خونریزی شد». کمتر از یک هفته بعد، در ۲۵ مارس در یک آتش سوزی در شهر نیویورک ۱۴۰ تن از کارگران زن که اغلب مهاجرین ایتالیایی و یهودی بودند، جان خود را از دست دادند. این حادثه، توجه بسیاری را متوجه شرایط ایمنی محل کار کرده و بر روی قوانین کار در ایالات متحده اثر بسیار گذاشت و به موضوع روز جهانی زن در سال بعد درآمد. در ۱۹۱۳، کارگران زن روسی اولین مراسم غیرقانونی روز جهانی زن خود را برگزار کردند. این زنان مبارزات خود را همواره تا سال ۱۹۱۴ ادامه دادند و در نتیجه آن، بسیار از آن ها از طرف مأموران تزار دستگیر، زندانی و یا تبعید گشتند. در زمان تزار مبارزه برای کسب حق رأی زنان، برای رژیم به معنای کوشش در سرنگون کردن آن رژیم بود. در سال های بین ۱۹۱۴-۱۹۱۸ جنگ جهانی اول رخ داد. بین الملل سوسیالیستی متلاشی شده و احزاب هر کشور پشت طبقه حاکم کشور خود صف کشیدند. در این شرایط کلارا زتکین و رزا لوکزامبورگ که رهبر لهستانی جنبش انقلابی آلمان بود، از مراسم روز جهانی زن استفاده کرده و در سال های ۱۹۱۴-۱۵ راهپیمایی علیه جنگ را سازماندهی کردند. با وجود تمام کوشش های رهبران جناح راستگرای SPD، این مبارزات ضد جنگ با پیروزی برگزار شد. اما رزا لوکزامبورگ به همراه کارل لیبکنشت در سال ۱۹۱۹ کشته شد. در سال ۱۹۱۷، در روز جهانی زن کارگران نساجی در روسیه با شعار «نان و صلح» اعتصابات خود را آغاز کردند. این زمانی بود که لاقول دو میلیون سرباز روسی در جنگ کشته شده بودند. آنان خواهان خاتمه کمبود مواد غذایی بودند. این کارگران زن در مقابل سربازان ایستاده و از آن ها خواستند که به جای تیراندازی به سوی زنان، خود به تظاهرکنندگان بپیوندند. به این ترتیب، تزار مجبور شد که تخت خود را رها کند. لذا دولت موقت شکل گرفت. این روز مطابق بود با روز ۸ مارس. کلنتای در این باره نوشت: «روز کارگران زن ۱۹۱۷، روزی تاریخی است. در این روز زنان روسی مشعل انقلاب پرولتری را به دست گرفته و دنیا را به آتش کشیدند. انقلاب فوریه در این روز آغاز گردید.» در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی هنوز روز جهانی زن یک روز تعطیل رسمی بود. در دوران استالینسم روز زن تدریجاً اهمیت انقلابی خود را باخته و به روز تعطیلی مابین روز والتاین و روز مادر درآمد.<sup>۹</sup> در ۸ مارس ۱۹۳۶، «لاپاسیوناریا» رهبر حزب



«انقلابی» حزب توده ایران نسبت دهیم. حتی اعضای اولیه این حزب که «حزب کمونیست ایران» را تشکیل دادند را هم نمی توان «مارکسیست» نامید، آن طوری که خانم سیمین کاظمی در مقاله «مسئله زن و مارکسیسم»<sup>۱۰</sup> به «حزب توده» نسبت داده اند. حزب توده ایران دست پرورده کرملین در زمان استالینیسیم بود و ذاتاً نمی توانست خصلت مارکسیستی و انقلابی داشته باشد، زیرا مارکسیسم-لنینیسم پس از مرگ لنین و به قدرت رسیدن استالین در واقع استالینیسیم بود و پس از دستگیری ها و اعدام های بلشویک های دوران انقلاب و همزمان لنین، آن رژیم خصلتی ارتجاعی یافت که بحث درباره آن خارج از حوصله این مقاله می باشد.

با استناد به نظرات برخی اعضای با قدمت این حزب<sup>۱۱</sup> نیز می توان دریافت که این حزب کمونیست ایران و در پی آن حزب توده ایران در بهترین شکل از مواضع سیاسی، چیزی شبیه به «حزب سوسیال دموکرات» آلمان بود و در حقیقت از روی آن الگوبرداری شده بود.<sup>۱۲</sup> دفاع از تساوی حقوق زنان و دفاع از حقوق کارگران و سایر مواضع این حزب در چارچوب نظام سرمایه داری بود و این حزب در هیچ مقطعی از حیات خود خواهان برچیده شدن نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم انقلابی به رهبری انقلابی طبقه کارگر نبود که اصل اول در کتاب «مانیفست» مارکس است. حزب توده دقیقاً به علت الگوبرداری از سیاست های سوسیال دموکراسی آلمان و دقیقاً مانند خط سیاسی سوسیال دموکراسی در اروپا، بارها در مقابل جنبش های مترقی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران ایستاد و حتی با رژیم های وقت (پهلوی و جمهوری اسلامی) علیه انقلابیون همسو شد. در اساسنامه<sup>۱۳</sup> این

جشن گرفته شد. پس از ایجاد تشکیلات زنان در سال ۱۳۳۱ این جشن به یک سنت تبدیل شد و در دوران پس از کودتای ۱۳۳۲ این سنت توسط زنان آگاه به صورت های مختلف پیگیری شد.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ عواملی چند فعالیت زنان را برای کسب حقوق پایمال شده شان افزایش داد:

۱- طی پنجاه سال سطح سواد و آگاهی زنان رشد زیادی داشته و با انفجار اطلاعات، آنان به حقوق خود بیشتر و بیشتر آگاه شدند.

۲- حضور زنانی که مسلحانه دوش به دوش مردان به خیابان و زندان آمدند و بدون آن که خود بدانند به همه نشان دادند که زن می تواند نه تنها مادر باشد، که در میدان مبارزه نیز ندای برابری با مردان را سر دهند.

۳- در سال ۵۷ برای نخستین بار روحانیت حضور زنان را در تظاهرات مجاز اعلام کرد و به این ترتیب غولی را از بطری آزاد کرد که دیگر نخواهد توانست آن را به بطری باز گرداند.

۴- طی ۳۰ سال گذشته سلب بسیاری از حقوق زنان همچون حق طلاق، حق حضانت فرزند، حق مسافرت بدون اجازه همسر، حق الارث برابر، حق کار و تحصیل بدون اجازه همسر، دیه نابرابر، شهادت در مسایل قضایی و... خود به خود زنان آگاه جامعه را به عصیان کشید. این بار جنبش زنان نه از بالا که از دل جامعه جوشید و از این رو پایدار خواهد ماند.<sup>۹</sup>

\*\*\*

در حالی که ما می باید کوشش های بی دریغ زنانی را که در رژیم های گذشته با اختناق و ستم جنسی مبارزه کردند قدر نهاده و همیشه به خاطر بسپاریم که هیچ مبارزه پیروزمندی بدون ریشه تاریخی نیست و زنان ایران از دوره قاجاریه به مبارزات خود به ویژه در زمینه حق تحصیل دست زده بودند و سپس مبارزات درخشان آنان در دوران انقلاب مشروطه تنها در مقایسه با مبارزات کارگران زن در فوریه ۱۹۱۷ روسیه، در رده دوم در سطح جهانی قرار گرفت، ولی در هیچ مقطعی و بر اساسی هیچ ضوابطی نمی توانیم هیچ یک از مبارزات زنان را در هر مقطعی از تاریخ، به خصلت «مارکسیستی» و

<sup>10</sup><http://www.feministschool.com/spip.php?article6914>

<sup>11</sup>[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/02/120218\\_144\\_tudeh\\_party\\_amuei\\_interview.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/02/120218_144_tudeh_party_amuei_interview.shtml)

<sup>12</sup>[http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D8%B2%D8%A8\\_%D8%AA%D9%88%D8%AF%D9%87\\_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D8%B2%D8%A8_%D8%AA%D9%88%D8%AF%D9%87_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86)

<sup>13</sup>[http://iichs.org/index.asp?id=804&doc\\_cat=1](http://iichs.org/index.asp?id=804&doc_cat=1)

<sup>9</sup><http://mothersofpeace-iran.com/?p=734>

مبارزات انقلابی در دوره مصدق و بالأخره دوران انقلاب ۵۷ کشید.

ناگفته نماند که در مقاله خانم کاظمی نکات دیگری هم نهفته است که جای نقد دارد و می توان در مقاله مناسب تری به آن ها نیز پرداخت، اما نه در این مقاله.

\*\*\*

امروز اما، وضعیت کارگران زن و تهیدستان ما در ایران به درجه ای اسفبار و فلاکت بار شده و فقر به اندازه ای شکم های خالی کودکان این زنان زحمتکش را به درد آورده که در محله دروازه غار تهران و در ملاء عام کودکانشان را به فروش می گذارند<sup>۱۵</sup> و خود به شغل تن فروشی پناه برده اند<sup>۱۶</sup>... شرایطی زندگی این زنان و خانواده های آن ها در حقیقت شرایط زندگی انسان های زمان محمد در عربستان را مانند تئاتری در پیش چشم ما می گذارد. هدف از این مقاله، نمونه آوردن از وضع زندگی زنان فقیر و ستمدیده کارگر و خانواده های آن ها نیست، بلکه بحث این مقاله بر سر این است که چه کار باید کرد تا از این مخصمه بیرون آمد.

از دیدگاه مارکسیست انقلابی، کارگران زن مترقی و پیشرو به همراه زنان روشنفکر و مترقی سایر اقشار تحت ستم باید متکی به بینش مبارزات طبقاتی-تاریخی خود، مسیر بیرون آمدن از این معضل عظیم را در مسیر بیرون آمدن از ستم طبقاتی نظام سرمایه داری بجویند. سوسیالیست های انقلابی به خوبی می دانند که تنها راه رهایی زنان از ستم جنسی، برچیدن ستم طبقاتی از طریق انقلاب سوسیالیستی است. در انقلاب ۱۹۱۷، در عمل نشان داده شد که وقتی انقلاب سوسیالیستی به ثمر می رسد، راهگشای مبارزات رهایی بخش زنان از زنجیر اقتصادی نظام سرمایه داری می شود که در ذات خود، راهگشای مبارزات زنان برای رهایی از تبعضات جنسی است.

در نظام سرمایه داری کنونی یا هر نظام سرمایه داری دیگر به هر شکل و پوششی، جایی برای برچیده شدن این فقر مفرط وجود ندارد. در نظام سرمایه داری جهانی امروز، در هیچ کشوری از جهان، از ثروتمندترین کشور

حزب، به هیچ وجه اشاره ای به مبارزات طبقاتی برای برچیدن نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی به منظور برقراری نظام سوسیالیستی چیزی یافت نمی شود. در نتیجه یا خانم کاظمی تعریف علمی از مارکسیسم را عمداً یا سهواً مخدوش کرده اند و یا به عنوان یک فمینیست هنوز با مفهوم مارکسیسم که بر پایه مبارزات طبقاتی استوار است آشنا نشده و در نتیجه واژه به اصطلاح «مارکسیست-لنینیست» دوران استالینیزم را که حزب توده هم در مواقعی که موقعیت ایجاب می کرد به آن متوسل می شد، با دیدگاه مارکس یکی فرض کرده اند.

«تشکیلات دموکراتیک زنان ایران»<sup>۱۴</sup> که به موازات حزب کمونیست ایران و بعداً به موازات حزب توده شکل گرفت، دقیقاً الگوبرداری شده از سازمان زنان حزب سوسیال دموکرات آلمان بود و به همان دلیل تشکیل شد که سازمان زنان آلمان با حضور کلارا زتکین مجبور شد که ایجاد گردد و آن دلیل همانا حق عضویت ندادن به زنان در حزب سوسیال دموکرات آلمان و همین طور در حزب کمونیست ایران بود. به همین ترتیب حزب توده نه تنها سازمانی مردسالار بود که در حفظ موقعیت خود از هیچ موضع گیری ضد انقلابی و همسویی با ارتجاع رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی دریغ نداشت، مانند همسویی با جمهوری اسلامی در تحمیل حجاب اسلامی.

علیرغم تمام این ها، فعالیت تشکیلات زنان حزب توده در کنار حزب، از نهایت توان خود برای بلند کردن صدای زنان تحصیل کرده بورژوا و اقشار میانی استفاده کرد. اما در میان زنان طبقه کارگر موثر واقع نشد، زیرا که سیاست این حزب تنها توان جذب اقشار روشنفکر و تحصیلکرده بورژوا و روشنفکران طرفدار طبقه کارگر را داشت، با توجه به این که اولین و بزرگترین حزب سراسری در ایران بود و به دنبال انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، توانست سازمان های کارگری، زنان، جوانان و... ایجاد نماید و در حقیقت مرکز امید مردم ستمدیده و کارگر ایران شده بود. اما سیاست های سوسیال دموکراتیک آن که تنها خواهان «بهبود» وضع زندگی کارگران، زنان، جوانان... بود، تبدیل به مانعی در مقابل جنبش های انقلابی و مبارزات طبقاتی در ایران شد. تا جایی که نهایتاً کارش به خیانت به

<sup>15</sup><http://www.dw.de/-خريدو-> گزارشی-تکانه‌دهنده-از

فروش-کودکان-در-درواز-هغار-تهران

<sup>16</sup>[http://www.youtube.com/watch?v=yK\\_VotUYao](http://www.youtube.com/watch?v=yK_VotUYao)

<sup>14</sup>[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/02/120202\\_144\\_tudeh\\_party\\_women\\_organizatio ns.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/02/120202_144_tudeh_party_women_organizatio ns.shtml)

های اعتدالگرا بوده و حتی شعار سکولار شدن ایران را هم می دهند، این است که اینان یا درک علمی و واقع گرایانه از روند تاریخی و دیالکتیکی مسائل سیاسی ندارند و یا منافع طبقاتی، سیاسی و شخصی آنان اجازه برخورد مارکسیستی با مسائل را در تحلیل هایشان نمی دهد.

زنان پیشرو و انقلابی از هر قشر طبقه کارگر، در درجه اول باید به این جمع بندی برسند که بین مطالبات آنان با مطالبات جریانات اعتدالگرا، سوسیال دموکرات، سکولار، روشنفکر، فمینیست و... یک تفاوت طبقاتی وجود دارد. این تفاوت به این معنی است که هر سیاستی که به نفع مطالبات آنان باشد، در ذات خود با مطالبات زنان تمام اقشار طبقه کارگر نه تنها متفاوت است که در حقیقت در تضاد قرار می گیرد. لذا هر آن چه که امروز می تواند، نوید دهنده «آزادی» و «رهای» و «تساوی حقوق» برای آن ها باشد، در چارچوب همین نظام سرمایه داری حاکم است. یعنی اگر فردا این رژیم برچیده شده و یک حکومت سکولار روی کار بیاید، با وجود این که در آن زمان حجاب برچیده می شود، ولی این حکومت سکولار هنوز بر پایه یک نظام سرمایه داری استوار بوده و در نتیجه هنوز همین خصلت بورژوازیی ستمگر را خواهد داشت، زیرا که این حکومت هم مجبور است وابسته به نظام امپریالیستی و اقتصاد جهانی آن باشد. به عبارت دیگر وضع اقتصادی زنان طبقه کارگر بهتر از امروز نمی شود؛ در غیر این صورت حکومت روی کار آمده به هیچ وجه نمی تواند روی پای خود بایستد. امروز بورژوازی به هر شکل و لباسی در سطح جهانی مجبور است وابسته به نظام اقتصادی جهانی باشد و این بدین معنی است که باید در چارچوب منافع اقتصادی امپریالیسم جهانی عمل کند، در نتیجه هرگز نمی تواند خصلت «ملی»، «مترقی» یا غیروابسته داشته باشد.

زنان اقشار مختلف طبقه کارگر ما از تحصیل کرده تا بیسواد، جملگی کارگرند و در نتیجه به هیچ وجه نمی توانند منافع مشترکی با زنان اقشار مختلف بورژوا داشته باشند. مشکل امروز زنان طبقه کارگر ما حجاب نیست که نان شب است، سیر کردن شکم خانواده و کودکان بی گناهشان است. معضل اساسی زنان طبقه کارگر ما از هر قشری امروز، داشتن شغل و امکان برآورده کردن نیازهای زندگی روزمره شان است؛ داشتن شغلی که با آن بتوانند زندگی آبرومند داشته باشند تا مجبور نباشند فرزندان شان را بفروشند و یا خود به تن فروشی پناه برند؛ فرزندان شان همیشه در حسرت یک غذای گرم و لذیذ نباشند و به علت نداشتن کفش و پوشاک مناسب از سرما نمی رند

در جهان تا فقیرترین و عقب افتاده ترین کشور، جای بهبود اقتصادی در سطح ملی وجود ندارد. در جهان سرمایه داری امروز که سرمایه گلوبالیزه شده و سرمایه داران، بین المللی هستند و کارگران چه آنان که در کشور خود استخدام هستند و چه آنان که به وسیله بنگاه های واردات کارگر به دیگر کشورها<sup>۱۷</sup> برای کار می روند، جملگی در سطح بین المللی برای عده ای کارفرما و سرمایه دار بین المللی کار می کنند.

به همین ترتیب، تعریف کارگر هم امروز دیگر به کارگر صنعتی، کارگر ساده تقسیم نمی شود. تمام کسانی که برای گذاران زندگی دسترنج و علم خود را برای مبلغ مشخصی در اختیار انواع و اقسام شرکت ها، تولیدکنندگان و... می گذارند و در پی فروش دسترنج خود، جز از دستمزد ساده «سود» دیگری از کار خویش نمی برند، به طبقه کارگر تعلق دارند. اکنون در ایران، افراد تحصیل کرده ای هستند که به علت کمبود کار به استخدام کارهای غیرتخصصی در آمده اند و آنان که حتی همین کار ساده را هم ندارند، تا زمانی که به علت نداشتن مدرک تحصیلی و یا حتی بیسواد، به دنبال کارهای کارگری ساده هستند و یا بالأخره به مسیرهای تن فروشی و فروش فرزندان و کارهایی از این قبیل می افتند. در میان این اقشار مختلف زنان طبقه کارگر هستند با کمک نیروهای مترقی و انقلابی طبقه کارگر وظیفه دارند که خود را سازماندهی کرده و در دو مسیر همزمان فعال گردند: اول در زمینه ایجاد هسته های حزب پیشتاز انقلابی، دوم در زمینه جذب سایر زنان درون یک تشکیلات. البته بدیهی است که در شرایط فعلی هر دو کار باید در تماس های زیرزمینی و با رعایت اصول مخفی کاری صورت پذیرد.

زنان متعهد و انقلابی ما باید خود را برای شرکت در تشکیل حزب پیشتاز انقلابی آماده کرده و از اعضای فعال و سازمانده و رهبری کننده آن در جنبش طبقه کارگر باشند. تشخیص این نکته تفاوت بین زنان سوسیالیست انقلابی است با زنان بورژوا فمینیست که (مانند خط سیاسی حزب توده در بهترین شرایط) تنها خواهان کسب آزادی های دموکراتیک بورژوازی هستند و آرزوی شان برقراری دموکراسی غربی در ایران است. مشکل این خط فکری فمینیست ها مانند همانانی که در انتخابات ریاست جمهوری از روحانی دفاع کردند و آنانی که هنوز به دنبال سیاست

<sup>17</sup> <http://marxist.cloudaccess.net/workers-struggles/604-3cosas.html>

شکوفایی دهه ۱۹۵۰، شروع شد و در تمام کشورهای اروپای غربی و آمریکا تدریجاً آن مزایا و حقوق دموکراتیکی را که طبقه کارگر با ضرب انقلابات پی در پی، به خصوص انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، به دست آورده بود، پس گرفته اند. این نکته دقیقاً به این معنی است که طبقه سرمایه دار در سطح جهانی، به علت منافعش، دیگر حاضر نیست که در مقابل مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر کوتاه آمده و آن‌ها را برآورده کند. در نتیجه انجام تمام وظایف دموکراتیکی که از جانب حکومت‌های بورژوازی به انجام نرسیده، مانند برجسته شدن تبعیض جنسی نسبت به زنان در تمام امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، مدنی، حقوقی، خانوادگی و... به عهده انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر افتاده است. زیرا آن‌گاه که نظام سرمایه داری به بن بست بر می خورد و در نتیجه نه تنها خصلت انقلابی ندارد که ارتجاعی هم می شود، تنها حرکت مترقی و انقلابی، حرکت و سازماندهی به سوی انقلاب سوسیالیستی و به دست گرفتن قدرت طبقاتی به دست خود طبقه کارگر است، تا تمام این وظایف را به نفع طبقه خود به انجام برساند. از این رو است که ما وقتی از انقلاب حرف به میان می آوریم، منظور تنها انقلاب سوسیالیستی است.

از این رو، سازماندهی در درون یک حزب انقلابی، اساس یک حرکت انقلابی و حساب شده است. در شرایط کنونی تنها حزبی که توانایی مقاومت در برابر قدرت نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی را دارد و می تواند آنرا از پای درآورده و به نظام سرمایه داری در ایران خاتمه دهد، حزب پیشتاز انقلابی است. تنها با فعال بودن در درون حزب پیشتاز کارگری است که حتی می توان برای حقوق دموکراتیک زن و مبارزه علیه ستم جنسی در ایران فعالیت پیروزمند و نتیجه بخش داشت.

**روز جهانی زن به تمام زنان افشار زحمتکش و کارگر ایران و جهان مبارکباد**

۸ مارس ۲۰۱۴

سارا قاضی

و در گرما در خیابان‌ها گرم‌زده و بیمار نشده و جان نسپارند. سرپناهی آبرومند داشته باشند و برای برآورده کردن پیش پا افتاده ترین نیازهای انسانی شان مجبور نباشند که خود و فرزندانشان دست‌گدایی دراز کنند. برای این زنان، بزرگترین معضل زندگی این مسائل است.

حتی زنانی که از طرف خانواده هایشان (شوهر، پدر، برادر...) مورد ستم جنسی قرار می گیرند هم اگر از نظر اقتصادی امکانات کافی داشته باشند، بهتر می توانند در مقابل این گونه ستم‌ها مقاومت کرده و راه چاره‌ای موقتی یا دائمی بجوبند و احتمالاً جان خود را از خطر نجات دهند.

البته سایر مسائل زنان، یعنی تبعیض جنسی در محل کار، در اجتماع، در زمینه حق حضانت فرزندان در مقابل پدر، حق ارث دختر در مقابل پسر و حق استقلال برای داشتن مسکن، خروج از کشور، تحصیل و... مسائل نظیر این‌ها که جملگی در چارچوب حقوق دموکراتیک در جامعه شمرده می شود، هم در این مقطع از تاریخ سیاسی ایران تنها به دست دولت سوسیالیستی قابل برآورده شدن است و نه بورژوازی در هر شکل و لباس.

حقیقت این است که وقتی امروز صحبت از «انقلاب» می شود، تنها یک معنی بیشتر نمی تواند داشته باشد: انقلاب سوسیالیستی. از دیدگاه مارکسیسم انقلابی این مقطع از تاریخ، نه ایران و نه در هیچ کشور دیگری «انقلاب دموکراتیک» که انقلابی بورژوازی است، دیگر ممکن نیست، زیرا انقلاب دموکراتیک متعلق به دورانی بود که در اروپا فنودال‌ها (زمین‌دارهای بزرگ) حاکم بودند و وقتی انقلاب شد (مثل انقلاب کبیر فرانسه) و فنودالیسم برجسته شد و بورژوازی شهری که سرمایه دار بودند روی کار آمد، آن انقلاب، انقلاب دموکراتیک بود، یعنی حق رأی و آزادی بیان و حقوق دموکراتیک افراد (از جمله حقوق زنان) را که فنودالیزم غصب کرده بود، قرار بود بورژوازی برای مردم تأمین کند. اما آنچه که عملاً اتفاق افتاد این بود که کارگران و زحمتکشان و دهقانان فقیر انقلاب کردند که از زیر ستم بیرون بیابند، بورژوازی در واقع تنور را داغ دید و نان خود را چسباند. به این ترتیب که بورژوازی با برقراری حق رأی و برخی حقوق کارگران و تدریجاً برخی حقوق زنان و پاره‌ای حقوق دموکراتیک دیگر برای محکم کردن پایه‌های خود، فرصت کسب کرد، اما به محض جا افتادن دولت سرمایه داری در اروپا و آمریکا از تکمیل کردن مابقی حقوق دموکراتیک طبقه کارگر خودداری کرد. سپس عملاً از دهه ۱۹۷۰ رکود اقتصاد سرمایه داری جهانی، بعد از

## نقش زنان در انقلاب روسیه

### فهرست

نویسنده: لوئیس اوشی (Louise O'Shea)

منبع: سایت آلترناتیو سوسیالیستی  
(SocialistAlternative)

مترجم: نسیم صداقت

انقلاب روسیه نه تنها زندگی زنان را دگرگون کرد، بلکه چنان ضربه ای به تبعیض جنسی بود که تا آن زمان هرگز مشابه اش رخ نداده بود.

پیشرفت های زنان طی ماه های بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷- مانند سقط جنین رایگان برای متقاضیان، قانونی بودن زندگی مشترک بدون ثبت دولتی، آزادی حق طلاق، تضمین حمایت دولتی از زنان بی سرپرست و کودکانشان، لغو قوانین عدم مشروعیت کودک، دستمزد برابر، مرخصی زایمان برای تمام زنان، جرم زدایی کامل از همجنس گرایی، لغو سن بلوغ جنسی، امکانات اجتماعی سازمان یافته با بودجه دولتی از قبیل غذا خوری های عمومی، رخت شوی خانه ها و مهد کودک های سراسری و رایگان دولتی- از جمله اقداماتی است که تا همین حالا بعد از ۹ دهه هنوز هیچ دولتی نتوانسته به انجام کامل همه آن نائل شود.

اما این پیروزی ها، با همه پیشرو بودن شان، فقط قسمتی از داستان هستند. تغییر در موقعیت و درک زنان جامعه روسیه به خاطر شرکت توده ای آنان در کنار مردان و در مبارزه انقلابی علیه رژیم تزاری و کارفرمایانی بود که زنان را محکوم به کار در شرایط غیرانسانی و تبعیض جنسی کرده بودند.

تحول عظیم در رویکردها و عملکردها که نتیجه اجتناب ناپذیر به دست گرفتن کنترل دمکراتیک جامعه از سوی طبقه کارگر بود، این اظهار لنین را تأیید می کند که گفته بود انقلاب ها، در بطن خود، «جشن زحمتکشاند». این زنان کارگر بودند که جرعه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را زدند. زنان کارگر بدون این که شبیه رفقای مردشان محتاطانه عمل کنند، در روز جهانی زن دست از کار کشیدند و با راهپیمایی در خیابان های پتروگراد از باقی مردم خواستند که به آن ها بپیوندند. آن ها یک صدا پایان دادن به جنگ، گرانی، گرسنگی، و محرومیت کارگران را مطالبه کردند.

یکی از توصیفات آن زمان نشان می دهد که چگونه «زنان به طور گروهی تمامی ابزار کارشان را پایین گذاشتند،

آسیاب ها را ترک کردند و به سرعت و هدفمندانه به طور جمعی از یک کارخانه به کارخانه دیگر حرکت کردند... زنان از هر چه که به دستشان می رسید استفاده کردند (سنگ و گلوله برفی و چوب و غیره)، در و پیکر کارخانه ها را شکستند و تمامی کارخانه و ساختمان ها را تسخیر کردند.

کارهای زنان کارگر کاتالیزوری برای کارگران دیگر شد تا نه تنها به اعتصاب آن ها بپیوندند، بلکه آغاز به بنای ساختارهای دمکراتیک خود برای به چالش کشیدن رژیم، کارفرمایان و جنگی کنند که ثروتمندان برای آن آماده قربانی کردن کارگران بیشمار و به فقر کشیدن عده بیشتری بودند. در ماه اکتبر، این ساختارها به اسم شوراها، قادر به سرنگونی آخرین بقایای حکومت سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری شدند.

به خاطر جنگ، زنان نسبت قابل توجهی از نیروی کار را تشکیل می دادند که در پتروگراد به ۴۰ درصد می رسید، و دخالت فعالانه زنان در آن جا دلیل قطعی موفقیت انقلاب بود. از آن جایی که مشارکت در شوراها داوطلبانه بود، گسترش احترام و رفتار برابر برای همه در جنبش، برای موفقیت آن نقشی سترگ داشت.

این نقش زنان در انقلاب باعث به زیر سؤال بردن بسیاری از تبعیضات جنسیتی شد که از مدت ها قبل از انقلاب وجود داشت. این تصور که زنان به طور طبیعی به خانه تعلق دارند، باید کودکان را بزرگ کنند و یا آن که باید تسلیم به اقتدار مرد شوند، به عنوان عقایدی بر خلاف منافع کارگران نگریسته شد.

یکی از رهبران زن بلشویک این پدیده تبعیض جنسیتی را در میتینگ جوانان انقلابی مشاهده کرد. او گزارش داد: یکی از موضوعات آن روز این بود که همه اعضا باید دوختن را یاد بگیرند که در این موقع یک پسر جوان بلشویک می گوید: «چرا همه باید دوختن را یاد بگیریم؟ البته دختران باید یاد بگیرند، چون در آینده آنان باید بتوانند دگمه شلوار همسرانشان را بدوزند؛ ولی چرا ما یاد بگیریم؟»

طرح این جملات توفانی از خشم بر پا کرد. نه تنها دختران، بلکه همه به خشم آمده بودند و روی صندلی هاشان آرام و قرار نداشتند، «همسران باید دگمه شلوار بدوزند؟ منظور چیست؟ آیا می خواهی به قوانین بردگی زنان ادامه بدهی؟ یک همسر، رفیق شوهرش است، نه یک خدمتکار. در آخر آن پسر جوانی که این حرف را زده بود مجبور به پس گرفتن صحبتش شد.

## سه بینش از دمکراسی

### فهرست

متن کامل بحث شفاهی مازیار رازی در جلسهٔ احیای مارکسیستی

در این جلسه تلاش می‌کنم رئوس اساسی این بحث را به طور فشرده ارائه بدهم، زیرا بحثی است مفصل و مسائل مختلفی حول و حوش آن وجود دارد. در این جلسه، در مقابل با دو نگرش دیگر از «دمکراسی»، می‌خواستم در بارهٔ دمکراسی سوسیالیستی نکاتی را با رفقا در میان بگذارم.

علت اول طرح این موضوع این است که در دورهٔ آتی مسألهٔ دموکراسی (همانند مفهوم سوسیالیسم)، یکی از پایه‌های نظری همگرایی میان مارکسیست‌های انقلابی می‌تواند باشد.<sup>۱۸</sup> این دو مفهوم، یعنی مفاهیم «دمکراسی» و «سوسیالیسم» به شکلی به همدیگر پیوند خورده‌اند. زیرا هر دو این دو موضوع ها دستخوش تحریف‌های زیادی شده، و حول و حوش آن بحث‌های متناقض فراوانی بوده است. ما به عنوان مارکسیست‌های انقلابی باید وجه تمایز نظرات خود را با سایر سایه روشن‌های متفاوت از درک و شناخت از مقولات «دموکراسی» و «سوسیالیسم» روشن کنیم. در مورد مفهوم سوسیالیسم، در پیش، طی مصاحبه‌ای به نکات اساسی آن اشاراتی کردم (رجوع شود به مصاحبه با تلویزیون روند سوسیالیستی کومه‌له). اما، در این بحث تمرکز را بر مفهوم مارکسیستی دمکراسی خواهم گذاشت.

پیش از توضیح مفهوم مارکسیستی دموکراسی، می‌خواستم در ابتدا به دو بینش انحرافی که توسط مدافعان اسبق و کنونی «سوسیالیسم» طرح گشته، در پیوند با مسألهٔ دموکراسی، اشاره کنم. این‌ها انحرافات هستند که از درون طیف مدافعین چپ و سوسیالیست مطرح شده‌اند. این دو موضع انحرافی از طرف دو جریان مختلف ارائه داده می‌شود.

اول، از موضع جریان‌ات لیبرال است، که امروزه در سطح اپوزیسیون بسیاری از آن‌ها دیده می‌شوند. جریان‌اتی که با نام‌های مختلف «سوسیال دموکرات»، «مشروطه خواه»، «جمهوری خواه لائیک»، «سکولار» و انواع و

از آن جایی که بلشویک‌ها متعهدترین نیروی سیاسی نسبت به قدرت‌گیری کارگران در ۱۹۱۷ بودند، سازمانی بودند که بیشترین تلاش را به سازماندهی کارگران زن معطوف می‌کردند. آن‌ها درون زنان رختشو و همسران سربازان، یعنی دو گروه از سرکوب‌شده‌ترین زنان، سازماندهی می‌کردند. آن‌ها جزوات و ادبیات زیادی که از شرایط خاص زنان کارگر می‌گفت، تهیه و پخش کردند. بلشویک‌ها ارتباط بین سرنوشت قدرت کارگران و آزادی زنان را دریافته بودند.

در ماه اکتبر، زنان در قیام شرکت کردند و به ارتش سرخ پیوستند. آنان درکنار بقیه به کاخ زمستانی حمله کردند. آلکساندرا رودینو و آ کارگر جوان بلشویکی بود که مسئولیت هماهنگی کارگران تراموا را در پتروگراد به عهده داشت. او تأثیر عمیقی را که انقلاب روسیه بر روی او و دیگران داشت، این‌طور توصیف می‌کند: «احساس می‌کردم کل زندگی‌ای که با آن مأوس بودم از هم گسیخته می‌شد، و من در این گسست و تخریب شاد می‌شدم».

در نهایت در شوروی تمامی دستاوردهای انقلاب تخریب شد. ضد انقلاب استالین تمامی بقایای قدرت کارگران را نابود کرد و با این نابودی دستاوردهای زنان هم به نابودی کشانده شد. اما این به هیچ وجه به معنی نفی دستاوردهای انقلابی کارگران در سال ۱۹۱۷ نیست. این انقلاب به ما قدرت درک پتانسیل انقلاب‌های کارگری را داد؛ انقلابی که تمامی شکل‌های نابرابری اجتماعی را به چالش می‌کشد.

نقش توده‌های کارگران، مخصوصاً زنان کارگر، در اکثر توصیفات اصلی رویدادهای انقلاب کنار گذاشته و یا نادیده گرفته می‌شود. هدف این تاریخ‌نویسان معمولاً بی‌اعتباری سیاست رادیکال و کنش توده‌ای است و تسلیم شدن به وضع موجود. ولی وقایع سال ۱۹۱۷ ثابت کرد که جایگزینی برای سرمایه‌داری وجود دارد.

زنان در انقلاب اکتبر نشان دادند که چگونه ستم‌دیدگان به جلوی صحنه می‌آیند و در یک نبرد انقلابی جامعه را شکل می‌دهند، چگونه تبعیضات جنسی در یک عرصه عظیم به چالش گرفته می‌شود و چگونه طبقهٔ کارگر می‌تواند به قلب تمامی اشکال ظلم و ستم حمله کند. درک این پروسه برای تمامی کسانی که متعهد به آزادی زنان هستند، ضروری است.

<sup>۱۸</sup> رجوع شود به جزوه «به سوی مارکسیسم قرن ۲۱: پروژهٔ احیای مارکسیستی در گسست از نخبه‌گرایی و تخیل‌گرایی»:

<http://militant.com/?p=3302>

داده که پدیده‌ای بهتر و همه گیر تر از این شکل «دمکراسی» وجود نداشته، پس باید از این حمایت کرد و راه رسیدن به سوسیالیسم از طریق تقویت و قوام بخشیدن به این شکل از دمکراسی به فرجام رساند.

بینش استالینی از «دمکراسی» با استدلال‌های مشابهی، نتیجه معکوس بینش لیبرالی را می‌گیرد. این بینش اعتقاد راسخ دارد که اصولاً «دموکراسی» ارتباطی به جنبش کارگری ندارد.

ثانیاً استنطاق این دو بینش از واژه «دیکتاتوری پرولتاریا» نیز نادرست است.

### مفهوم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

بینش لیبرالی، مفروض می‌دارد که واژه «دیکتاتوری پرولتاریا» نوعی دیکتاتوری استبدادی است. یعنی ابزاری در دست دولت برای سرکوب مردم، و از این رو آن را مردود اعلام می‌دارد. در مقابل، تلقی می‌کند که دمکراسی بورژوازی خواهان دمکراسی برای همه مردم است.

بینش استالینی نیز بر این اعتقاد متکی است که گویا قرار است طبقه کارگر، رژیم تحت عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» به وجود آورد که سایر جامعه غیر کارگری را تحت دیکتاتوری خود قرار دهد و در صورت اختلاف نظر مخالفان را با زور و سرنیزه «سرکوب» کند. یعنی یک رژیم استبدادی با نام «پرولتاریا» و برای «دیکته» کردن سیادت خود بر اکثریت جامعه. که این روند عموماً تحت رهبری «حزب آهنین» استالینی سازمان می‌یابد. در واقع «حزب» جایگزین طبقه کارگر می‌شود و عموماً یک «پیشوا» نیز در صدر حزب قرار می‌گیرد. به بیان دیگر یک پیشوا متکی بر «حزب کمونیست» است که دیکتاتوری را به نام کل طبقه کارگر اعمال می‌کند. یک نظام خشن که تمام مخالفین را در جامعه قلع و قمع می‌کند. یعنی نظامی است که متکی به دولتی کردن تمام مسائل در سطح جامعه و به عبارتی نظام سرمایه داری دولتی تحقق می‌یابد. همان طور که در دوران استالین، مانو و پل پت و اکنون در کره شمالی تجربه شده است.

در صورتی که بحث کارل مارکس در مورد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به هیچ وجه هیچ کدام از این برداشت‌ها نبوده است. نخست این که مارکس از واژه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» سخن به میان می‌آورد (گرایش‌های استالینی کلمه «انقلابی» را از این عبارت حذف می‌کنند).

اقسام گرایش‌هایی که از جریان‌های استالینیستی و مائوئیستی برش کرده‌اند، مشاهده می‌شود. بسیاری از این گرایش‌ها کسانی هستند که زمانی طرفدار «اردوگاه»‌های سوسیالیستی (مانند شوروی و چین) بوده‌اند، که به دلیل فروپاشی این اردوگاه‌ها، چرخش ۱۸۰ درجه‌ای کرده و به اردوی «سوسیال دموکراسی» پیوسته‌اند. البته امروزه در کنار این طیف وسیع سوسیال دموکرات‌ها، سلطنت طلبان هم هستند. در واقع کل این اپوزیسیون سوسیال دموکرات و لیبرال، از لحاظ موضع طبقاتی، جناح چپ جریان بورژوازی داخل ایران یعنی اصلاح طلبان را نمایندگی می‌کنند.

در نتیجه در سال‌های اخیر طیف وسیعی از این جریان‌ها را مشاهده کرده‌ایم. اکنون، باید ارزیابی کرد که منظور این‌ها از «دموکراسی» چیست؟ در واقع این دسته فرض را بر این می‌گذارند که بورژوازی حامل یک «هدیه» بزرگی برای ملت ایران است. یا این که گویا بورژوازی غرب یک «مدینه فاضله» ای است که ما در ایران می‌توانیم به مثابه الگویی قابل صدور آن را مورد استفاده قرار دهیم و تمامی مشکلات جامعه خود را حل کنیم.

آن روی دیگر سکه بینش لیبرال‌ها، موضع استالینی از دمکراسی هست. این دسته اعتقاد دارند که اصولاً دموکراسی ارتباطی با جنبش کارگری و کمونیست‌ها ندارد. به زعم آنان، گویا اصولاً «دموکراسی» یک واژه بورژوازی است. استدلال می‌کنند که کمونیست‌ها خواهان استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» به مفهوم نوعی از رژیم استبدادی هستند که قرار است اقلیتی را در جامعه سرکوب کند. از این رو «دموکراسی» را یک پدیده «بورژوازی» متعلق به اقلیتی که قرار است توسط اکثریت سرکوب شود، می‌شناسند. در نتیجه، این دسته خود را کاملاً جدا از واژه «دموکراسی» کرده و آن را «بورژوازی» می‌پندارند.

از منظر مارکسیستی، هر دوی این بینش‌ها از «دمکراسی» نادرست و انحرافی است. اما، با وجود این که این دو بینش در مقابل هم صف آرایی می‌کنند، دو وجه اشتراک نیز با یکدیگر دارند. اول، هردو بینش، «دموکراسی» را از آن بورژوازی می‌دانند. دوم، هردو بینش برداشت نادرستی از نظریه کارل مارکس در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا» داشته و این واژه را آگاهانه و یا نا آگاهانه تحریف می‌کنند. بینش لیبرالی تصور می‌کند «دمکراسی» را بورژوازی به مثابه یک ایده «نوین»، پس از انقلابات بورژوازموکراتیک قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپا، کشف کرده است. و به زعم این بینش تاریخ هم نشان

دستخوش تحریف شده و اساساً نادرست است.

### بینش لیبرالی از دمکراسی

در توضیح بیشتر بینش لیبرالی از دمکراسی باید ذکر شود که مدعیان این بینش بخشاً از سابقه طیف چپ و طرفداران سوسیالیسم بوده اند. از این رو استدلال می‌کنند که جامعه آتی سوسیالیستی، تنها از مجرای دموکراسی بورژوازی باید عبور کند و این دو مرحله به هم پیوند خورده اند. این بینش مدعی است که دمکراسی سوسیالیستی تنها از مسیر دموکراسی بورژوازی و تدریجی تحقق پذیر است. بسیاری از جریان‌ها به اصطلاح طیف مارکسیستی که امروز سوسیال دموکراسی را به مثابه یک آلترناتیو برای آتی می بینند، یک چنین تصویری دارند. البته جریان‌ها راست سوسیال دموکراسی هم هستند که اصولاً به سوسیالیسم اعتقادی ندارند (مانند سلطنت طلبان و گرایش‌های راست بورژوازی که امروز خود را سوسیال دموکرات می خوانند).

این بینش بر این باور است که می‌توان الگویی از جوامع نظیر سوئد یا آمریکا را در ایران «پیاده کرد». ایده آل جامعه آتی این بینش بورژوازی غربی است. مدینه فاضله شان یا آرمان شهرشان سوئد یا آمریکا است. آنان تصور می‌کنند اگر دموکراسی نظیر آمریکا در ایران به وجود آید، وضعیت وخیم کنونی تغییر کرده، و نهایتاً آزادی و برابری و دموکراسی واقعی در ایران به وجود خواهد آمد. این بینش در عین حال بر این باور استوار است که دموکراسی متعلق به بورژوازی است و حاصل انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک در جوامع غربی بوده است. در صورتی که از لحاظ تاریخی این بحث اصولاً نوارد است. لازم به تأکید است که دموکراسی تاریخچه ای دارد و منشأ آن نیز انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست.

### تاریخچه دمکراسی در جوامع بشری

از ابتدا که بشر آغاز به فعالیت اجتماعی نمود، یک نوعی دموکراسی در جوامع بشری دیده شد و این موضوع صرفاً مربوط به بورژوازی نیست. همان طور که قبل از بورژوازی دموکراسی وجود داشته، پس از بورژوازی و یا پس از سرنگونی بورژوازی و سرمایه داری، دموکراسی خواهد بود. آن دموکراسی را ما «دموکراسی سوسیالیستی» می نامیم. یعنی دموکراسی ای برای تمام احاد جامعه، نه فقط یک اقلیت خاصی از جامعه.

بر خلاف نگرش لیبرالی، اگر به تاریخ نظر افکنیم می‌بینیم

دوم، آن چه مد نظر مارکس از این واژه بوده یک «رژیم» یا یک حکومت نبوده است. منظور او یک دولت گذرا (یا یک نا دولت) بوده است، دولتی که برای انتقال از دوران سرمایه داری به سوسیالیسم طراحی شده است. این دولت «انقلابی» توصیف شده است، زیرا در دوره گذار از سرمایه داری، می باید عالی ترین دمکراسی که بشر به خود دیده را اعمال کند، در غیر این صورت گذار از سرمایه داری تحقق نخواهد یافت. به اعتقاد مارکس سوسیالیسم باید از پایین و با مشارکت مستقیم و فعال تمام احاد جامعه تحقق یابد، و نه توسط یک «پیشوا» یا یک «حزب آهنین» و یا حتی صرفاً «طبقه کارگر». از منظر مارکس تمامی اعضای جامعه (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران، اقلیت‌های ملی و غیره)، پس از استقرار «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» (جمهوری شورایی)، باید نهایتاً به انسان‌های سوسیالیست مبدل شوند. این دولت «انقلابی» است زیرا، پس از تسخیر قدرت، مرتب به شیوه انقلابی اقتصاد جامعه را دستخوش تغییر و تحول قرار می دهد. این دولت توسط حکومتی که از سوی اکثریت جامعه به شکل دمکراتیک و از طریق تشکیل مجلس مؤسسان که حدود و ثغور قدرت آن را تعیین می کند، هدایت می‌شود (حکومت کارگران و دهقانان و یا شکل مشابهی از حکومت که توده ها تعیین کنند).

اضافه بر این، کلمه «دیکتاتوری» در زمان حیات مارکس به مفهوم ایجاد ابزار استبداد و سرکوبگر نبوده است. مارکس برای نمونه صحبت از «دیکتاتوری بورژوازی» می کرد و حتی در مورد حکومت‌هایی که دموکراسی بورژوازی در آن وجود داشتند. در آن زمان مارکس از کلمه «دیکتاتوری» به مفهوم «حق و تو» استفاده می کرد. در نتیجه منظور مارکس هرگز این نبود که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به مثابه یک دولت مستبد و سرکوبگر ظاهر می گردد. منظور مارکس این بود که همانند دولت‌های بورژوازی که از حق و تو در مواردی برخوردار است (مانند حفظ مالکیت خصوصی و غیره)، «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نیز دولتی خواهد بود با «حق و تو» که خواهان کنترل بر اموری است (ملی کردن منابع اصلی اقتصادی از جمله بانک‌ها تحت کنترل جمهوری شوراهای کارگری. خلع ید از قدرت اقتصادی و ابزار زور بورژوازی. کنترل بر بازرگانی بین‌المللی و غیره برای جلوگیری از بازگشت مجدد سرمایه داری. این‌ها حق و توی قدرت نوین پرولتری خواهد بود).

در نتیجه، باید از ابتدا روشن شود که برداشت بینش لیبرالی و استالینی از مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا»



واضح است که هیچ گونه همسویی و انطباقی بورژوازی ایران با بورژوازی غرب ندارد. یعنی اصولاً بورژوازی ایران از طریق امپریالیسم بر جامعه تحمیل شده است. مشخصاً از دوران صفویه سرمایه داری از بالا توسط امپریالیسم به جامعه ایران تحمیل شد. در دوران رضا شاه به شکل دولت سرمایه داری مدرن، بر اساس نیاز امپریالیسم، برای مهار کردن گسترش انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه، سپس در دوره شاه بر اساس نیاز نوین امپریالیسم برای صدور وسایل تولیدی به ایران، سیاست های امپریالیستی تحت عناوین «انقلاب سفید» و «اصلاحات ارضی» شاهنشاهی در ایران اجرا شد و یک دولت سرمایه داری در رأس جامعه قرار گرفت. این دولت سرمایه داری، بر خلاف دولت های سرمایه داری غربی، حاصل مبارزات ضد فئودالی نبود، چون اصولاً در جامعه ایران فئودالیسمی وجود نداشت، بلکه دول مستبد پیشاسرمایه داری وجود داشت و یک وجه تولید مشخصی هم در آن دوران در جامعه بود تا دوران صفویه به نام وجه تولید آسیایی و از آن به بعد بورژوازی صرفاً حاصل تحمیلی از طریق امپریالیسم در جامعه است.

به کلام دیگر، بورژوازی در واقع به کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران حقتنه شد. این بورژوازی، بورژوازی ای است که هیچ ارتباطی به بورژوازی غرب ندارد. از این منظر استدلال لیبرال ها مبنی بر تحقق دموکراسی بورژوایی در ایران، بر اساس الگوی بورژوازی غربی، بی اساس است. در قرن پیش در ایران، هیچ گونه علائم و عناصری که نشان بدهد بورژوازی خواهان تحقق دموکراسی، حتی از نوع بورژوایی آن است، دیده نشده است. در نتیجه، ما باید از آن شرایط عینی که در جامعه ایران در آن قرار گرفته استنتاج کنیم که چه نوع دولت و دموکراسی ای در جامعه باید تحقق یابد.

#### چه طبقه ای در ایران حامل دموکراسی است؟

به اعتقاد من در جامعه ایران مانند بسیاری از جوامع سرمایه داری سه طبقه وجود دارد. مشخصاً در مورد ایران یک طبقه بورژوا وجود دارد که آن خصلت انقلابی و یا خصلت مبارزات ضد فئودالی و یا پیشاسرمایه داری را ندارند، و اصولاً هیچ ارتباطی به دموکراسی ندارد. اعضای این طبقه سرمایه دارانی هستند که داری هیچ تاریخچه مبارزاتی و یا سنت انقلابی نیستند. اغلب آن ها قاچاقچی ها، دزدها و زمین داران بزرگ بوده اند که امپریالیسم آن ها را برای خدمت به خود، در مصدر قدرت قرار داده است. این بورژوازی تحمیلی هیچگاه دارای

که حتی در سال ها قبل از میلاد و در جوامع پیشابرده داری هم نوعی دموکراسی وجود داشته است. ما شاهد دموکراسی در جوامع قبیله ای بوده ایم. در آن دوران، سران قبایل می نشستند و شور و مشورت می کردند و یک سری تصمیمات می گرفتند. در ۴۰۰ سال قبل از میلاد در جوامع برده داری دموکراسی وجود داشته است. بین برده دارهای دوران افلاطون هم دموکراسی بوده است و نوشته های افلاطون نشان می دهد که یک چنین سبکی از مرآورده دموکراتیک وجود داشته است. البته در آن دوره صرفاً دموکراسی درون خود هیئت حاکم است که وجود داشته است. در دوران فئودالیسم هم همین طور. در دوران فئودالیسم هم انواع و اقسام دموکراسی بین اشراف و زمین دارها و پادشاهان و غیره بوده است. یک سلسله مجامعی بود که این ها می نشستند و تصمیم می گرفتند و تبادل نظر می کردند. در جوامع سرمایه داری هم همینطور بود. دوران مختلف سرمایه داری، در دوران رقابت آزاد و در دوران قبل از آن و پس از آن انواع و اقسام دموکراسی هایی بود که نهایتاً آن چه ما امروز می بینیم حاصل این دموکراسی بورژوایی است که پس از انقلاب های بورژوا دموکراتیک به دست آمد.

در نتیجه این بحث جریانات لیبرالی مبنی بر این که دموکراسی متعلق به بورژوازی است کاملاً نادرست و مرتبط با واقعیت های تاریخی نیست.

#### تخیل گرایی نگرش لیبرالی از دموکراسی

از طرف دیگر، نکته ای که این نگرش لیبرالی در اپوزیسیون به آن توجه نمی کند، این است که الگوسازی و منتقل کردن یک ایده از «خارج» به جامعه ایران، یک روش کاملاً تخیلی است. زیرا مسأله این جاست که حتی دموکراسی در درون جوامع بورژوا دموکراتیک محصول یک سلسله مبارزات و انقلاب های بورژوا دموکراتیک بوده است. بورژوازی در واقع علیه فئودالیسم مبارزاتی سازمان داد و این مبارزات به این جا کشیده شد که فئودالیسم را خلع ید کرد، و انقلاب های سیاسی بورژوا دموکراتیک را سازمان داد. در جنگ علیه فئودالیسم و مبارزه برای دموکراسی بود که مطالبات دموکراتیکی که مد نظر بورژوازی بود، تحقق پیدا کرد. به بیان دیگر، اگر قرار است ما در درون ایران دموکراسی دموکراسی بورژوایی داشته باشیم، باید نشان بدهیم که تاریخ دموکراسی بورژوایی در ایران چه بوده است. چه مبارزات ضد فئودالی را بورژوازی ایران انجام داده و اصولاً بورژوازی ایران از کجا آمده است؟

خود دارد و تمام حملات و تهاجماتی و کشتارهایی که متحمل گردیده، مبارزات کارگری برای خواست اولیه و اصلی شان یعنی همان حقوق دموکراتیک، ادامه پیدا کرده است. هیچ نیرو و هیچ طبقه دیگری به این صورت مصرانه و مداوم به صورتی که طبقه ی کارگر برای احقاق دموکراسی مبارزه کرده است، مبارزه نکرده است. بنابراین تنها امید کسانی که خواهان یک آتیه دموکراتیک و ایجاد یک دموکراسی در داخل ایران هستند، اتفاقاً باید بر طبقه کارگر متمرکز شود. مبارزه و تدارک برای انقلاب کارگری در داخل ایران و تقویت طبقه کارگر تنها راه برای رسیدن به دموکراسی است. زیرا که انقلاب کارگری در داخل ایران تنها انقلابی خواهد بود که نه تنها دموکراسی بورژوا دموکراتیکی که در داخل ایران وقوع آن به تعویق افتاده است را تحقق می دهد، بلکه دموکراسی نوینی یعنی دموکراسی سوسیالیستی را هم می تواند برای جامعه به ارمغان آورد.

این مسأله ای است که جریانات لیبرالی، به خصوص از گرایش هایی که از سابقه کمونیستی بیرون آمده اند، توجه نمی کنند. البته این لیبرال های نوین هیچگاه در پیش گرایش های مارکسیستی نبوده اند، بلکه گرایش هایی شبه استالینیستی و استالینیستی و مائوئیستی بوده اند. این ها با برش از استالینسم، به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته اند. به کلام دیگر، نه تنها به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته اند، بلکه از مبلغین این فریب بورژوازی شده اند و این الگوسازی و ساختن یک جامعه بورژوا دموکراتیک در ایران را تبلیغ می کنند. طرح این مسأله از سوی طیف لیبرال ها تحت عنوان ایجاد دموکراسی، آن هم دموکراسی وارداتی از خارج بدون این که اصولاً تاریخ و شرایط عینی آن در جامعه ایران وجود داشته باشد، هیچ مفهوم دیگری جز تقویت ارتجاع سرمایه داری نمی تواند داشته باشد.

از این زاویه، مارکسیست های انقلابی باید به طور مشخص و با صراحت در مقابل طیفی که خواهان ایجاد دموکراسی بورژوایی از طریق روش وارداتی آن به سبک کشورهای غربی مانند سوئد، نروژ، آمریکا و غیره هستند، بی رحمانه مبارزه کرده و نشان دهند که این ها از دشمنان طبقه کارگر، تنها طبقه حامل دموکراسی در ایران، می باشند.

#### محدودیت های دموکراسی بورژوایی

حتی چنان چه فرض را بر این بگذاریم که این روش الگو

پایگاه اجتماعی نبوده است. در ایران بورژوازی بنا بر خصلتش یک طبقه سراسر عقب گرا و ارتجاعی بوده است.

در نتیجه این ها قادر به ارمغان آوردن دموکراسی در ایران نیستند و هیچ نوع علامتی هم در دویست و سیصد سال گذشته از زمان صفویه به بعد که بورژوازی در داخل ایران خواهان نوعی تحولات نوینی است دیده نشده است. البته در ارتباط با انقلاب مشروطه اتفاق بسیار زودگذری رخ داد و بورژوازی به مفهوم غربی آن مشاهده شد. اما، آن هم خیلی زود گذر بود و شکست خورد. تنها جایی که ما شاهد ظهور بورژوا دموکراسی بودیم، در این دوران بود که آن هم سریع از بین رفت.

طبقه دومی که می تواند حامل جنگ علیه استبداد و طرح مسأله دموکراسی باشد، خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی هم به وضوح در انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که اصولاً از نیروهای ضربت بورژوازی است و نقش ضد انقلابی دارد. یعنی نه تنها به سمت و سوی پرولتاریا و مبارزه برای دموکراسی نمی آید، بلکه اصولاً ضد دموکراسی است. تجربه ۱۳۵۷ نشان داد که این طبقه (قشرهای فوقانی خرده بورژوازی و خرده بورژوازی شهری) در واقع به نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی مبدل شده بود. در نتیجه این طبقه هم، قشری نیست که بتواند در داخل ایران دموکراسی بیاورد. بسیاری از گرایش های چپ به اشتباه فرض را بر این گذاشتند که می توانند با بخشی از این خرده بورژوازی برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در آتیه متحد شوند، که نشان داد که اصولاً چنین امری امکان پذیر و جایز نیست.

بنابراین تنها طبقه ای که آثاری از مبارزه دموکراتیک در داخل ایران نشان داده است، اتفاقاً طبقه کارگر است. یعنی این که حتی اگر از سطح مسئله ی دموکراسی بنگریم، می بینیم طبقه کارگر تنها طبقه ای است که در مبارزه علیه استبداد شاهنشاهی دست به ساختن شوراهای کارگری در داخل ایران زد و توانست یکی از قدرتمند ترین نیروهای منطقه را که کاملاً وابسته به امپریالیسم بوده سرنگون کند و شوراهای کارگری دموکراتیکی ایجاد کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران ما شاهد یک سلسله روابط دموکراتیک در جامعه ایران بودیم.

با وجود تمام سرکوب هایی که طبقه کارگر در ۳۳ سال گذشته متحمل شده و با وجود تمام افتراقاتی که در درون

نیروی انتظامی، پاسداران، پلیس و «لباس شخصی»ها (مأموران امنیتی) هستند. سران این نهادها در واقع در جامعه سرمایه داری از تصمیم گیران اصلی به شمار می‌آیند و نه مردم عادی. زیرا هیچ کدام از این نهادها توسط آرای عمومی قابل تغییر نمی‌باشند و به صورت دائمی در مصدر قدرت قرار داشته و یا انتخاب آن‌ها انتصابی می‌باشد.

هر فرد صادق و فعالی در جامعه ای نظیر سوئد یا آمریکا می‌تواند به محدودیت‌های این شکل از دموکراسی پی ببرد. دموکراسی بورژوایی صرفاً فریبی است که بورژوازی از زمان انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک بر جامعه اعمال کرده است. در واقع این شکل از دموکراسی، یک دموکراسی صوری است. به این مفهوم که بورژوازی وانمود می‌کند که «همه با هم برابرند» و جامعه بر اساس «وحدت ملی»، «دولت ملی»، «برابری»، «مساوات» و غیره، شکل گرفته است. بورژوازی زمانی که مبارزه ضد فئودالی را هدایت کرد، همواره به عنوان یک اقلیتی از جامعه نه تنها اکثریت جامعه را فریب داده و تحمیق کرده، بلکه چنین وانمود می‌کند که این دموکراسی، دموکراسی همه مردم است. بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگه داشتن منافع طبقاتی اش، خود را به کذب حافظ منافع «کل» جامعه جلوه داده است. از مقولاتی نظیر «حقوق برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»، «دموکراسی عام» برای تحمیق مردم استفاده شده است. در واقع، کوچکترین وجه «عمومی» یا «عام» در هیچ یک از مقولات اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، نهفته نیست. کلیه «قوانین» نظام سرمایه داری، «خاص»، «ویژه» و «یک جانبه» بوده و همه در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا، قرار دارند.

«دموکراسی» بورژوایی تنها یک دموکراسی صوری است. می‌گویند «خریدار» و «فروشنده» کالا در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. این درست! اما، این ظاهر قضیه است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت فقر، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل دستمزدی به مراتب نازل تر از ارزشی که تولید می‌کند، می‌شود. آن چه رخ می‌دهد یک عمل کاملاً غیردموکراتیک و غیرعادلانه است. در واقع، صاحبان سرمایه، کارگران را به طور «نا برابر» استثمار می‌کنند و از این طریق صاحب ثروت بیشتر می‌گردند. طبق داده های جدید، بین سال های ۱۹۷۹ و ۲۰۰۷، یک درصد بالایی جامعه بیش از نیمی (۵۳.۹ درصد) از کل افزایش درآمد ایالات متحده را به خود اختصاص داد. طی همین

سازی های تخیلی واقعی باشند و واقعاً یک دموکراسی بورژوایی غربی، بتواند توسط طرفداران نگرش لیبرالی در ایران پیاده شود، باید آگاه بود که این جوامع اروپایی خودشان محدودیتهای زیادی در سطح به اجرا گذاری دموکراسی دارند. برای درک این موضوع به حقوق دانان و تئوریسین ها نیازی نیست. دموکراسی بورژوایی «صوری» است، زیرا وارد حوزه تولید اجتماعی نمی‌گردد. مدافعان بورژوازی ادعا می‌کنند که همه جامعه از آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی برخوردارند. بدهی است که چنین استدلال هایی همه بی اساس هستند. چگونه می‌توان بدون امکانات مالی سرشار مردم عادی (تشکل های کارگران، جوانان و زنان) از همان ابزار تبلیغاتی سرمایه داران برخوردار باشند؟ تشکیل دفترهای حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» نیاز به امکانات مالی سرشاری دارد. کارگران فاقد چنین درآمد سرشاری هستند. در نتیجه تمام این تبلیغات غیرقابل تحقق هستند، مگر برای کسانی که امکانات مالی سرشار دارند.

می‌گویند در «جامعه مدنی» همه حق رأی داشته و می‌توانند نمایندگان خود را به مجلس آزادانه انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام گرفته، و نمایندگان طی این دوره به هیچ وجه قابل عزل و یا کنترل توسط مردم نمی‌باشند. در واقع این نمایندگان به عده ای «صاحب امتیاز» تبدیل گشته و کوچکترین ارتباطی با انتخاب کنندگان نخواهند داشت. دوم؛ این روش، دست افراد ثروتمند و حزب های وابسته به دولت را در هر منطقه جغرافیایی باز می‌گذارد تا اعمال نفوذ سیاسی کنند. سوم، قدرت اصلی سیاسی هرگز در پارلمان نیست که توسط دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک پشت درهای بسته، سازمان می‌یابد. چهارم، آیا رأی دهندگان حق دارند که در این انتخابات «آزاد»، به جای رأی به این یا آن نماینده، اساساً به سیستم مورد دلخواه شان رأی دهند؟ یا باید براساس قانون اساسی ابدی که سیستم را برای ابد تعیین کرده، تنها به کاندیدا هایی رأی دهند و آن ها نیز قسم بخورند که تا جان در بدن دارند پاسدار این قانون اساسی باشند. اساسی ترین اصل این قانون اساسی، احترام و حفظ مالکیت فردی است. بنابراین، احترام به مالکیت فردی، دموکراسی خود را می‌طلبد که همانا دموکراسی برای فرد صاحب ابزار تولید می‌باشد که اقلیت ناچیز یک جامعه را تشکیل می‌دهد. تحمیل و دیکته کردن این دموکراسی به اکثریت اعظیم اجتماع، همان دیکتاتوری بورژوایی است. این دیکتاتوری بورژوایی، شامل کابینه وزرا، دادگستری،

که چنین نیست! واقعیت این است که اولاً حکومت بخشی از دولت است و دولت جریانی است که پشت سر حکومت عناصر ثابتی را دارا است. برای نمونه مردم رئیس پلیس را هیچ وقت انتخاب نمی‌کنند. رئیس بانک‌ها، رؤسای بوروکراسی دولتی، که تمام امور در دست آن‌ها است، نه در دست نماینده‌های پارلمان در مجلس، بلکه همواره ثابت هستند. رکن اصلی دولت سرمایه داری را همین بوروکراسی دائمی و غیر قابل عزل تشکیل می‌دهد. حتی در کشوری مانند آمریکا و اروپا، تمامی این پست‌ها انتصابی هستند. در امور تعیین‌کننده، حکومت اصولاً کاره‌ای نیست. رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و مقام‌های حکومتی عموماً با تأیید و نیاز منابع مالی و بانک‌ها انتخاب می‌شوند. برای نمونه چنانچه «وال استریت» در آمریکا بخواهد در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدی از حزب خاصی انتخاب شود، چنان امکانات مالی سرشاری در انتخابات او می‌ریزد که به احتمال قوی همان فرد مورد نظر، انتخاب می‌گردد.

در نتیجه هر چهار یا پنج سال یک بار، نمایشی به راه می‌اندازند که در واقع توده‌ها را فریب بدهند. اپوزیسیون لیبرال ما می‌خواهد چنین «دمکراسی» ای را برای مردم ایران از خارج وارد کند!

خیر، طبقه کارگر و زحمتکشان ایران این شکل از «دمکراسی» را نیاز ندارند. تجربه تاریخی در ایران نشان داده است که بورژوازی ایران حتی همین «دمکراسی» صوری غربی را هم در ایران تحمل نخواهد کرد. در مقابل طبقه کارگر، با شکل دادن شوراهای کارگری، نشان داده است که قادر به ارائه دمکراسی سوسیالیستی به جامعه هست. ببیند «دمکراسی» آمریکا که قرار است «مهد آزادی» جهان باشد، اخیراً چه کرده است. سیستم شونود اطلاعاتی برای سراسر جهان، حتی متحدین خودشان در اروپا، به کار گرفته‌اند. افشاگری کارمند سابق «سیا»، «ادوارد اسنودن» این تخلفات بین‌المللی دولت اوپاما علیه مردم جهان و حتی متحدان اروپایی‌شان، نشانی است از یک دیکتاتوری اقلیتی بر جامعه. به دلیل این اقدام انسان دوستانه «ادوارد اسنودن»، تهدیدهای بسیاری از سوی دولت آمریکا متوجه او شده است. این شکل از «دموکراسی» بورژوازی را (حتی چنان‌چه قابل تحقق باشد که نیست) ما در ایران نمی‌خواهیم!

لیبرال‌ها برای حمایت از این شکل از دمکراسی صوری غربی، استدلال می‌کنند که «ببینید در ایران دمکراسی وجود ندارد، انتخابات آزاد وجود ندارد، در نتیجه ما باید به

دوره، متوسط درآمد ۹۹ درصد پایینی مالیات دهندگان آمریکا، حدوداً ۱۹ درصد رشد داشت، درحالی که متوسط درآمد یک درصد بالایی بیش از ۱۰ برابر، یعنی ۲۰۰.۵ درصد، افزایش یافت. بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲، یعنی در دوره پس از «رکود» اقتصادی و آغاز «بهبود»، بالاترین یک درصد درآمدی جامعه در آمریکا، ۹۵ درصد از کل رشد درآمد را به جیب زد. یعنی «بهبود» هم نه برای «همه»، بلکه برای اقلیتی بسیار ناچیز از جامعه بوده است.<sup>۱۹</sup> این درحالی است که بخش زیادی از بیکاری و فقر رنج می‌برد. تنها در سال ۲۰۱۰، ۱۵.۱ درصد از کل افراد در فقر به سر می‌برده‌اند. نرخ فقر در این سال بالاترین نرخ از سال ۱۹۹۳ به این سو بوده است. در همین سال ۱۶.۴ میلیون کودک یا ۲۲ درصد فقیر بوده‌اند و این نرخ برای «سیاه‌پوستان»، بیش از ۳۸ درصد تخمین زده شده است. بنابراین سرمایه داری فلاکت را هم به شکل «نابرابر» به اکثریت عظیم جامعه تحمیل می‌کند؛<sup>۲۰</sup> «دمکراسی» بورژوازی، پوششی است بر این روند مشخص استثمار یک طبقه بر طبقه دیگر.

این تبلیغات حتی در آگاهی بسیاری از توده‌ها رخنه کرده است. در واقع نشان می‌دهد که این «مساوات و برابری» و «دموکراسی» اصولاً فریبی بیش نیست، حتی در جوامع صنعتی پیشرفته، که اکنون این لیبرال‌های ایرانی می‌خواهند به درون ایران ارمغان بیاورند!

بنابراین، توده‌های وسیع نه تنها نماینده‌های خودشان را که در دوره انتخاباتی انتخاب می‌کنند نمی‌توانند عزل بکنند، که نقشی در کنترل آن‌ها نیز ندارند. بخشی از نماینده‌های پارلمان، به بورکرات‌های دولتی میدل می‌شوند. به بیان دیگر بخشی از قشر ممتاز جامعه می‌شوند. در نتیجه، این‌ها منتخبینی نیستند که طبقه کارگر بتواند به آن‌ها انتقاد و یا آن‌ها را عزل کند. در حقیقت یک ارتباط صوری رأی دهندگان و نمایندگان پارلمانی به وجود می‌آید.

دموکراسی بورژوازی نه تنها یک دموکراسی صوری است که در جامعه بورژوازی، اصولاً قدرت سیاسی در پارلمان نیست. پارلمان خود اصولاً یک نمایش است. قدرت سیاسی در دست دولت است، چون اصولاً جریان‌ات بورژوا بر اساس فریب توده‌ها، مفهوم دولت و حکومت را مخدوش می‌کنند. می‌گویند که «حکومت» همان «دولت» است. از آن جایی که حکومت را مردم انتخاب می‌کنند، در نتیجه کل این جامعه و کل این دولت در دست مردم است! در حالی

<sup>19</sup> <http://www.epi.org/publication/unequal-states/>

<sup>20</sup> <http://www.npc.umich.edu/poverty/>

عمدتاً در دست بورژوازی متمرکز شده است (مثلاً در اوت ۲۰۱۰، سقف معدن سن خوزه در شیلی فرو ریخت و ۳۳ معدنچی را در زیرزمین به دام انداخت. معدنچیان تقریباً در عمق ۷۰۰ متری زمین و ۵ کیلومتری زمین از ورودی اصلی معدن گیر افتادند. بورژوازی پروسه نجات این معدنچیان را به سبک «شو» های تلویزیونی چنان حرفه ای گزارش می کرد که در آخر کم تر کسی به این موضوع فکر کرد که چرا در قرن بیست و یکم شرایط کاری این کارگران باید این گونه به شکل بردگی مدرن باشد) بورژوازی به کارگران می گوید: «شما آزادید که نشریه تان را چاپ کنید، شما آزاد هستید بیابید سخنرانی بکنید، شما آزاد هستید هرکس را که می خواهید انتخاب بکنید»، منتهی آزاد بودن فرق دارد با توانستن. هیچ کدام از نهادهای کارگری توان مالی کافی برای رقابت با سرمایه داران را ندارند. یک دولت «بی طرف» و «ملی» باید همان مقدار پولی که در اختیار رسانه های وابسته به سرمایه داران قرار می دهد، همان مقدار هم باید برای تبلیغات کارگران در نظر بگیرد. اما، چنین نیست. زیرا برابری واقعی بین سرمایه داران و کارگران وجود ندارد. به قول مارکس در این جوامع دیکتاتوری بورژوازی حاکم است.

سوال این است که چرا سرمایه داران به این دموکراسی صوری تن می دهند؟ به این علت است که یکی از ارزان ترین و بی هزینه ترین راه های ادامه حیات خودشان در واقع دموکراسی بورژوازی است، وگرنه انقلاباتی در مقابل خودشان خواهند داشت و در آن صورت باید برای سرکوب توده ها بسیج بکنند، و مخارج هنگفتی صرف کنند. اگر اعتصابی رخ دهد، اقتصاد مختل خواهد شد و مبالغ هنگفتی را سرمایه داران از دست خواهند داد. در نتیجه، برای این که به حیات خودشان ادامه بدهند، مجبورند به یک سلسله امتیازات تن دهند و کنترل بر اوضاع داشته باشند (حال بگنیم که بسیاری از مطالبات دموکراتیک مانند هشت ساعت کار روزانه، حق رأی زنان، حق رأی عمومی و غیره، نتیجه مبارزات خون بار طبقه کارگر بوده است و آن که بورژوازی آن را «اعطا» کند).

بنابراین توده های خیلی وسیع تحمیق می شوند. برای به انحراف بردن آگاهی توده ها و به تعویق انداختن و خنثی سازی انقلاب، توجه مردم را به مسایل فرعی جلب می کنند. برای نمونه در بریتانیا مبالغ هنگفتی خرج خانواده ی سلطنتی می کنند که در واقع هیچ کاره هستند (مالیات دهندگان تقریباً ۲۶ میلیون دلار صرف هزینه های نگهداری کاخ ها می کنند. ۶.۵ میلیون دلار به قطار، هلی

دموکراسی غربی متوسل شویم، و چنین دموکراسی ای را باید به ایران صادر کرد». می گویند: «بینید در جوامع "کمونیستی" شوروی و چین یا اروپای شرقی یا کوبا چه اختناق حاکم است. کمونیسم یعنی اختناق و سرکوب مردم. در نتیجه ما باید متوسل شویم به دموکراسی غربی!»!

این سخنانان کذب محض هستند. در جوامع شوروی به ویژه ۱۹۲۵ به بعد و جوامع چین و کوبا به عللی «دموکراسی سوسیالیستی» وجود نداشته است (بحث مفصل در مورد ارزیابی این جوامع از حوصله این بحث امروز خارج است. ما در بحث های پیش در مورد درس ها و علل شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به آن به تفصیل برخورد کردیم).

درواقع همان طور که اشاره شد، این برابری و مساواتی که در جامعه بورژوازی هست، مساوات برای سرمایه داری است. به کلام دیگر شعار اساسی بورژوازی در غرب این است: «به هرکس به اندازه سرمایه اش!» یعنی هرکس بیشتر پول داشته باشد، بیشتر باید در تصمیم گیری ها شرکت کند. دولت های موجود سرمایه داری، خواهان حفظ مالکیت خصوصی هستند. از این رو چنانچه توده ها به خیابان ها بیایند و بگویند: «دموکراسی سیاسی را قبول داریم اما، ما همچنان خواهان دموکراسی اقتصادی هستیم!» یعنی می خواهیم مالکیت را لغو بکنیم، مالکیت اشتراکی را جایگزین آن کنیم، این به معنی عبور از خط قرمز است. لغو مالکیت خصوصی، خط قرمز است و به شدیدترین وجهی و با تمام نیرو سرکوب خواهد شد. هیچ تردیدی نباید داشت، که حتی در سوئد یا در آمریکا و یا کشوری دیگر غربی تظاهراتی باشد که خواهان لغو مالکیت خصوصی باشند، پلیس و ارتش و تمام آحاد دولت بورژوازی بر سر کارگران و زحمتکشان خواهند ریخت و تا سر حد برخورد مسلحانه و تیرباران آن ها پیش خواهند رفت (همین منتهی قبل بود که مهاجران جوان حومه فقیرنشین استکهلم در سوئد در اعتراض به شرایط نامناسب خود وارد اقدامات قهرآمیز شدند و بلافاصله با سرکوب گسترده پلیس رو به رو گردیدند). در این جوامع به اصطلاح «مهد آزادی»، توده ها اصولاً نمی توانند مسائل اساسی خودشان را مطرح بکنند، چون امکانات کافی ندارند. طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری غربی بیش از دویست سال است که نتوانسته در مورد استثماری که می شود، صدای خود را به گوش دیگران برساند. در نتیجه پس از ۲۰۰ سال هنوز اجحافات وارده بر کارگران با دلیل تبلیغات رنگین بورژوازی نتوانسته به گوش همگان برسد. زیرا تمام رسانه ها مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات

یکی جلوه دهند. طبعاً نه تنها طبقات متوسط جامعه که حتی بخش عمده طبقه کارگر نیز به این نظریات انحرافی آغشته شده و فریب آن ها را می‌خورند.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، کوچکترین وجه اشتراکی میان این دو نوع «دموکراسی» وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص اجتماعی و در تخصم با طبقه دیگری قرار دارد. بر خلاف دیدگاه لیبرال ها و جناح «دمکرات» بورژوازی، «دموکراسی سوسیالیستی» نه تنها در تکامل «دموکراسی بورژوایی» نیست، بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. دموکراسی بورژوایی برای حفظ سلطه بورژوازی و توجیه نظام سرمایه داری، طراحی شده است. در صورتی که دموکراسی سوسیالیستی به منظور نقض سیستم استثمار و از میان برداشتن دولت سرمایه داری، بنا نهاده شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) تنها در راستای استقرار سوسیالیسم، جلوه واقعی می‌یابد.

در باره دموکراسی سوسیالیستی، چند نکته مهم قابل ذکر است. برخلاف مبلغین لیبرال که مدعی اند که اگر قرار است دموکراسی سوسیالیستی ایجاد شود، باید به طور مسالمت آمیز و از کانال دموکراسی بورژوایی و از حمایت و تقویت دموکراسی بورژوایی انجام گیرد، اصولاً دموکراسی سوسیالیستی هیچگونه ارتباطی به دموکراسی بورژوایی ندارد. این دو اصولاً نسبت به هم بیگانه هستند و این دو نفی دیالکتیکی همدیگر هستند. این ها در دو نقطه متقابل همدیگر قرار گرفته اند. دموکراسی بورژوایی خواهان حفظ استثمار طبقه ی کارگر و زحمتکشان است در صورتی که دموکراسی سوسیالیستی برای از میان برداشتن استثمار است و این دو کاملاً از همدیگر مجزا هستند و در مقابل همدیگر هستند و هیچ گونه وجه اشتراکی بین این دو وجود ندارد. از نقطه نظر مارکس، «دموکراسی» از «سوسیالیسم»، تفکیک ناپذیر بود. این پاسخ مارکس به تمام جریانات فرقه گرای استالینیست و طرفدار جریانات مختلفی که صحبت از این می‌کنند دموکراسی متعلق به بورژوازی است، می‌دهد. در واقع مارکس در تمام نوشته های خود، یعنی از سال ۱۸۴۸، مشخصاً نبرد برای دموکراسی را یکی از راههای مؤثر و مهم برای رسیدن به سوسیالیسم می‌داند. مارکس در مانیفست می‌گوید: «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر عبارت است از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دموکراسی»<sup>۲۴</sup>. یعنی این که

کوپترها و جت های سلطنتی اختصاص می‌یابد. ۶.۵ میلیون دلار دیگر صرف هزینه هایی نظیر دید و بازدیدهای دولتی می‌شود و غیره. خلاصه ملکه هر سال ۸۴ میلیون دلار از حکومت و املاک به دست می‌آورد و این رقم در برگیرنده درآمد چند میلیونی حاصل از سرمایه گذاری های خصوصی او در سهام و اوراق قرضه نمی‌شود<sup>۲۱</sup>). توجه جوانان را به مسابقات فوتبال با بودجه کلان جلب می‌کنند. پول های هنگفت برای به بی راهه کشاندن اذهان عمومی و جلوگیری از آگاهی سوسیالیستی خرج می‌کنند. از این طریق است که می‌توانند جامعه را مسخ کنند و این فریب را عمیق و عمیق تر بکنند (در ایالات متحده، ۶ ابرشرکت هستند که ۹۰ درصد رسانه ها را تحت کنترل و نفوذ خود دارند<sup>۲۲</sup>).

در نتیجه، ما خواهان این نوع «دموکراسی» نیستیم و ما خواهان دموکراسی واقعی هستیم، دموکراسی واقعی ما دموکراسی بورژوائی نیست، دموکراسی واقعی ما دموکراسی سوسیالیستی است و بسیار فراتر از دموکراسی موجود در این جوامع بورژوایی است.

#### مفهوم دموکراسی سوسیالیستی

«دموکراسی» مد نظر مارکسیست های انقلابی، دموکراسی سوسیالیستی است. طبقه کارگر از آن جایی که چیزی برای مخفی کردن ندارد، نیازی نیز به ایدئولوژی مانند «دموکراسی بورژوایی» ندارد. به بیان دیگر دموکراسی بورژوایی را به مثابه یک ایدئولوژی قبول ندارد<sup>۲۳</sup>. بر خلاف «دموکراسی بورژوایی»، دموکراسی سوسیالیستی هیچ موضوعی را از انظار توده ها مخفی نگه نمی‌دارد. دموکراسی ای است برای تمام آحاد جامعه (چرا که در مسیر گذار به سوی سوسیالیسم، طبقات اجتماعی و تخصم میان آن ها باید به تدریج مضمحل شود). دموکراسی ای است شفاف، عیان، روشن و تحت کنترل اکثریت جامعه، برای طبقه ی کارگر و تمام زحمتکشان در جامعه باشد، نه یک اقلیتی ثروتمند.

مدافعان «چپ» سرمایه داری، کوشش می‌کنند که «دموکراسی بورژوایی» و «دموکراسی سوسیالیستی» را

21

<http://thenextrecession.wordpress.com/2011/05/01/roya-ty-or-republic-a-reckoning/>

<sup>22</sup> <http://www.infowars.com/these-6-corporations-control-90-of-the-media-in-america/>

<sup>۲۳</sup> رجوع شود به «مارکسیسم: ایدئولوژی یا علم؟» از سلسله مباحثات جلسات احیای مارکسیستی (۱۳ اکتبر ۲۰۱۳):

<http://militaant.com/?p=3089>

است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتری و مبارزه برای آن است.

همین مسأله مشخصاً در جامعه ایران نیز صادق است. به کلام دیگر مسأله محوری برای رسیدن به سوسیالیسم در ایران، نبرد برای دموکراسی است. یعنی که طبقه کارگر ایران که یک تجربه مشخصی در ارتباط با اعمال دموکراسی و ساختن شوراهای کارگری در انقلاب گذشته از خود نشان داده، مشخصاً در مقامی است که بتواند نبرد برای دموکراسی را تا سرنگونی این رژیم و ساختن جامعه سوسیالیستی پیش ببرد. با وجود تمام مشکلاتی که امروز طبقه کارگر دارد و با وجود تمام مشکلاتی که پیش روی جنبش کارگری وجود دارد، کماکان تنها طبقه ای است که می تواند به دموکراسی نائل شود و دموکراسی برای تمام آحاد جامعه بیاورد. تمام جریاناتی که به هر علتی خواهان آزادی و دموکراسی به مفهوم گفته شده هستند سریع ترین و کوتاه ترین راه برایشان این است که طبقه کارگر را تقویت کنند و تدارکات انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی را تقویت ببینند

در ایران، سرمایه داری، عقب افتاده تر از بورژوازی کشورهای امپریالیستی است. سرمایه داری ایران توسط امپریالیزم و از بالا بر جامعه تحمیل گشت. بورژوازی ایران، برخلاف بورژوازی غرب که سنت مبارزات ضد فئودالی و اعتقاد به دموکراسی بورژوازی را به همراه داشت، فاقد هرگونه اصالت و سنت دموکراسی است. در نتیجه، قادر به تحمل هیچ گونه آزادی و دموکراسی نمی باشد. زیرا گشایش های دموکراتیک زنگ خطر را برای سرنگونی کل نظام به صدا در می آورد. برای نمونه، رژیم دیکتاتوری نظامی شاهنشاهی به محض ایجاد گشایش های دموکراتیک نسبی، در ظرف مدت کوتاهی توسط اعتراض های میلیونی سرنگون شد. در قرن اخیر، بارها تجربه نشان داده است که بورژوازی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) با هر شکلی که ظاهر گردند (تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) برای حفظ منافع خود راهی جز سلب کلیه آزادی های دموکراتیک ندارند. بورژوازی ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بین المللی، هرگز قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل بنیادی اقتصادی و اجتماعی نخواهد بود؛ و در نتیجه تحمل گشایش دموکراتیک را نخواهد داشت. دموکراسی خرده بورژوازی نیز فراتر از دموکراسی بورژوازی نخواهد رفت (تجربه انقلاب نیکاراگوئه نمونه بارزی از این وضعیت است).

از این زاویه، مسأله انقلاب کارگری در دستور کار جامعه

نبرد برای دموکراسی تسهیلاتی برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد می کند. بنابراین برخلاف چپ استالینیستی و برخلاف جریانات سانتزیستی که اشاره می کنند «دموکراسی» بورژوائی است، مارکس بر این اعتقاد بود که دموکراسی به مفهوم سوسیالیسم است. دموکراسی از آن پرولتاریا است. همان طور که در ایران هم می بینیم، اولین قدم ها و اولین مبارزات پرولتاریا و طبقه ی کارگر برای حقوق دموکراتیک خود است. و این حقوق دموکراتیک به صورت پیگیر این ها را به آگاهی سوسیالیستی می رساند.

در نتیجه «دموکراسی» متعلق به پرولتاریا است و نه به بورژوازی. مارکس در بسیاری از نوشته های خود، بخصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند، در ۱۹۵۳ در خطابه ی خود به اتحادیه ی کمونیست ها صحبت از انقلاب منوام به میان می آورد. زیرا به این باور می رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، به سوی جریانات مستبد و پیشاسرمایه داری، می رود. برای این که اگر آغاز به حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دموکراسی می آید در مقابل بورژوازی قد علم می کند. از آن پس، مارکس مشخصاً اشاره می کند «دموکراسی متعلق به پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دموکراسی، نبرد برای دموکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب. از منظر کارل مارکس، انقلاب سوسیالیستی هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی تواند داشته باشد.

بنابراین وقتی ما صحبت از دموکراتیزه کردن کل مسایل اجتماعی می کنیم، به این مفهوم است که ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم و هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد. در ضمن مارکس از سال ۱۸۵۳ به بعد در بسیاری از نوشته های خود اصولاً عبارت «دموکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیسم» استفاده می کند. او می گفت این ها لیبرال ها دیگر دموکرات نیستند و دموکراسی را رعایت نمی کنند. به کلام دیگر، مارکس دموکراسی را از آن پرولتاریا می دانست. این مسأله خیلی مهم و محوری

یک رژیم بورژوا دمکراتیک (حتی بدترین شکل آن) در جامعه وجود نداشته باشد (مانند وضعیت کنونی ایران)، قیام ها و طغیان های مردمی، نارضایتی توده ها را انعکاس داده و زمینه را برای کسب تجربه عملی در مقابله با رژیم آماده می کند.

سازمان ها و حزب های رنگارنگ رفرمیستی در مقابل حرکت های مستقل کارگری بصورت غیرمستقیم ایستادگی می کنند. زیرا هدف آن ها «اصلاح» نظام موجود است و نه براندازی آن. آن ها حرکت های مستقل دانشجویی و کارگری امروزی را به عنوان «شورش های مرتبط به دول غربی» معرفی می کنند. آن ها از کسب تجربه کارگران و دانشجویان هراسناک بوده، زیرا بدون این تجارب مردم ایران نمی توانند برای براندازی آماده شوند. تجربه اخیر اعتراضات دانشجویی نشان داد که همه اصلاح طلبان (حتی خود آقاجری محکوم به اعدام!)، دانشجویان را از حرکت های فرا قانونی منع کردند.

طبقه کارگر ایران برای تدارک سرنگونی رژیم و مقابله با انحراف های رفرمیستی، تشکیلات و حزب سیاسی خود را باید تشکیل دهد. حزب هایی که به طور قیم مآبانه خود را «رهبر» طبقه کارگر معرفی کرده و بدون کوچکترین ارتباطی با کارگران پیشرو، از همگان دعوت به پیوستن به حزب شان می کنند، مسلماً قادر نخواهند بود که مبارزه با رفرمیسم و تدارک انقلاب آتی را سازمان دهند.

مبارزه برای تحقق دمکراسی سوسیالیستی (عالی ترین شکل دمکراسی در تاریخ بشریت)، با سرنگونی کامل رژیم سرمایه داری حاکم (همه جناح های آن)، و مبارزه با عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، گره خورده است. این امر نیز بدون تشکیل یک «حزب پیششار انقلابی» متشکل از کارگران پیشرو، عملی نخواهد بود.

بهمن ۱۳۹۲

فایل صوتی در یوتیوب

<http://www.youtube.com/watch?v=f7GwzdgVNEk>

ما قرار گرفته و به هیچ وجه نمی توانیم منتظر باشیم که جریانات لیبرالی از سوئد و آمریکا برای ما الگوی دموکراسی سوئدی و آمریکایی به ایران بیاورند. به هیچ وجه نمی توانیم در انتظار این باشیم که بورژوازی ایران برای ما دموکراسی به ارمغان بیاورد. نمی توانیم منتظر این باشیم خرده بورژوازی که از نیروهای ضربت بورژوازی است، دموکراسی برای ما بیاورد. تنها طبقه کارگر قادر به حل چنین تکالیفی است.

### گسترش حقوق دمکراتیک

گرچه از دیدگاه تاریخی پرولتاریا، «دموکراسی» بورژوایی چیزی نیست جز ابزاری برای تحمیل توده های مردم، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، برای پیشبرد مبارزه ضد سرمایه داری خود، از حقوق دمکراتیک نسبی کسب شده در جامعه سود جسته و برای گسترش این حقوق مبارزه می کنند.

اما، مبارزه طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم (مانند جوانان، زنان و ملیت های تحت ستم) برای دمکراسی با مبارزه اصلاح گرایان برای دمکراسی، کاملاً متفاوت است. پرولتاریا، مبارزه خود را فراتر از حوزه سیاست برده و از آن به مثابه وسیله ای برای لغو کامل نظام سرمایه داری استفاده می کند. به سخن دیگر، مبارزه اساسی طبقه کارگر در نهایت برای سرنگونی کامل بورژوازی است و نه حفظ و بهبود وضعیت موجود.

در عین حال، مبارزات برای حقوق دمکراتیک توده ها و کسب آن حقوق مانند کسب حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی؛ حق مرخصی؛ کسب حقوق دمکراتیک مانند آزادی بیان؛ حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه ها و تشکل های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، زمینه را برای کسب تجربه عملی و آموزش سیاسی و سازماندهی کارگران، فراهم می کند. این تجارب اعتماد به نفس را در میان کارگران افزایش داده و روحیه مبارزه جویی آن ها را تقویت می بخشد. اضافه بر آن، مبارزه برای مطالبات «انتقالی» (مانند کنترل کارگری، باز کردن دفترهای دخل و خرج سرمایه داران و غیره) که در نظام سرمایه داری قابل تحقق نیستند، راه را برای رودررویی هر چه بیشتر کارگران با دولت سرمایه داری باز کرده و تدارک سرنگونی کل نظام را تسهیل می کند. در وضعیتی که حتی



مفهوم مقوله دولت ایدئولوژیک

فهرست

سعید آوا

حقیقتاً کوتاه تر و فشرده تر از این نمی شد مقوله جدی و کلاسیک مهم دولت استثنایی بورژوازی را در این چند صفحه تقریر کرد. با وجود این از طولانی شدن اش پوزش می خواهم. به خوبی می دانم که بسیاری از اهم موضوع در اینجا نیامده، کمبودهایی در تفسیر و تشریح این نوع دولت ها در این نوشته وجود دارد، و عمدتاً به حوزه فرهنگی ایدئولوژیک دولت استثنایی پرداخته شده است. نوشته ذیل تنها قصد روشن کردن پاره ای کج فهمی ها در حوزه فرهنگی ایدئولوژیک از مقوله دولت ایدئولوژیک و پاسخگویی چکیده وار به آن ها را داشته است. از آن جا که عادت به سریال نویسی هم ندارم، سعی می کنم هرچه زودتر (تا جایی که مشغله های روزمره اجازه دهند) به تکمیل دست نوشته های چندی پیش پرداخته، و نسخه جامعی از بررسی مقوله مزبور در همه زمینه ها را به صورت کتابی جداگانه تقدیم عزیزان خواننده کنم.

مفهوم مقوله دولت ایدئولوژیک

در ادبیات مارکسیستی، از دولت ها؛ و یا حکومت هایی که زاده ی بحران های اقتصادی و بن بست های سیاسی - ایدئولوژیک می باشند با حکومت های استثنایی نام برده شده است. این حکومت ها در واقع به عنوان راه حل موقتی؛ و علاج مُسکن وار بن بست ناشی از یک جنگ مغلوبه، یا توازن قوای نسبی و موقتی مابین طبقات اصلی جامعه بورژوازی ظاهر می شوند. نقش چنین حکومت هایی در ابتدا، و ظاهراً، همان میانجیگری مُصلحانه بین حاکمیت سرمایه و حاکمیت کار؛ و نیز آشتی مُنصفانه طبقاتی فی مابین؛ اما در واقع در خدمت طبقه مسلط اقتصادی برای خلع سلاح طبقه کارگر می باشد.

یکی از وجوه راز آلود و فریبکارانه مضاعف موفقیت این دولت ها، میزان استقلال نسبی به مراتب بیشترشان در مقایسه با دولت های کلاسیک بورژوازی، از طبقات اصلی جامعه می باشد. همین استقلال نسبی است که در ترکیب فعال با ایدئولوژی های گوناگون تبعیض آلود نژادی، ناسیونالیستی، قومی، مذهبی و دیگر نحله های مزاحم و انحرافی در مبارزه طبقاتی توده ها، زمینه ی اصلی مشروعیت یابی و یارگیری میلیونی از توده ها را برای حکومت های مذکور امکان پذیر می سازد. ظهور یک دولت

استثنایی بورژوازی، خواه ناشی از رشد و توسعه ناموزون و مرکب بورژوازی؛ و خواه نتیجه ناتوانی هژمونیک طبقات اصلی جامعه برای حکومت باشد، نمی تواند بدون حمایت و پشتیبانی فعال و عملی توده ها، لااقل بخش متوهم آن، به وجود آید و ادامه حیات دهد. از مدرنیته بورژوازی نازیسم با به خط کردن میلیون ها توده ی جان برکف ناسیونالیست گرفته تا ضد مدرنیته «اسلامیسم» ایران با «سپیچ میلیونی» اش؛ و از زیگزاگ های بناپارتیسم و دریل زدن همزمان سلطنت و جمهوری و دهقانان ریز و درشت گرفته تا فاشیسم ایتالیا برگرد توده های مصلوب به اخلاقیّت مسیحی، جملگی بر پایه ی هنر ایدئولوژیک تحمیل و جذب توده های فرودست سیال و به قول مارکس «لومپن پرولتاریا» یا به گفته لوکاچ و گرامشی «پابرنه های مزدور»؛ و به کارگیری شان در تحکیم پایه های قدرت دولت استثنایی بورژوازی استوار بوده است.

یک دولت ایدئولوژیک - استثنایی اگرچه گاهی گردگیری هایی با جوهری از ایدئولوژی طبقه مسلط اقتصادی پیدا می کند، اما از آن جا که خود حامل ایدئولوژی مترقی در خدمت تحقق مطالبات توده ای نمی باشد، حتی فرضاً اگر «مستضعف پناه» و «عدالت خواه و عدالت پرور» هم که باشد، خواه ناخواه و دیر یا زود، در جهت خدمت به منافع بورژوازی دست به سرکوب توده ها خواهد زد. و این یعنی همانطور که ایدئولوژی عمومی، همان ایدئولوژی طبقه حاکمه است، حکومت و دولت هم نمی تواند غیر طبقاتی بوده و فارغ از تعهدات مادی دترمینیستی اش با زیربنای جامعه، خر خودش را براند.

بنابراین بر اساس رابطه دیالکتیکی و مادی - طبقاتی زیربنا و روبنا، همه حکومت های استثنایی بورژوازی هم بدون هیچ استثنایی، طبقاتی و بورژوازی می باشند. اطلاق لفظ و لقب استثنایی یا ایدئولوژیک، به هیچ وجه نافی ماهیت طبقاتی بورژوازی آنان نمی باشد. تأکید بر استثنایی بودن شان دال بر اهمیت نقش و تأثیر عملکرد ویژه آن ها در تبدلات میان طبقات؛ و خصوصاً برای یافتن راهکارها و تاکتیک های مناسب برای اقیاء و خنثی کردن مانورهای عوامفریبانه شان؛ و پیشبرد سریع تر و صحیح تر مبارزه طبقاتی می باشد.

این خود بورژوازی نیست که دولت استثنایی و غیر متعارف اش را به وجود می آورد. منتها تحت شرایط خاصی که برایش حکم مرگ و زندگی دارد، تب شراکت با خرده بورژوازی پُرنفوذ را بر مرگ به دست طبقه کارگر به جان می خرد، تا وظایفی را که خود قادر به انجام شان

خصوصیتی دارد که نمی تواند در چارچوب تعریف بورژوازی تبیین شود؟ اصلاً خود سرمایه شریعتی چه هست که «شبه شریعتی» اش باشد؟ آیا این نیز همان «بورژوازی غیرمتعارف»! است؟ حتی خود رژیم ، علیرغم تقدس مالکیت خصوصی و مال اندوزی در اسلام، رغبتی به پوشاندن چنین عیبی بر بورژوازی خود نشان نمی دهد.

اما این بورژوازی نبوده که بر اثر انقلاب توده ای ایران دچار دگرگونی؛ و به مثلاً «سرمایه ی اسلامی و شبه شریعتی»، و نمی دانم حلال و بسم الهی و چه و چه تغییر ماهیت داده، بلکه این آرایش سیاسی و مجموعه روبنایی جامعه بوده که در قالب هویت جدیدی به مرکب تیزیای آن درآمده است. بورژوازی پلشت ایران اگرچه بر اثر دوره انقلابی ۵۷ دچار قدرت کوتاهی شد، اما به زودی از طریق محلل روبنای سیاسی ایدئولوژیک ضربتی و عقبگرایی که نه تنها تناقض عمیقی با پایه ی طبقاتی و مطالبات عمیق بدنه انقلاب ، بل ناهمسانی هایی با خود بورژوازی داشت، به ترمیم سریع و ضربتی خود دست زد.

تغییراتی در هیئت مالکان پیش آمد. تازه به دوران رسیده هایی می آمدند تاجای خالی شده مالکان فراری را مصادره کنند. اما با وجود این که در ماهیت نظام اقتصادی و استثماری بورژوازی تغییری پیش نیامد، تداوم حیات کل بورژوازی از طریق حکومت به سیاق سابق؛ و بدون تغییرات اساسی در روبنای سیاسی - ایدئولوژیک دولت ناممکن بود. بورژوازی، حضورشانه به شانه ی این مالکان تازه حریص «بوگندوی بی فرهنگ» را کنار خود خوش نداشت، اما در عمل چاره دیگری هم نداشت جز تحمل و پذیرش موجودیت آنان. چون دست های درهم تنیده میلیونی پابرنه ها و اقشار خواهان دموکراسی حقیقی را بر گلوی خود داشت. تازه به دوران رسیده هاهم که با پیشینه متفاوت و درهم ملاکی و خرده بورژوازی وحاشیه شهری سر بر آورده بودند، اگرچه کینه و حسادت مالکان برجا مانده را به دل داشتند، اما بدون وجود و همراهی آن ها و نظام حسرت آورشان، قادر به حفظ حکومت به چنگ گرفته شان نمی بودند. چون توده انقلاب کرده ای که در انتظار لمس نتایج انقلاب بود را برابر خود داشتند. پس مالکان باقیمانده به همراه تازه به دوران رسیده ها، برای حفظ خود و دست نخوردن پایه های زیربنایی، به ناچار می بایست به یک توافق عملی دست می یافتند، و یافتند. در واقع اگر این تازه به دوران رسیده های حکومتدار، حتی دستی در مالکیت و شراکت هم نداشتند؛ یا پیدا نمی کردند،

نبوده از طریق مانور اقشار گوناگون تشنه قدرت و مال اندوزی؛ و عوام فریب و معبود عوام تحمیق شده عملی نماید. این پدیده، هم توسط مارکس؛ و هم توسط نیکوس پولاتزاس در اثر درخشان چندجلدی اش ، به خوبی تشریح و استدلال شده؛ و تجربه سی و پنج سال اخیر خودمان هم کارکرد عملی آن را برایمان ملموس کرده است. در همه ی موارد مشابه، بر نقش بی چون و چرای ایدئولوژی دولت ایدئولوژیک در شکلگیری و تحکیم حکومت ماهیتاً بورژوازی تأکید شده است. این چنین دولت هایی به هیچ وجه فراطبقاتی نیستند و برخلاف توهمات سرگردانی که آن ها را به فقط محمل قوانین و احکام مذهبی- اخلاقی و فرهنگی در همان سطح روبنا تقلیل می دهد، سرهای بی تن و بی پیکری نیستند که میان زمین و آسمان آویزان باشند. پولاتزاس نوشت: «دولت های استثنایی سرمایه داری از نوعی استقلال نسبی در رابطه با طبقات مسلط اقتصادی برخوردارند. همین استقلال باعث می شود که آن ها با مانورهایی که در متن بحران سیاسی امکان پذیر است، همزمنی و بلوک قدرت طبقات مسلط را تجدید سازمان دهند».

پس کل ماجرا مربوط به نوع خاصی از حکومت و دولت بورژوازی است که با اسامی دولت استثنایی و دولت غیرمتعارف بورژوازی متصف شده ؛ و بنابراین هیچ ارتباطی بین این پدیده و تئوری اش با واژه ها و اصطلاحات من درآوردی و بی پایه و بی مایه «بورژوازی متعارف» و بورژوازی «غیرمتعارف» وجود نداشته و منطقاً هم نمی تواند وجود داشته باشد. مگر بورژوازی در روند چپاول ارزش اضافه و انباشت سرمایه، با کسی تعارف هم دارد که نوع متعارف یا غیرمتعارف داشته باشد؟ اگر تئوری میان بخش های گوناگون صنعتی و تجاری و مالی وجود دارد در همان چارچوبه کل بورژوازی و تنوع حوزه های گوناگون آن است نه در ماهیت عام آن؛ و نمی تواند هم خارج از منطق دیالکتیکی تئوری مارکسیستی که برای همه این حوزه ها یکسان است قرار گیرد. آیا قوانین و سیستم خاص و متفاوتی «بورژوازی متعارف» را از نوع «غیرمتعارف» اش جدا می کند؟! درست همین تقسیم بندی گیج سرانه ماهیت کلی و عام بورژوازی است که در روند منطقی و قطعی خود به اختراع جدید دیگر «سرمایه ی اسلامی و شبه شریعتی»! (۱) می انجامد؛ و در ادامه هم منطقاً و قطعاً به توجیه مشروعیت «فرهنگ اسلامی» و «حقوق بشر اسلامی» ختم «به خیر» می شود. این «سرمایه ی اسلامی و شبه شریعتی» چه خصلت و

همه قشرها و طبقات؛ و برآوردن انتظارات اخلاق مذهبی آنان به اثبات رساند. با جلب رضایت بخش سنتی و محافظه کار این طیف؛ و تبدیل بخش رادیکال آن به بازوهای ضربتی، به سمیه پُرزور و کاربُردی موثر و با اتوریتته ای دست یافت که درکنار و با همکاری بورژوازی دشمن دمکراسی و ناآشنا با تجدد، توانست کاری بر سر توده ۹۹ درصدی تشنه زیست انسانی؛ و شالوده حیاتی جامعه بیاورد که بیم آن می رود تا چندی دیگر «نه از تاک نشان ماند نه از تاک نشان».

بدون وجود چنین عنصر بسیج گرانه و مرتبط با ذهن و ذکر و روح بخشی از مردم، حکومت ج.ا. هرگز قادر به شکلگیری و ادامه حیات نبود. این روینای مذهبی- سیاسی تنها شق ممکن تداوم حیات بورژوازی در شرایط خاص ایران بوده است. رفتار مذهبی- فرهنگی و اعمال خشن کنش و واکنش های ایدئولوژیک دولت، تنها جهت استفاده ابزاری بسیج گری خاص اش برای حکومت کردن و نه صرفاً برای اجرای شعائر مذهبی بوده است. ناگفته واضح است که هر دولتی که به وضع قوانین مذهبی و اجرای پاره ای از امور فرهنگ سنتی مغایر با خصلت های یک دولت مُدرن دست می زند لزوماً دولت استثنایی- مذهبی یا ایدئولوژیک نیست. آیا قوانین اسلامی و شریعه ایران، ارتجاعی تر از دو کشور ترکیه و مصر است؟ هم دولت ترکیه و هم مصر اخوان المسلمین (مرحوم) با وضع قوانین شریعت و قصد و نیت اجرای کامل قوانین اسلامی نتوانستند؛ نمی توانستند؛ و با توجه به عدم وجود مجموعه شرایط اقتصادی- اجتماعی، و نیز سیاسی- ایدئولوژیکی که توسط یک رهبر کاریزماتیک و با نفوذ معنوی عمیق در میان توده ها رهبری می شد، نمی توانند خصلت یک دولت استثنایی بورژوازی را پیدا کنند. اصلاً بورژوازی نیازی به دولت غیر متعارف در این دو کشور ندارد. گذشته از این ها ارتباط دو حزب اسلامی هر دو این کشورها با پایه اجتماعی مسلمان اش، نه صرفاً ارتباط معنوی- مذهبی، بلکه صله و حاتم بخشی و «مستضعف» نوازی واقعی آن در دراز مدت بوده است. تأثیر و کاربُرد عنصر ایدئولوژیک دولت های استثنایی، نظیر ایران، حداقل در کوتاه مدت بیش از هر نوع دستگاه پلیس و ارتش، در برهم زدن آرایش تشکیلاتی و همبستگی طبقاتی کارگران و هم سرنوشتی هایش نقش داشته؛ و دارد. حقیقتاً چه اثری از اتحادیه های کارگری در ایران (علیرغم پیشینه و سابقه شکلگیری شان نسبت به دو کشور مزبور) باقی مانده، در حالی که اتحادیه ها در مصر و ترکیه، دخالتگران موثر در رویدادهای گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی

باز در اصل بورژوا بودن و ماهیت بورژوایی حکومت شان تغییری پدید نمی آمد. دولتی که در عصر کنونی نخواهد و نتواند در خدمت طبقه ی مسلط اقتصادی قرار گیرد، عمر طولانی نداشته؛ و شاید حتی بعد از چندماه سَقَط شود.

اما بر سر توده ها چه آمد؟ آیا می شد «این خیل بیشمار» و انقلاب سراسری فراگیرش را با سرکوب و استبداد نظامی و شکل و روش تجربه شده دولت های کلاسیک و متعارف، عقب نشانند و خانه نشین کرد؟ توده ای که انقلاب اش یکی از انقلابات نمونه و الهام بخش قرن بوده؛ و به آن میزان از آگاهی نسبی هم رسیده بود که با تبلیغات «اقتصاد مال خراست» نمی شد خرش کرد را باید با روشی پیچ در پیچ و ظریف و استثنایی که خاص و ماحصل شرایط مکانی - زمانی ویژه ای بود، فلج کرد. بخشی را باید به انقیاد درآورد تا بخش دیگر سرکوب شود. این ممکن نبود مگر با تلفیق زیرکانه و استادانه بخشی از ابزارهای دولت مدرن و شیوه های حکومت سلطانی- خان خانی، و کاتالیزور بسیار مهم و تعیین کننده ایدئولوژی، یعنی در واقع رأس هرم حکومتی دولت استثنایی.

اقتدار تشکیل دهنده حکومت بعد از انقلاب که پیشینه دیرینه و عمیق مشترک ایدئولوژیک داشتند، در همان آستانه انقلاب با میانداری و محوریت کاست در هم روحانیت؛ و همچنان با جوش خوردگی ایدئولوژی مذهبی یکسان و پیوند با بخشی از توده های مذهبی رادیکال مخالف نظام سلطنت وارد ائتلافی حساب شده شدند تا بتوانند سربزنگاه خلأ سیاسی ناشی از انقلاب را پُر کرده و میوه چین پرور آن شوند. حکومت جدید پیروز، با زیرکی استثنایی نقطه کانونی خود، دستگاه ولایت فقیه، توانست با بهره گیری از جمع جبری و ضروری شارلاطانی بنا پار تیزی و اعمال ضربتی نازیستی- فاشیستی، به اضافه لولای ایدئولوژی مذهبی اسلامی به یک دولت پیچیده ضروری برای حفظ و تدام حاکمیت بورژوازی فراروید. «آن چه خوبان همه دارند... حکومت استثنایی ایدئولوژیک ج.ا. «یک جا» دارد.

ویژگی شاخص ماندگاری دولت ج.ا. نسبت به مشابهات دیگر استثنایی اش، برآمدن آن از دل یک انقلاب توده ای و مشروعیت سیاسی؛ و به طریق اولی ایدئولوژیک هسته مرکزی اش در میان بخشی از مردم می باشد. دولت جدید اگر چه نمی خواست؛ و قرار هم نبود درکنار توده ی اصلی انقلاب خواستار تغییرات اساسی در وضعیت اقتصادی- سیاسی و اجتماعی باشد، اما صداقت اش را در وفاداری به حفظ ارتباط معنوی و مذهبی با بخشی از متدینین و مومنین

کشورشان می باشند؟

در کارخانه ای که پدرم زمانی فعال سندیکایی آن بود، چندی بعد از قیام ۵۷ مشغول به کارشدم. یکی از سرکارگرا که آگاهی متوسط ونسبی از اوضاع سیاسی جامعه و حقوق «حقه ستمکش» داشت، گهگاه با کارگران درباره این موارد صحبت می کرد. در چندبار صحبتی که با او داشتم وچگونگی تشکیل هسته های کارگری و پیشبرد امر مبارزه سندیکایی را مطرح می کردم، او ضمن تصدیق و تأیید لزوم وجود چنین مبارزه ای؛ ونیزبا وجود آگاهی نسبی که از نقش این نوع تشکل ها داشت، اما بازتردید می کرد و می گفت آخر کارفرما و صاحب کارخانه آدم با خدا و نماز و روزه است. سر وقت می ایستد نماز می خواند. پیشانی اش از نماز و عبادت جا انداخته و زن و دخترهایش با چادرسیاه و حجاب کامل راه می روند؛ و الی آخر.

مراسم نمازجمعه ها در سراسر مملکت و حتی در ده کوره ها؛ و ده ها پارامتر و ابزار ایدئولوژیک ریز و کوچک دیگر که همسانی و همسویی فرهنگی رژیم با بخشی از توده ها را شبانه روز به آن ها یادآور و حفته می کند، را چگونه باید تبیین کرد؟ آیا این نمونه ها فقط در روبنا لم داده اند تا صرفاً دعای خیر و آخرت رژیم و امت اش به یکدیگر را به عرش آسمان و گوش خدا برسانند؟ شاید بخشاً. مهم تر اما نقش فائقه آن ها درعوامفریبی و بسیج سیاهی لشکری است. درهر نمازجمعه ای، میلیاردراهی عمامه ای و کت و شلواری حاکم اسلامی در کنار مُردوران قمه به دست ساندیس خور و نیز سر و پا برهنه های مومن، اگر نه در یک صف، که زیریک سقف قرارمی گیرند تا همسانی و هم ارزی و یکی انگاشته شدن حکومت و امت، به امت حفته؛ و بر سر توده خارج از این طیف کوبیده شود. شکل و شیوه ای به مراتب پیچیده تر، زیرکانه تر و موثرتر در فاشیسم و نازیسم. این ها همه نه نشانه فراطبقاتی پنداشتن روبنا و دولت استثنایی ایدئولوژیک، بلکه دقیقاً برای نشان دادن چگونگی رابطه رمز آمیز و پنهان آن ها با طبقه مسلط اقتصادی و حفظ و حراست از آن است.

فروکاهیدن نقش و ابزار ایدئولوژیک دولت غیرمترعارف بورژوازی ایران به قوانین اخلاقی و جزایی برای محدود کردن آزادی پوشش و یا موسیقی و رقص و غیره نشانه درک سراسر نادرست و بیگانه با نظریه مارکسیست-لنینیستی دولت و طبقه، روبنا و زیربنا و استقلال نسبی اولی از دومی می باشد. انگار میان جنگل ایستاده باشیم و

دنبال درخت بگردیم. اما چرا باید از واژه ایدئولوژیک، مثل جن از بسم الله ترسید؟ هراس از به کار بردن دولت استثنای یا غیرمترعارف بورژوازی به جای دولت بورژوازی بی مورد است. با بورژوا بورژوا کردن بورژوازی و یا با تشدید ادا کردن اش، عیار بورژوازی بودن بورژوازی بیشتر و رنگش سیاه تر نمی شود؛ و باورداشتن به نظریه دولت ایدئولوژیک بورژوازی هم، هیچ از رنگ و ماهیت آن نمی کاهد. اگر قرار بود روند شکلگیری پدیده ها تک خطی و مستقیم و برپایه اینهمانی ها باشد، باید از تحلیل مشخص؛ و جستجو و گشودن گره رابطه دیالکتیکی بین پدیده ها دست می شستیم؛ و در چنبره کلیشه ها و شعارهای کلیشه ای درجا می زدیم. بورژوازی به اندازه کافی روسیاه هست که لازم به سیاه نمایی مضاعف نداشته باشد. آدم یاد آوندهایی می افتد که برای سیاه نمایی رژیم شاه و کسب وجه برای آوندها، چو انداخته بودند که چون ساواک نتوانسته بوده آوندها را زیر شکنجه به حرف درآورد با مته مغز آن ها را سوراخ می کرده تا اطلاعات سری را از مغزشان بیرون بکشد. این نوع «پروپاگاندا» و افسانه سازی کابوسی اگر چه چیزی بر واقعیت سیاهی رژیم سلطنت نمی افزود، اما سوی دیگر واقعیت که سوراخ شدن مغز عوام و رژه نعلین آوندها بر آن ها به سوی قدرت بود را نشان می داد.

درمان حقیقی و کامل بیماری، با شناخت واقعی و همه جانبه آن امکان پذیر است.» چه خواجه علی، چه علی خواجه»، راه درمان را طولانی کرده و به بیراهه می کشاند؛ و چه بسا اصلاً به مرگ بیمار بیانجامد. حال اگر باز به همان یکی دو نمونه از بنیان های ایدئولوژیک حکومت ج.ا. برگردیم با این سوال مواجه می شویم که چرا اوضاع و احوال ایران همچنان بر همان پاشنه همیشگی می چرخد؟ راستی چرا دولت استثنایی بورژوازی ایران هنوز که هنوز است، بعد از سی و پنج سال همچنان بر بنیان های ایدئولوژیک خود می کوبد و حاضر به عقب نشینی از قوانین مربوط به حجاب و موسیقی و رقص و غیره و یا حذف شعارهای «مرگ بر آمریکا» و چه و چه نمی شود؟ چرا خود، حجاب از سر و روی خود بر نمی دارد و آزادی پوشش و رقص و موسیقی و ارتباط با «شیطان بزرگ» را رسماً اعلام نمی کند؟ چرا علیرغم آگاهی امت و حکومت امت از وجود انواع و اقسام مجالس عیش و نوش و طرب و روابط آن چنانی سکسی در پهنه ی مملکت؛ و نیز روابط مغالزه- مافیایی با غرب، که هم در این مغالزه و هم در آن، آقازاده های پیر و جوان یک پای اصلی را تشکیل می دهند، این چیزها همچنان باید حکم تابو داشته باشند؛ و

گوشمالی دادن دست چپ یا راست خود، ابایی هم از فلج کردن آن ها ندارد. باید به دست چپ و راست خود هم گاهی گوشزد کند مغز فرماندهی و اجرایی کدام و کجا است. دولت استثنایی در واقع، خود از جنس بحران است؛ و از بحران تغذیه می کند. این همه البته همانطور که ذکرش رفت با مهندسی خاصی صورت می گیرد تا در روند کلی و عمومی قدرت حکومتی و حاکمیت اقتصاد مسلط و نظام بورژوازی خلل عمده ای وارد نشود. شاید گاهی نیم قدمی به عقب، برای برداشتن دوگام بلند به جلو لازم می افتد.

پولانزاس می نویسد: «در دولت های استثنایی، استقلال نسبی دستگاه های ایدئولوژیک دولتی از دولت، یا به طور کلی از بین رفته یا به طور گسترده ای محدود شده است». و دولت استثنایی ایران یا همان دستگاه ایدئولوژیک ولایت فقیه، وقتی نیاز به توجیه شرعی اعدام های گسترده دسته جمعی پیدا می کند، الگوش این است که «حضرت علی در یک روز دوهزار از خوارج را با شمشیر مبارک خود قطع سرکرد». و ناگفته پیداست که به قول گوبلزنازیست: دروغ هرچه بزرگ تر حقه کردن اش آسان تر.

و حال آیا استثنایی وجود دارد که ج.ا. را از حکومت استثنایی-ایدئولوژیک و غیرمتعارف بورژوازی، مستثنی کرد؟

سعید آوا... نیمه آبان ۱۳۹۲

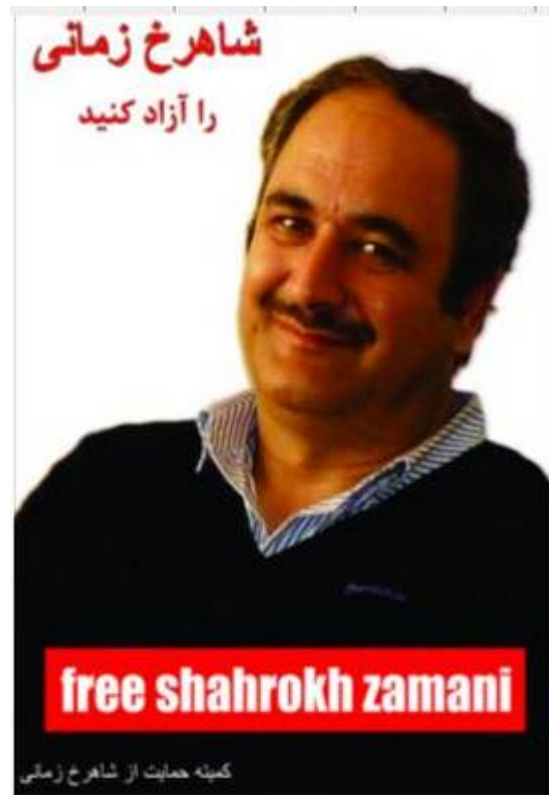
(۱) پراگماتیسم پیدا و پنهان، افق آینده ی مناسبات ایران و آمریکا / محمد قراگوزلو

حُکم مجازات حکومتی؟ آیا این دولت استثنایی و به طریق اولی طبقه بورژوازی، مگر مغز خر خورده است(با پوزش از خرمحترم بارکش) که برای خود دشمن تراشی کند؛ و در شرایطی که نیاز به مشروعیت عمومی دارد میلیون ها نفر را از خود براند و برابر خود قرار دهد؟ نه، او خوب می داند چه می کند. اگر دست از رفتار تانکونی اش بردارد، چه چیزی را باید جایگزین رجزخوانی های اخلاقی و «تعرضی»؟! خود کند تا «مشروعیت نظام» را حفظ کند؟ او نیک می داند که با از دست دادن سیاهی لشکر تانکونی اش، نمی تواند سیاه لشکر دیگری که قادر باشد به پشتوانه اش «دهانت» را ببیند و مغز را بکوبد و دست کار را از کار ببنداند، را جایگزین آن کند. پس باید همان هایی که لافل همجنسی فرهنگی باهاشان دارد را نگه دارد؛ و اگر که همه را با پول و «کالباس» و ساندریس نه، حداقل در حوزه فرهنگی مذهبی، راضی نگه دارد. این حکومت به خوبی می داند که انواع و اقسام انبوه ابزارهای ریز و درشت ایدئولوژیک اش، در چنان پیوند و تنیدگی به هم پیوسته ای باهم قرار دارند که با حذف تعدادی، یا یکی از بنیان های اساسی آن، کل هرم فرو می ریزد و درهم می شکند. این مجموعه، حُکم آجرها و قطعات دامینویی را دارد که افتادن یکی باعث افتادن قطعات به صف شده دیگر می شود. برای برداشتن هر خط و نشان باید دلیل و توجیه شرعی ای پیدا کرد تا علاوه بر جلوگیری از بحران های غیر ضروری، حائل در برابر ضربه خوردن «مشروعیت نظام» موجود باشد. اما حفظ مشروعیت برای دولت های استثنایی زاده بحران و متناقض با جامعه کنونی، همیشه کار آسانی نیست. شکنندگی «مشروعیت» حکومت های استثنایی، پاشنه آشیل آنان است.

همین حکومت اگر در مجازات مغزله های آن چنانی ذکر شده بالا؛ و بالایی ها؛ نرمش های آن چنانی نشان می دهد؛ و گاه گاهی برای رضایت امت، فقط یکی دوتایی را مجازات می کند، اما مردم عادی کوچه و خیابان را هر لحظه مجازات می کند. یا وقتی پای «جرم های سیاسی» و مطالبات کارگری و دمکراسی خواهی و دگراندیشی در میان است، غیض و عصبیت خدایی اش به غرش در می آید. دستگاه ولایت فقیه و «قضایی»، این دخمه مرکزی نیمه خدایی ایدئولوژیک حکومت، و باند مافیایی-امنیتی و پول شویی دلالی و اقتصاد خراب کن، ضمن رعایت ملاحظات ضروری مانوردهی در جامعه و بین هرم قدرت، خود فعال مایشاء کلیه امور نظری و اجرایی است؛ و هر بار هم لازم ببیند به بحران سازی های ضروری دست می زند؛ و برای

مصاحبه‌ای با شاهرخ زمانی پیرامون حزب سیاسی طبقه کارگر و ویژگی‌های آن!

فهرست



توضیح کمیته حمایت از شاهرخ زمانی: این مصاحبه پیش از انتقال شاهرخ زمانی به سلول‌های انفرادی انجام شده و پس از آماده شدن امروز منتشر می‌شود.

۱- با توجه به وضعیت سیاسی در ایران و با آگاهی از بحران اقتصادی سیاسی موجود که رژیم نه راه پیش دارد و نه راه پس، طبقه کارگر چرا به حزب سیاسی خود نیاز دارد؟

جواب: در هر جامعه ای مبتنی بر مالکیت خصوصی و منافع آشتی ناپذیر طبقاتی عموماً و در جامعه سرمایه داری خصوصاً، طبقات در حال پیکار طبقاتی یعنی کارگر و سرمایه دار در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فکری تشکیل هایی برای پیشبرد برنامه، مقاصد و مطالبات خود در جهت کسب و یا حفظ قدرت حاکم به کار می گیرند که بسته به درجه ی تکامل اقتصادی \_ اجتماعی و تاریخی

سیستم موجود، تجربه و سابقه مبارزاتی و اشکال تشکل و سازماندهی اشکال سرکوب و شکل حکومت و همچنین شرایط ملی و بین المللی، اشکال متنوعی به خود می گیرد که هر طبقه برای پیشبرد و حفظ منافع خود به کار می گیرد. که بدون این تشکل ها حفظ قدرت و یا کسب آن برای طبقات متخاصم غیرممکن می باشد.

در تاریخ مبارزات طبقاتی، طبقه کارگر برای تقویت همبستگی طبقاتی در جهت سرنگونی نظم سرمایه داری و حاکمیت بلاواسطه طبقاتی اش اساساً ۳ تشکل عمده بنام اتحادیه، شورا و حزب سیاسی به عنوان اشکال جدایی ناپذیر سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلاب و حاکمیت کارگری شکل قوام یافته و تثبیت شده است.

در هر جامعه سرمایه داری و در شرایط خود بیگانگی، عقب ماندگی، فقر و رقابت درونی طبقه کارگر و تسلط ایدئولوژی بورژوائی و اشکال متنوع سرکوب مادی و معنوی این طبقه از جمله در جامعه عقب مانده سرمایه داری ایران با حاکمیت فاشیستی آن، حزب سیاسی به عنوان تنها ابزار هویت یابی سیاسی طبقاتی و ستاد فرماندهی ارتشی است که ۱۲/۷ میلیون خانواده کارگری را باید در بر گیرد و یا بیش از ۵۰ میلیون نفر که اعضای طبقه کارگر ایران را تشکیل داده اند تحت رهبری آن برای بدست آوردن حقوق خود اقدام کنند، چنین حزبی متشکل از پیشروترین، رزمنده ترین و جسورترین عناصر این طبقه به عنوان دسته متشکل، آگاه و مسلح به علم کمونیسم بعنوان علم شرایط رهایی طبقه کارگر و کل بشریت می باشد. بنابراین ستاد فرماندهی این ارتش میلیونی برای سازماندهی رهائی او از ستم طبقاتی و حاکمیت شورایی اش می باشد که بدون آن طبقه کارگر به زنده قدرت طبقات دیگر تبدیل خواهد شد.

از طرفی به دلیل این که جامعه آگاهانه قطب بندی طبقاتی شده، وقتی حول محور طبقه کارگر در جهت ریشه کنی پایه ای بهره کشی و استبداد قرار نمی گیرد شکست انقلاب را به دنبال خود می آورد، در نتیجه حاکمیت مستقیم ستمدیدگان بر امور اقتصادی- سیاسی و اجتماعی شان تحقق نخواهد پذیرفت.

طبق قطعنامه انترناسیونال اول طبقه کارگر، در مقابل قدرت طبقات دارا چاره ای جز تشکیل حزب سیاسی ندارد و این مسیر شرایط انقلابی و غیر انقلابی نمی شناسد.

جامعه سرمایه داری ایران و تثبیت سرمایه داری جهانی این روند اتصال جنبش آگاهانه سوسیالیستی با مبارزات خود به خودی طبقه کارگر را از سال ۱۲۸۵ تا کنون از اولین حزب کارگری اجتماعيون-عاميون ، سوسیالیست ، عدالت و سپس حزب کمونیست و توده سال ۳۳-۱۳۲۰ می توانید ببینید که علی رغم انحرافات مشخص، طبقه کارگر ایران دارای چه گنج گرانمایی از تجارب انقلابی در عرصه تشکل و آگاهی می باشد .

تحت وجود این احزاب در بدترین شرایط جهالت و استبداد چه دست آوردهای مهمی مانند فدراسیون و یا اتحادیه های سراسری یعنی شورای متحده کارگری ، مترقی ترین قانون کار در سال ۱۳۲۵ در خاورمیانه ، خلع ید از شرکتهای امپریالیستی انگلستان در سایه اتحاد و همبستگی سراسری طبقاتی خود از طریق اعتصابات و تظاهرات سیاسی \_ اقتصادی به نظام سرمایه داری تحمیل کرده است .

در این رابطه یعنی تشکل حزب طبقه کارگر به چند مسئله اساسی باید دقت کرد :

اولاً بین شورای نمایندگان با حزب سیاسی طبقه کارگر فرق وجود دارد، شوراهای نمایندگان محصول تاریخی مشخصی از شرایط رشد موقعیت انقلابی است که در شرایط قدرت دوگانه در روند انقلاب برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری به عنوان ابزار سرنگونی و ابزار حاکمیت ساخته می شوند، اما حزب سیاسی در شرایط حاکمیت طبقه بورژوائی نقطه شروع و اساسی و بنیان هویت یابی طبقاتی کارگران است که در واقع شرایط را برای ممکن شدن ایجاد تشکل های توده ای کارگران مهیا می کند به خصوص در کشور های استبدادی به شهادت تاریخ ایران این چنین بوده است که اول حزب سیاسی طبقه کارگر تشکل شده و سپس با توجه به توازن قوای که حزب فوق به سرمایه داری تحمیل کرده فضا برای ایجاد تشکل های توده ای توسط کارگران باز شده است، مخصوصاً در عرصه استقلال سیاسی طبقاتی می باشد که بدون آن شوراهای کارگری مثل تجارب بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (که شورا ها متوهم به کرنسکی بودند) و سپس آلمان ، ایتالیا ، مجارستان و ۱۳۵۷ (انقلاب شکست) تحت نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی مخصوصاً دمکرات به کاریکاتوری از شورا تبدیل می شوند. همچنین اتحادیه های کارگری با مفهوم مارکسی آن

۲- آیا طبقه کارگر ایران این آمادگی را دارد حزب خود را تشکیل بدهد در حالی که از نبود تشکل های صنفی خود رنج می برد؟ چه شرایطی را باید به وجود آورد تا اگر توازن قوا تغییر کرد به حزب طبقه کارگر رسید؟

جواب: جنبش آگاهانه سوسیالیستی و مبارزه خود به خودی کارگران به عنوان دو جزء اساسی تشکل حزب طبقه کارگر می باشد که این دو جزء پایه ای تشکل و تکوین حزب در کلیه کشورهای سرمایه داری از جمله ایران به عنوان تجلی آگاهی و عینیت مبارزه منبعث از تضادهای آشتی ناپذیر این نظام در درجات مختلف به صورت جبری وجود داشته و خواهد داشت .

در کنار توضیح مبارزه طبقاتی در مانیفیست کمونیست اولین برنامه حزب طبقه دربارہ روند شکل گیری آگاهی کمونیستی می گوید : چطوریکه بخشی از اشرافیت فئودالی با بریدن از این طبقه در موقعیت آن قرار می گیرند به همین صورت بخشی از ایدئولوگ های بورژوائی که به درک نجات کل جامعه رسیده اند از وی بریده . در موقعیت طبقه کارگر قرار می گیرند مهم حزب طبقه کارگر محصول پیوند دیالکتیکی و آگاهانه میان آگاهی سوسیالیستی با مبارزه طبقاتی کارگران در یک قالب واحد و ارگانیک می باشد . اما سفسطه و عوام فریبی است اگر بپذیریم طبقه کارگر تحت تسلط مادی و معنوی سرمایه داری و تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی به خودی خود به علم کمونیسم، یا توازن قوای که شرایط را برای ساخت حزب آماده نماید دست خواهد یافت مثلاً بدون وجود مارکس ، انگلس ، رزا لوکزامبورگ و لنین و در ایران خودمان حیدر عمو اوغلی و سلطانزاده به عنوان مشعل های فروزان آگاهی کمونیستی از تشکل حزب مستقل طبقه کارگر صحبت کرد کاری که اکونومیستها و انحلال طلبان به راحتی آب خوردن می کنند، و بدون اقدام به سازماندهی انقلابی و آگاهی رساندن به کارگران برای آماده کردن آن ها در جهت ایجاد تشکل های خود و بر قراری توازن قوا به نفع طبقه کارگر، دست روی دست گذاشته یا خود را با خرده کاری ها و بازی های ژورنالیستی مشغول می نماید و با توجیه این که هنوز طبقه کارگر آماده نیست ، اگر قرار باشد طبقه کارگر خود به خود آماده شود دیگر کمونیست ها و سوسیالیست ها به چه دردی می خورند ، چه نیازی به آن ها باقی می ماند. شما پس از شکل گیری

انحرافات عملاً از پیوند جنبش آگاهانه سوسیالیستی با جنبش مبارزاتی طبقه کارگر جلوگیری می‌کند در صورتی که بهترین شرایط مساعد ایجاد حزب سیاسی مخصوصاً در شرایط مرحله سوم تشدید بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری (یعنی هم اکنون) به وجود آمده است چه طور می‌توان پذیرفت، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر آن در بدترین شرایط دیکتاتوری‌ها و در شرایطی که طبقه کارگر هنوز به نیروی قابل توجه در اقتصادی مسلط تبدیل نشده بود حزب سیاسی خود را به وجود آورد، و تحت سازماندهی حزب فوق ۳۲ اتحادیه را به صورت فدراسیون سازماندهی کرد و بزرگترین اعتصابات را راه انداخت، ولی اکنون با توجه به گستردگی طبقه کارگر که دارای ۱۲/۷ میلیون خانواده کارگری که حداقل ۵۰ میلیون نفر می‌شوند و با وجود این که روی هم رفته هر روز ۳ اعتصاب در جریان است و شرایط اجتماعی از بابت اعتراضی در حال انفجار قرار دارد، ... از ساختن حزب مورد نظرش عاجز است؟! بنا بر این بدون گرد آمدن رزمنده ترین افراد طبقه کارگر بر اساس آرمان‌رهای کمونیستی در پیوند عملی سازمان‌گرانه سیاسی در داخل کشور صحبت از استفاده از شرایط و تغییر توازن مبارزاتی توهمی بیش نیست.

### ۳- حزب طبقه کارگر اصولاً چگونه حزبی است؟ چه خصیصه و ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

جواب: با علم به اینکه هر تشکیلات سیاسی انقلابی به عنوان بخشی از گروه‌های اجتماعی منافع آن طبقه و لایه را در حوزه‌های از بردگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و رسیدن آن به حاکمیت نمایندگی می‌کند، اساساً هر تشکیلات انقلابی بر دو پایه بنیادی استوار است، الف - اعتقاد به این اصل ماتریالیسم تاریخی که "تاریخ را توده‌ها می‌سازند" و یا "انقلاب کار توده‌هاست" و یا این اصل بنیادین مانیفست کمونیست که آزادی طبقه کارگر بدست خودش میسر است. ب - آگاهی انقلابی - کمونیستی به عنوان علم شرایط‌رهای کارگران و سازماندهی مبارزه طبقاتی، انقلاب و حاکمیت مستقیم شورایی به عنوان ادامه علوم پایه‌ای جامعه جدا از مبارزه خود بخودی کارگران توسط جنبش سوسیالیستی ایجاد و به درون مبارزه طبقاتی برده می‌شود، (حال آگاهی دهنده یا رساننده آگاهی می‌تواند کارگر انقلابی و آگاه باشد یا کمونیست و سوسیالیست انقلابی که به روند و علم‌رهای انسان آگاهی یافته و از طبقه خود کنده شده به طبقه کارگر پیوسته است). رابطه این

در تمرین برای انقلاب سوسیالیستی بدون حزب سیاسی به آلت ادامه بهره‌کشی و سازش طبقاتی تبدیل می‌شوند. لازم به ذکر است که تشکیل شدن حزب و تشکل‌های توده‌ای کارگران هیچ تقدم و تأخر نسبت به یک دیگر ندارند، در واقع در مسیر و روند رشد آگاهی طبقاتی و سازماندهی انقلابی مکمل یک دیگر هستند اما در شرایط مختلف هر کدام نقش‌های مختلفی و اول و دومی نسبت به خود پیدا می‌کنند از آن جمله است که در کشور‌های استبدادی هرگز تشکل‌های توده‌ای به دلیل سرکوب‌های عریان نمی‌توانند در نبود حزب تشکیل و ادامه یابند و البته در کشور‌های پیش‌رفته سرمایه‌داری نیز نه به دلیل سرکوب عریان بلکه به دلیل سرکوب‌های سیستماتیک و بخصوص سرکوب‌های علمی و فرهنگی ریشه‌داری که شعور انسان‌ها را از طریق فرهنگی و تکنولوژیک هدف قرار داده است در آن‌ها هم بدون حزب طبقه کارگر، کارگران نمی‌توانند از طریق اتحادیه‌ها و سندیکاهای زرد کنونی شان حزب خود را بسازند (علی‌رغم این که در تاریخ دیده شده است کارگران توانستند از درون اتحادیه‌های خود احزاب انقلابی خود را بسازند ولی ان اتحادیه‌ها انقلابی بودند و زمینه‌های ایجاد حزب نیز در درون آن‌ها تقویت می‌یافت چیزی که اکنون با دقت و بسیار سخت مراقبت می‌شود تا چنین چیزی ممکن نشود).

ثانیاً: در شرایط تسلط اشکال استبداد سیاسی ماقبل سرمایه‌داری که عمدتاً توان مبارزه قانونی و صنفی بالا می‌رود روند شکل‌گیری سیاسی - حزبی همزمان و حداقل مقدم بر اشکال دیگر می‌باشد. در این رابطه شما برخلاف مسیر عمدتاً دست بالای مبارزات صنفی در اروپا که عمدتاً احزاب بزرگ کارگری از درون اتحادیه‌ها قوام یافته و در مبارزه با استبداد سراسری می‌گشتند با شرایط ایرات متفاوت است.

ثالثاً: بدون درک کمونیستی - انقلابی و ارگانیک از کلیت نظام سرمایه‌داری، تضاد اساسی و کلیه اشکال مبارزه طبقاتی و حزب سیاسی که به عنوان پیوند دیالکتیکی آگاهی سوسیالیستی در مبارزه طبقاتی است، همچنین قبول این که حزب ابزار اساسی سازماندهی انقلاب و حاکمیت کارگری می‌باشد که با تجزیه غیر دیالکتیکی اشکال مبارزه متشکل و سازماندهی طبقه کارگر نمی‌توان به چهارچوب عملی و هدایت درست مبارزه، دست یافت، در این رابطه مبارزه با انحرافات اپورتونیستی در اشکال فرقه‌گرایانه سکتاریستی و فرمیستی و سندیکالیستی ضرورت حیاتی دارد این



آنکه وحدت فکرش را از راه اصول کمونیسم با وحدت مادی سازمانی (که میلیون ها زحمتکش را به صورت یکپارچه) به شکل ارتش طبقه کارگر متحد می سازد می تواند تقویت یافته و به نیروی شکست ناپذیری تبدیل گردد. حزب سیاسی تنها ابزار سیاسی هدایت مبارزه طبقاتی برای رسیدن به سوسیالیسم، نتیجه چنین روندی می باشد. جنبش سوسیالیستی به عنوان حوزه فعالیت روشنفکران انقلابی طبقه کارگر، در پیوند و تلفیق آگاهانه و دیالکتیکی با مبارزات خود به خودی کارگران، از طریق عناصر پیشرو، تشکل های توده ای، اشکال مبارزه و سازماندهی و خواست های جاری در محیط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان بنیاد حزب انقلابی کارگری را پی ریزی می کند. حزب طبقه کارگر دارای خصیصه و ویژگی های اساسی زیر می باشد:

۱- حزب طبقه کارگر بخشی از طبقه و گردان پیشاهنگ آن است، حزب را باید با تمام طبقه مخلوط کرد، حزب از طریق انتخاب بهترین افراد از میان کارگران، از بین آگاهترین و منسکل ترین و از خود گذشته ترین افراد که آماده هر گونه فداکاری در راه آرمان رهایی - انقلابی هستند تشکیل می شود.

۲- حزب مسلح به آگاهی سوسیالیستی، عالی ترین مظهر آگاهی پرولتاریاییست که تجربه سرشار و سنت های انقلابی آن را می اندوزد و ضمن انتقال آن ها را به کار می بندد و به کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی طبقه کارگر یعنی به علم شناخت و درک قوانین تکامل اجتماعی و علم انقلاب و حکومت کارگری مجهز می شود. بر این مبنا قدرت تعیین استراتژی و تاکتیک و توضیح اوضاع سیاسی بنابراین قدرت رهبری سیاسی را دارا می باشد.

۳- حزب به تنهایی گردان پیشاهنگ بلکه همچنین گردان منسکل طبقه کارگر است حزب وقتی می تواند نقش پیشاهنگی خود را ایفا کند که ضمن گردان واحد مشترک طبقه برای وحدت عمل بودن، وحدت اراده را کسب کرده باشد، در حالی که وحدت اراده بدون سازمان قابل تصور نیست، حزب به منزله گردان آگاه طبقه کارگر مظهر تشکل آن است حزب وقتی می تواند مبارزه طبقه کارگر را با موفقیت رهبری کند که یک سازمان به هم پیوسته باشد تشکل و آگاهی با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند هر قدر سطح آگاهی بالاتر باشد سازمان کامل تر است، حزب به مثابه گردان پیشرو، کاملترین سازمان طبقاتی سیاسی

دو جزء یعنی رابطه عینیت مناسبات اقتصادی- اجتماعی - سیاسی مستقل از ذهن ما با تئوری سوسیالیسم انقلابی، به عنوان علم انقلاب و حکومت کارگری و علم شناخت قوانین تکامل جامعه در شناخت ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران وجود دارد، در رابطه دو جزء بیان شده و تجزیه و تحلیل و درک ماهیت دولت، آرایش طبقاتی، انقلاب پیشرو، برنامه و استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر با محور قرار دادن اصول مشترک دو جزء فوق می باشد. به عبارت روشن تر قوانین تکامل و رشد اجتماعی - اقتصادی - سیاسی یک واقعیت عینی خارج از شعور و درک ساده ستمدیدگان می باشد که فقط از طریق شناخت این قوانین، اشکال مبارزه و تشکل و راه های سازماندهی و چگونگی رهایی، اشکال سرکوب دشمن و ... تنها از طریق کمونیسم علمی می توان در جهت تغییر انقلابی جامعه حرکت کرد.

حزب رزمنده سیاسی طبقه کارگر از تلفیق آگاهانه عینیت و عناصر مبارزه طبقاتی به عنوان موتور حرکت انقلابی جامعه، با آگاهی انقلابی سوسیالیستی، به عنوان مشعل شناخت آن در پیوند ارگانیک و واحد به دست می آید، طبقه کارگر به عنوان نیروی اصلی انقلاب و رهایی بشریت و حاکمیت شورایی و دمکراتیک انقلابی بنا به دلایل زیر بدون ارتباط ارگانیک میان جنبش سوسیالیستی و جنبش خود بخودی نمی تواند حزب خود را بسازد:

اولاً- به دلیل وجود رقابت هرج و مرج طلبانه در جامعه سرمایه داری دچار پراکندگی بوده و به دستجات مختلف تقسیم شده و جدایی اش بر وحدت اش تسلط دارد.

ثانیاً - در جریان تولید برای سود سرمایه و فروش نیروی کارش به قسمتی از روند انباشت سرمایه تبدیل شده و تحت رهبری غیر خود قرار دارد.

ثالثاً - در محیط از خود بیگانه، و تحت تسلط فکری سرمایه داری و جریانات اپورتونیستی با آگاهی کاذب به راحتی فریب خورده و از منافع طبقاتی اش دور می شود.

رابعاً - نظام سوسیالیستی بر خلاف نظام های دیگر که در آن ها فقط شکل بهره کنشی عوض می شود و عوامل موجود تأثیر چندانی در پیدایش آن ها ندارند، اما این نظام به عنوان حاکمیت نمی تواند در بستر فوق الذکر شکل بگیرد، بلکه طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم (بعنوان پله اول جامعه بی طبقه کمونیستی) تنها در اثر

کارگران متناسب با شرایط زمان خود است .

متناسب با وزن خود از تمامی امکانات موجود در تمامی مواقع،... از اصول بنیادی دمکراتیک می باشد. وحدت واقعی حزب نه تنها وحدت فکری بلکه مهمتر وحدت، وحدت سازمانی است و این وحدت بدون انضباط واحدی که برای تمامی اعضا از بالا تا پایین حتمی باشد متصور نیست . دمکراسی درون حزبی بر پایه حق شرکت تمامی اعضا در تمامی تصمیم گیری ها و کارهای حزبی، انتقاد از خود و افشای بی رحمانه انحرافات و کمبودها ، دو پایه اساسی رشد انقلابی حزب ، پرورش کادرها و از بین بردن نارسائی ها می باشد .

با این اوصاف حزب طبقه کارگر آگاه ترین ، متشکل ترین و جسورترین عناصر طبقه کارگر را متحد می سازد، به سوسیالیسم علمی به عنوان دانش قوانین رشد اجتماعی مجهز است، برنامه روشن و تاکتیک انعطاف پذیر دارد، مکتب پرورش رهبران طبقه کارگر است، کارگران پیشرو در صفوف آن دانش های نظری و تجربی سیاسی لازم برای رهبری تمام اشکال مبارزه طبقاتی را می آموزد ، کل حزب ، یعنی سلول های کمونیستی ، کمیته ها ، و شخصیت های حزبی با شرکت در مبارزه روزمره کارگران و دفاع تزلزل ناپذیر از منافع حیاتی آن ها اعتمادشان را به خود جلب می نماید و تمامی این عوامل به حزب امکان می دهد بر همه سازمان های کارگری و اقدام های هماهنگ و مشترک آنان در جهت نیل به هدف واحد یعنی برافکندن رژیم بهره کشی و استبداد و برقراری نظام سوسیالیستی رهبری کند . فقط با وجود چنین حزب انقلابی که با توده ها مربوط و به تئوری صحیح انقلابی مجهز باشد و بتواند وضع سیاسی را درست تشخیص داده و شعارهای مبارزه را بر پایه تحلیل علمی طرح نماید می توان به آینده پیروزی انقلاب کارگری امیدوار بود، فقط با وجود چنین حزب رزمنده در عرصه مبارزه و تبلیغات سیاسی به عنوان اهرم پرورش سیاسی کارگران می توان با تأمین هژمونی طبقه کارگر نیروی اکثریت ناراضی غیر کارگری- دمکراتیک را نیز متشکل کرده، ذهن آنان را از لحاظ سیاسی روشن ساخته و درک مصالح خود و راه های آزادی از جور ستم را به آنان آموخت، و به عنوان تریبون همه ستمدیدگان پیرامون برنامه دمکراتیک حداقلی طبقه کارگر گرد آورد .

**۴- بافت یک تشکل سیاسی و تفاوت آن با یک تشکل صنفی چیست؟**

۴- حزب تجسم ارتباط گردان پیشاهنگ با توده های کارگران است، از میلیونها نفر تشکیل می شود حزب برای گسترش و تقویت ارتباط با توده های غیر متشکل و پراکنده و غیر حزبی و جلب اعتماد طبقه کارگر همواره از طریق سازماندهی تشکل های صنفی فرهنگی و آموزشی و همچنین دفاع از خواست ها و مبارزات جاری طبقه کارگر تلاش می کند که بدون این ارتباط و پشتیبانی، کارگران هویت طبقاتی و وجودی خود را از دست می دهد (یا نمی توانند هویت طبقاتی کسب کنند) در شرایط سرکوب های فاشیستی برخلاف ادعاهای صنفی گرایان و علنی گرایان اپورتونیست که می گویند در تجمع عناصر پیشرو در یک سازمان متمرکز و با انضباط ارتباط آن ها را با توده ها ضعیف می کند برعکس به قول لنین رهبر بزرگ کارگران هر قدر سازمان های حزبی که ما کارگران آگاه و سوسیالیست انقلابی را در بر گرفته اند محکمتر باشند هر قدر تزلزل ناپذیری و ناپایداری در داخل حزب کمتر باشد تأثیر آن بر عناصر توده های کارگری که در پیرامون حزب و زیر رهبری آن قرار دارند (به علت ثبات و پایداری در ادامه کار فعالیت انقلابی مستقل سیاسی و کارگری و سازماندهی مبارزه سیاسی) گسترده تر ، همه جانبه تر ، بیشتر و ثمربخش تر خواهد بود. لازم به ذکر است تشکل کارگری مستقل بدون طبقه مستقل نمی تواند وجود داشته باشد و طبقه کارگر با توجه به تسلط سرمایه داری بر تمامی زوایای جامعه بدون وجود حزب نمی تواند استقلال داشته باشد، بنا براین استقلال تشکل کارگری بستگی به استقلال طبقه و استقلال طبقه بستگی به وجود حزب دارد و وجود حزب بستگی به پیوند ارگانیک میان جنبش سوسیالیستی با جنبش خود بخودی کارگران دارد.

۵- اصول سازمانی حزب بر پایه سانترالیسم دمکراتیک قرار دارد اصل سانترالیسم بدان معنی است که حزب باید بر اساس اساسنامه واحد و برنامه واحدی سازمان یافته و فعالیت کند و از مرکز واحدی که کنگره حزبی و در فواصل کنگره کمیته مرکزی رهبری شده انضباط واحدی که برای همه یکسان است داشته باشد اقلیت از اکثریت و سازمان های پایینتر از سازمان های منتخب بالا تبعیت کنند دمکراتیسم خصلت اساسی حزب طبقه کارگر است که انتخابی بودن کلیه ارگان ها ، گزارش دهی منظم ، تغییر کلیه سطوح رهبری انتخابی در کنگره های حزبی و رعایت حق اقلیت برای ابراز نظر آزادانه و استفاده

صحبت از ادامه کاری سازماندهی فعالیت انقلابی- سیاسی و حتی ایجاد تشکل های پایدار توده ای طبقه کارگر یعنی اتحادیه های سراسری بر اساس مفهوم مارکسی آن (در اتحادیه به مفهوم مدرسه سوسیالیسم و زمینه ساز انقلاب) غیر ممکن خواهد بود و حتی در صورت تشکیل در یک شرایط نیمه دموکراتیک به علت نبود حزب سیاسی به چماق و ابزار دست سرمایه داری در ادامه استثمار دیگر طبقات تبدیل خواهد شد، و از طرفی با توجه به جو فاشیستی حاکم و کم شدن فاصله مبارزه اقتصادی و سیاسی فعالینی که در اعتقاد به حاکمیت کارگری و فعالیت سیاسی توان مبارزاتی نداشته باشند نمی توانند به طور پیگیر در این عرصه کار کنند چون کسی که در حد مبارزه صنفی طبقه کارگر مثلاً افزایش دستمزد و دیگر خواسته های رفاهی در چارچوب این نظام به فعالیت اعتقاد داشته باشد نمی تواند به دور از انحرافات حرفه ای و صنفی گرایی و فعالیت قانونگرایی و علنی گرایی فعالیت کند و رژیم عملاً با توجه به این نقاط ضعف بنه و توده ای را از راس رهبری جدا کرده و از ادامه کاری فعالیت انقلابی در این عرصه جلوگیری می نماید. که اتحادیه سراسری به کنار حتی در حد یک صنف نمی تواند یک تشکل واقعی تشکیل دهند ما با تشکلهایی که اسم تشکل را یدک کشیده و کوچکترین نقشی در سازماندهی مستقیم ندارند کاری نداریم، توده ها در شرایط سرکوب پلیس ها به تشکل هایی اعتقاد و باور پیدا می کنند که بتواند با اشکال پیچیده سازماندهی مخفی و نیمه علنی پتانسیل مبارزاتی آن ها را (توده ها را) در جهت تحقق مطالباتشان به کار گرفته و به پیروزی های هر چند محدود نایل آورد، و با توجه به چریش مبارزه سیاسی و وضعیت بحران و اختلالی که کوچکترین خواسته صنفی بر روی چارچوب سیاسی و بر مدار سرنگونی گرایش پیدا می کند به همین صورت هم :

اولاً- پیچیدگی ساختارهای توده ای تا حد زیادی بالا می رود.

ثانیاً : ایجاد ساختار سیاسی نسبت به دیگر اشکال دست بالا پیدا می کند. ما در تجربیات انقلابی ایران، این مسئله را در حزب عدالت و حزب کمونیست (اولیه) می بینیم که پس از ایجاد این احزاب تشکل های توده ای تشکیل می شوند. (پس از ایجاد حزب عدالت ۱۶ اتحادیه و پس از ایجاد حزب کمونیست (اولیه) ۳۲ اتحادیه که به فدراسیون و عضویت جهانی ارتقا یافت تشکیل شدند) رفقای که به آرمان رهایی طبقه کارگر در بدترین شرایط استبداد و عقب ماندگی

جواب : در این مورد اگر بخواهیم از کلی گویی های معمول تکراری دوری کنیم در شرایط مشخص ایران تشکیلات سیاسی بر اساس سازماندهی مبارزات انقلابی - سیاسی در مضامین دموکراتیک و سوسیالیستی متشکل از نیروهایی از طبقه کارگر و فعالین سوسیالیستی\_ کارگری را شامل می شود که :

اولاً - به انقلاب و حاکمیت سوسیالیستی کارگران و حزب سیاسی آن اعتقاد داشته باشد، و برنامه، چهارچوب و ساختار عملی فعالیت خود را در این راستا، میان کارگران و کل جامعه تنظیم می کنند.

ثانیاً - چنین ساختاری با توجه به جو سرکوب فاشیستی بر اساس تجارب فعالیت انقلابی مخفی ملی و جهانی باید بتواند ادامه کاری این فعالیت را برای سازماندهی اشکال عمل سازماندهی و تبلیغات سیاسی در داخل تضمین کند، بنابراین

ثالثاً - چنین تشکیلاتی باید بر اساس یک مرکز غیر قابل دسترس خارجی و بر پایه تشکیلات غیر متمرکز بر اساس اصول سه گانه، عدم تداخل، عدم تمرکز و عدم تسری اطلاعات بنیان گذاری شود.

رابعاً - پایه های اساسی آن در داخل باید از انقلابیون حرفه ای که بر فن مبارزه با پلیس سیاسی مسلح بوده و تمام وقت در خدمت تشکیلات بوده و تا حد جان فشانی مبارزه می کنند تشکیل شود.

خامساً - حزب باید پایه های بنیادی خود را در دریایی از تشکل های توده ای علنی و نیمه علنی استوار کرده و با هزارن پیوند با توده ها و بر اساس تلفیق کار مخفی و علنی به عنوان دو زاویه اصلی سازمان دهی در جهت سازمان دهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی گام بردارد، چنین ساختاری از طریق نشریه سیاسی سراسری و مرکز سازماندهی که به طور زنده با سلول های مخفی کمونیستی داخل در ارتباط ارگانیک بوده و بر اساس خواسته های دموکراتیک و سوسیالیستی فعالیت مستقل سیاسی انقلابی را پیش می برد به تریبون پویا و زنده توده ها تبدیل شده و عملاً بهترین نیروها، تجارب مبارزاتی و اشکال سازماندهی و تشکل را در متن پراتیک مستقیم مبارزاتی به کار بسته و در جهت انقلابی و رهایی پرولتاریا رهبری خواهد کرد. بدون چنین ساختاری و به حرکت درآوردن فعال ترین و مومن ترین و جسورترین مبارزین طبقه کارگر

عنوان یک طبقه رهایی بخش خود و جامعه طبقاتی موجود می باشد و بین اشکال مبارزه طبقاتی کارگران دیوار چین کشیده نشده است. ما نباید درک ساده انگارانه و فرمالیته از روند شکل گیری تشکل های توده ای- کارگری و یا شرایط فعالیت آن ها داشته باشیم، در شرایط سرکوب هار و شدید حکومت های استبدادی و تجارب ملی و جهانی مثل، آمریکای لاتین و جنوبی و یا حتی پس از شکل گیری کامل اتحادیه های کارگری در اروپا با ظهور فاشیسم آخرین مجامع عمومی اتحادیه با لغو شرایط فعالیت علنی رأی به فعالیت مخفی و زیر زمینی دادند در این رابطه شکل گیری، بافت و نحوه فعالیت سازمان های توده ای کارگران ساختار و شکل حکومت از لحاظ استبدادی و یا دمکراتیک، وجود حزب سیاسی قوی کارگری اصولی، تجارب تاریخی- ملی هر کشور، سیاست طبقات مسلط، و از همه مهمتر انحرافات فکری اپورتونیستی در درون جنبش کارگری نقش حیاتی دارند. برای مثال در موقع باز گشایی دفتر در میدان حسن آباد تهران در تشکیل سندیکا های مستقل به علت خلأ حزب مستقل سیاسی کارگری علی رغم ایجاد تشکل ها، اما این تشکل ها نتوانستند ادامه کاری فعالیت داشته باشند و در عرصه سیاسی هم اغلب پاسیو و یا دنبال رو جریانات بورژوازی بودند و از همه این ها مهمتر به علت درک قانونی و علنی از مبارزه تمامی پتانسیل های موجود در این حوزه را که می توانست برای تشکیل حزب سیاسی جدی به کار گرفته شود برای دشمن رو کردند. شما این روند را مقایسه کنید با فعالیت حزب کمونیست اولیه که تحت هدایت آن از طریق شورای متحده کارگری با ۳۲ اتحادیه و فدراسیون سراسری که عضو تشکل های جهانی بود به وجود آمد که بزرگترین اعتصابات کارگری را مخصوصاً در حوزه نفت سازمان داده و بعداً در شرایط نیمه دمکراتیک پس از سقوط رضا شاه شورای متحده تحت رهبری حزب توده با صدها سندیکا و اتحادیه تقویت شد. تحت رهبری حزب سیاسی بزرگترین قانون کار دمکراتیک در سال ۱۳۲۵ را در خاورمیانه که حق تشکل و حق اعتصاب و قراردادهای دسته جمعی را به رسمیت می شناخت به دولت تحمیل کرد پس اگر ما بین اشکال مبارزه و تشکل طبقاتی طبقه کارگر به عنوان یک کل ارگانیک با هدف واحد رهایی از ستم و بهره کشی دیوار چین نکشیم و این اشکال را علی رغم اختلاف در عمق و سطح مکمل هم و در راستای هم ببینیم که باید همدیگر را در راستای هدف نهایی تقویت کنند در آن صورت به شیوه های عملی درستی برای سازماندهی و

اعتقاد داشتند، توانستند با همت بسیار زیاد به این کار نایل آیند برای درک شرایط استبداد کور و عنان گسیخته به شهادت رفیق محمد حجازی (به عنوان یک نمونه از دهها رفیق شهید شده در آن زمان) عضو فدراسیون سراسری که از مجمع جهانی سندیکاهای کارگری برمی گشت اشاره می کنم که توسط مزدوران رضا شاه دستگیر و پس از سه روز شکنجه شبانه روزی زیر شکنجه جان باخت به طوری که اشاره کردیم در شرایط موجود بدون گردآوری جدی ترین و جسورترین مبارزین راه سوسیالیزم و انقلاب کارگری نمی توان از حزب سیاسی و نه از اتحادیه های کارگری صحبت کرد (برای مقایسه لازم است بدانید بین فعالین کارگری فعلی افرادی هستند که می توان حداقل پنج نفر از آن ها را نام برد که در جلسات سندیکاها و دیگر تشکل های جهانی در خارج از ایران شرکت کردند و باز به ایران برگشتند و تقریباً جمهوری اسلامی هیچ کارشان نداشت. چرا؟ از نظر ما خشونت و حد سرکوب بین جمهوری اسلامی و دوره رضا شاه فرقی ندارد، اما در دوره رضا شاه حزبی وجود داشت که شوخی بردار نبود برای همین رضا شاه نمی توانست از جان حجازی بگذرد و در حال حاضر احزاب موجود کاریکاتور هستند و فعالینی که در جلسات و یا کنگره های جهانی شرکت می کنند برای جمهوری اسلامی هیچ خطری ندارند حتی آن کنگره ها نیز برای سرمایه داری به عنوان شوخی دیده می شوند برای همین است که فعالین کارگری می توانند در جلسات جهانی شرکت کرده و به ایران برگردند و حتی موضوع بسیار علنی نیز معلوم می شود در نهایت جمهوری اسلامی برای اینکه کسی پررویی نکند یک باز جویی می کند یا نهایتاً یک ماهی بازداشت می کند این به خاطر آبی بودن فعالین کارگری نیست بلکه به خاطر آبی بودن احزاب است) ما باید در کنار تلاش برای ایجاد حزب سیاسی از طریق گفته شده در مکمل آن و استفاده از تمامی تجارب جنبش کارگری ملی و جهانی در عرصه ایجاد تشکل های توده ای در شرایط سرکوب هار مانند شورای متحده خودمان نهایت استفاده را بکنیم و سلول های کمونیستی در محیط کار و زندگی کارگران در کنار کار تبلیغی و ترویجی خود باید زمینه سازی هسته و کمیته های مخفی و هیات های موسس مخفی که ایجاد سندیکاها و اتحادیه ها را مخصوصاً در موسسات بزرگ مانند نفت، پتروشیمی و ماشین سازی ها هدف قرار دهند و بدانند این دو بستر مبارزه در عین فرق های مشخص در یک راستای تقویت آگاهی و همبستگی طبقاتی کارگران به

سیاسی نه می توان موانع موجود را شناخت و نه می توان از سر راه برداشت و نه می توان از سیطره نفوذ و قدرت احزاب سرمایه داری خلاص شد. پس اگر به قول مارکس در قطعنامه انترناسیونال اول حزب طبقه کارگر تنها راه نجات این طبقه از دست قدرت داراها می باشد. بنابراین اول باید دید موانع ایجاد حزب طبقه کارگر چه هستند و سپس دید موانع تشکیل شدن تشکل های کارگری کدام می باشد؟

این موانع را می توان به دو دسته تقسیم کرد :

الف - یعنی عمومی

ب - انحرافات درونی جنبش کارگری

الف: موانع عینی عمومی :

۱- دیکتاتوری فاشیستی و عریان سرمایه در سرکوب ، خفقان و کشتار انقلابیون و نابودی ساختارهای محکم انقلابی که ادامه کاری فعالیت و تشکل انقلابی را مختل کرده و از انتقال تجربه ، آگاهی انقلابی و تجربه تشکل و اشکال مبارزه و سازماندهی به مبارز خود به خودی کارگران در جهت رهایی طبقاتی جلوگیری می کند نمونه کشتار دهه شصت انقلابیون سوسیالیست و دمکرات انقلابی توسط جمهوری اسلامی با هدایت سرمایه داری جهانی که جنبش کارگری را از ابزار سیاسی - طبقاتی در قالب حزب رزمنده اش با کمک انحرافات اپورتونیستی مخصوصاً حزب توده محروم نمود

۲- درآمد پایین ، بیکاری مزمن سازمان یافته به عنوان محور اساسی گرسنگی تزییق هدفمند دشمنی طبقاتی که کارگران و محرومان را وادار به دوندگی ۲۴ ساعته برای لقمه ای نان کرده و هر گونه قدرت و فرصت فکر ، آگاهی یابی ، سازمان و تشکل یابی را از آن ها سلب می نماید مخصوصاً در شرایط نبود ساختار انقلابی که می توانست این مسأله را به انگیزه تقویت مبارزه سیاسی - اقتصادی تبدیل کند (یعنی اگر یک حزب انقلابی در شرایط کنونی وجود داشت می توانست فقر و گرسنگی و بیکاری و فلاکت اقتصادی کنونی را به سکوی خیزش بزرگی علیه سرمایه داری تبدیل نماید چرا که مردم به خصوص کارگران در حال حاضر برای نجات خود آماده هر گونه مبارزه و فداکاری هستند، در شرایط این چنینی در صورت وجود یک حزب واقعی سرمایه داری از ترس انقلاب کارگری مجبوراً تن به خواست های کارگری می دهد اما

استارت کار خواهیم رسید به زبان ساده مبارزه برای نان و آزادی و یا مبارزه برای بهبود شرایط طبقه کارگر در شرایط بردگی اقتصادی در کنار مبارزه برای حق تشکل و اعتراض و تجمع حاکمیت کارگری و آزادی های دمکراتیک عمومی در شرایط کنونی علی رغم اختلاف در سطح و درجه خواسته ها و بافت و نحوه فعالیت و اشکال سازماندهی مبارزه و تشکل با توجه به شرایط بحران انقلابی که هر گونه خواسته روی چهارچوب سیاسی حاکمیت متمرکز می شود و طبقه و حاکمیت طبقه سرمایه دار به شدت از آلترناتیو کارگری وحشت می کند از یک طرف این فاصله به شدت هم نزدیک شده و تا حدودی تنیده شده و از طرفی بدون هدف گذاری و برنامه ریزی منسجم و یکپارچه بین تمامی اجزای آن در یک قالب واحد شدنی نبود و اجزای همدیگر را دفع خواهند نمود . بنابراین فعالان سوسیالیستی- کارگری در کنار ایجاد سلول های سازنده سیاسی -سوسیالیستی به عنوان اجزای حزب سیاسی کارگری در محل کار و زندگی کارگران و مخصوصاً کارخانجان به عنوان دژ اصلی مبارزه طبقاتی و انقلاب برای سازماندهی سرنگونی نظم موجود و ایجاد حاکمیت شورایی کارگران از طریق ابزار فعالیت کمونیستی یعنی تبلیغ ، ترویج و سازماندهی باید مکمل همین روند و از طریق همین عناصر و با توجه به تمامی تجارب و عناصر حال و گذشته طبقه کارگر در عرصه فعالیت صنفی - اتحادیه ای هسته ها و هیئت های مؤسس مخفی و نیمه علنی در محیط های کارگری پی ریزی کنند. و چنین کاری نیاز به حزب و واقعاً کمونیستی دارد.

## ۵ - چگونه می توان موانع پیش روی تشکل های طبقاتی را برداشت؟

جواب: برای برداشتن این موانع اول باید این موانع را شناخت . دوم با برنامه ریزی عملی مشخص در جریان با فعالیت انقلابی این موانع را از سر راه برداشته و یا به نقطه قوت تبدیل کرد . سوم طبقه کارگر باید به عنوان طبقه ای که به قول مارکس در مانیفیست حزب کمونیست به عنوان ناجی بشریت برای نجات خود باید کل جامعه را نجات دهد و برای چنین منظوری و شناخت ساختارهای اقتصادی- اجتماعی و سیاسی جامعه به علم کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی اش مسلح باشد و در چنین پروسه ای می باشد که در تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش مبارزات کارگری حزب سیاسی به عنوان ابزار هدایت انقلاب و حاکمیت کارگری متولد می شود بدون حزب

مقابله با جنبش سوسیالیستی - کارگری تحمل نمی کند.

در کنار این ۶ محور عمده بازدارنده برای شکل گیری تشکل های صنفی- سیاسی کارگری و اعتراضات و اعتصابات کارگری - توده ای و از این ها مهمتر انحرافات اپورتونیستی در اشکال : رفرمیستی، سوسیال دمکراتیک، انحلال طلبانه در داخل جنبش کارگری - کمونیستی بزرگترین سد و موانع اساسی در شکل گیری تشکل های پایدار سراسری کارگری مخصوصاً حزب سیاسی را بازی می کنند . عمده ترین این انحرافات عبارتند از : ۱- عدم درک انقلابی ، ماهوی و ارگانیک از کلیت سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود ، تجزیه اجزا و اشکال مبارزه به اجزای اولیه مانند دیوارکشی بین اشکال سیاسی- صنفی و دوری از سازماندهی انقلابی در جهت انقلاب اجتماعی ، اختراع جنبش های اجتماعی مستقل از هم و عدم درک رابطه برنامه حداقل ، حداکثر و مطالبات سوسیالیستی و دمکراتیک .

۲- برخورد فرقه ای - اراده گرایانه در اشکال سکتاریستی و شبه آنارشیستی با پدیده تشکیلات و تئوری انقلابی به عنوان هدف قائم به ذات و نه ابزار سازماندهی انقلاب و حاکمیت شورایی کارگران و قطع ارتباط و دوری هزاران کیلومتری از سازماندهی مستقیم کلیه اشکال مبارزاتی کارگران در محیط کار و زندگی آنان

۳- پرستش و دنباله روی از حرکات و مبارزات پراکنده و خود به خودی کارگران ، غلو و بزرگنمایی این مسائل در حد دل مشغولی و خبر رسانی .

۴- تفکیک اپورتونیستی و سازشکارانه اشکال مبارزه و تشکل های صنفی و سیاسی کارگران و دنباله روی از جریانات بورژوازی- سندیکایی در این حوزه ها .

۵- تبلیغ و چسبیدن به اشکال قانونی و علنی تشکل و مبارزه و در نتیجه زمینه سازی برای شناساندن و چهره سازی و سرکوب بهترین نیروهای پایه ای و مردمی کارگران و بریدن ارتباط آن ها از محیطهای کار و زندگی کارگران و دامن زدن به بدبینی و دوری کارگران پیشرو از عرصه فعالیت انقلابی .

۶- توهمات و خیال پردازی های کاریزماتیک در تبلیغات رسانه ای و اینترنتی در تلفیق وظایف اصلی و دوری هر چه بیشتر از سازماندهی و اقدام مستقیم کلیه اشکال مبارزه و تشکل طبقاتی در محیط کار و زندگی کارگران از طریق

اکنون جمهوری اسلامی و حتی سرمایه داری در دیگر کشور ها نه تنها تن به قبول برخی از خواسته های کارگران نمی دهند، بلکه بیشتر به معیشت آن ها حمله می کنند چون ترسی ندارند) . این مسائل عامل تجدید جرم و جنایت و فساد و لمپنیزم در میان لایه های پایین جامعه می گردد.

۳- بدبینی توده ها ناشی از به شکست کشاندن انقلاب ۵۷ توسط جمهوری اسلامی در خلأ حزب طبقه کارگر در هدایت و رهبری انقلاب در جهت حاکمیت بلاواسطه شورایی کارگران

۴- استفاده ابزاری رژیم از عقاید مذهبی مردم در مقابله با آگاهی و تشکل انقلابی از طریق ترویج و تبلیغ و آگاهی و تشکل های کاذب شبه پوپولیستی و قرار دادن توده ها در مقابل هم .

۵- عقب ماندگی مناسبات اقتصادی بر اثر رشد ناموزون سرمایه داری و تسلط نظام طفیلی- دلالی سرمایه داری وابسته بر اساس تقسیم کار بین المللی در تعیین مواد خام عمدتاً نفت و گاز و نیروی کار ارزان برای سرمایه داری جهانی در نتیجه عقب ماندگی شدید اجتماعی و قطب بندی ناقص طبقاتی که عناصر رانده شده از مناسبات ماقبل سرمایه داری به صورت جمعیت حاشیه تولید و بی هویت ( دکلاسه ) با شغل های کاذب تلنبار شده در حاشیه شهرهای بزرگ و یا به صورت بوروکراسی عظیم اداری- نظامی بی مصرف شکل می گیرند و از طریق طبقه کارگر به غیر از ماشین سازی ، پتروشیمی و نفت و کلاً قسمت مولد بزرگ به عنوان پرولتر واقعی دیگر بخش های آن از قابلیت سازماندهی ارگانیک و سراسری به علت پراکندگی و انفرادی بودن کمتر برخوردار هستند و تأثیر چندانی در روند انقلاب و سرنگونی ریشه ای نظم موجود و انقلاب اجتماعی ندارند.

۶- حساسیت و اهمیت کشور ما از لحاظ ژئوپولوتیک به عنوان ترمینال غرب و شرق و شمال و جنوب و همچنین بزرگترین مرکز مواد خام ( نفت ) برای سرمایه داری جهانی و همچنین تجارب دو انقلاب مشروطیت و ۵۷ و تجارب احزاب و تشکل های کارگری- انقلابی بنابراین امپریالیزم جهانی کوچکترین اشکال دمکراسی و دولت های شبه مردمی حتی در حد مصدق السلطنه رحم نکرده و غیر از اشکال خفقان و سرکوب در اشکال سیستم ارباب رعیتی شاهنشاهی و یا فاشیسم خونخوار اسلامی را در

اول تمامی نیروهایی که به آرمان کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی پرولتاریا از طریق سازماندهی انقلاب برای سرنگونی نظم سرمایه داری و حاکمیت کارگری اعتقاد دارند بر اساس اصول محکم تشکیلات انقلابی در قالب سلول های کمونیستی مخفی در محیط کار و زندگی کارگران و سپس در کل جامعه به عنوان اجزای متشکل حزب سیاسی گرد آوریم . که بدون چنین نیروهایی تضمین ادامه کاری مبارزه سیاسی و حتی صنفی توهم و خیال پردازی بیش نیست . به طوری که اشاره کردیم در تجربه احزاب انقلابی عدالت و کمونیست (اولیه) نیز کاملاً اثبات شده است در شرایط سرکوب هار استارت کار صد در صد باید با سازماندهی جسورترین، آگاه ترین و فداکارترین مبارزین سوسیالیستی - کارگری که به طور تمام وقت به فعالیت انقلابی تا حد جان فشانی اعتقاد دارند و می توانند در این شرایط سخت ( زیر سرکوب پلیس سیاسی بر اثر تسلط بر فن مخفی کاری و مبارزه با آن ماهر هستند باید پایه کار بر این اساس گذاشته شود ) بدون چنین سناد فرماندهی از شایسته ترین جان بر کفان کمونیستی - کارگری در شرایط پراکندگی ، فقر ، خود بیگانگی ، رقابت درونی کارگران و تسلط ایدئولوژی بورژوازی و سرکوب هار فاشیستی صحبت از همبستگی طبقاتی سراسری کارگران و استقلال سیاسی آن و ادامه کاری سازماندهی یکپارچه مبارزه خواب و خیالی بیش نیست .

دوم : این ساختار باید بر اساس سازماندهی تشکیلات غیر متمرکز زیر زمینی بر اساس اصول سه گانه عدم تمرکز ، عدم تداخل و عدم تسری اطلاعات بر پایه مرکز هدایت غیر قابل دست رسی بر محور نشریه سیاسی- تشکیلاتی سراسری که کلیه سلول های کمونیستی را بر بستر سازماندهی سراسری کل کشور بر محور مطالبات سوسیالیستی و دموکراتیک هدایت می کند سازماندهی شود

سوم : مهمترین ابزار سازماندهی و اشکال سلول های کمونیستی با مبارزه طبقاتی بر طبق تلفیق کارمخفی - علنی عبارتند از :

الف - عناصر پیشرو رهبران عملی

ب - تشکل های توده ای

ج - مبارزات و مطالبات جاری می باشد .

چهارم : هر سلول کمونیستی باید در عین پیروی از سیاست های عمومی حزب و مصوبات کنگره با توجه به

ایجاد سلول های کمونیستی به عنوان اجزای اساسی حزب سیاسی و اهرم نیرومند سازماندهی جبهه انقلاب کارگری

۷- برخورد پوپولیستی با جنبش طبقاتی- سیاسی کارگران در عدم تعیین نقش و وزن طبقه کارگر به عنوان نیروی اصلی و رهبری انقلاب و حاکمیت شورای دموکراتیک و در هم آمیزی مرزهای طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی به جای مبارزه از طریق اختراع و جایگزین کردن الفاظی مانند مزدگیران به جای طبقه و در نتیجه عدم تلاش برای سازمان دهی مستقیم و ارتباط گیری مستقیم با این طبقه .

۸- کم اهمیت دادن به تبلیغات سیاسی به عنوان اهرم اصلی پرورش سیاسی و ارتقای شعور مستقل طبقاتی - سیاسی کارگران در شناخت طبقات و لایه های اجتماعی و احزاب سیاسی و هم چنین اهرم هدایت و رهبری سیاسی آترناتیو انقلابی دموکراتیک توسط این طبقه و اعمال هژمونی آن بر طبق برنامه حداقلش ( انحرافات اپورتونیستی فوق در جنبش کارگری- سوسیالیستی قبل از هر چیزی از شکل گیری حزب سیاسی واقعاً طبقه کارگر به عنوان یگانه وسیله سازماندهی مبارزات سوسیالیستی و دموکراتیک کنونی جلوگیری می کند)

اما سؤال اساسی این است که آیا می توان بر مشکلات فوق غلبه کرد ؟ آیا می توان در جهت ایجاد حزب سیاسی کارگری حرکت نمود ؟

نگاهی به تاریخ پرافتخار جنبش سوسیالیستی - کارگری کشورمان نشان می دهد علی رغم موانعی بدتر از این ها در بحرانی ترین شرایط خفقان و دیکتاتوری تولد احزابی مانند عدالت و کمونیست (اولیه) و سازمان های دموکراتیک فدایی ، مجاهد و همچنین وقوع انقلابات مشروطیت و ۵۷ تماماً بیانگر این مسئله می باشد نمی توان جلو تاریخ را سد کرد هر چند این موارد بازدارنده می تواند مولد انحرافات گوناگون چپ اراده گرا و یا راست اکونومیست و همچنین پدیده بسیار خطرناک انحلال طلبی باشد که بدون مبارزه فکری با این انحرافات درون جنبش کارگری در بطن سازماندهی انقلابی بر محور کمونیسم انقلابی صحبت از ایجاد حزب سیاسی توهمی بیش نیست ، بنابراین ما باید با استفاده از تمامی تجارب مثبت و منفی جنبش کارگری - سوسیالیستی مخصوصاً اشکال سازماندهی مخفی و غیر علنی در شرایط دیکتاتوری و خفقان بر محور مسائل زیر ، خود را سازمان دهیم :

انحلال طلبی مفرط تشکیل کمیته مشترک سازمانده از میان کسانی که به اصول گفته بالا یعنی کمونیزم به عنوان علم رهایی شرایط پرولتاریا در پیوند مبارزاتی با کلیه اشکال مبارزاتی طبقه کارگر در داخل کشور از طریق تشکیل سلول های کمونیستی در محیط کار و زندگی کارگران در رسیدن به حزب سیاسی به عنوان اساسی ترین اهرم سازمان دهی انقلاب و حاکمیت کارگری اعتقاد دارند و در مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه با انحرافات اپورتونیستی ذکر شده در بستر پراتیک مبارزاتی دور هم گرد آیند و صفوف خود را در کوران مبارزه محکمتر و آبدیده تر کنند فقط و فقط در چنین صورتی است که می توان بر موانع موجود غلبه کرد و بهترین عناصر پاک ، مبارز و مومن به منافع طبقه کارگر و رهایی بشریت را در یک جا و در یک حزب جنگجو و رزمنده به عنوان ستاد فرماندهی انقلاب و حاکمیت کارگری جمع آوری نموده و ارتش کارگران و مردم ناراضی را از پراکندگی و سردرگمی نجات داد.

#### ۶- استقلال شکل های توده ای - طبقاتی چگونه باید باشد؟ ارتباط آن با یک شکل سیاسی و یا به اصطلاح حزب طبقه کارگر چگونه است؟

جواب: درست است که اشکال شکل های طبقه کارگر نسبت به مضمون صنفی و یا سیاسی آن متفاوت بوده مثلاً اگر مضمون صنفی مبارزه کارگران در قالب سندیکا ، اتحادیه ، تعاونی برای بهبود شرایط رفاهی خود در وضعیت بردگی اقتصادی اساساً برای فروش بهتر نیروی کارش می باشد و از این جهت افراد وسیعتری و گسترده تری از کارگران را در بر می گیرد و این مسأله نسبت به حزب سیاسی از میان آگاه ترین ، پیشروترین ، جسورترین و متشکل ترین افراد طبقه کارگر برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری و برقراری حکومت کارگری مبارزه کرده و دارای جانفشانی بیشتری می باشند فرق می کند و یا برخلاف دو تشکل پایدار فوق یعنی حزب و اتحادیه شورای نمایندگان به عنوان ابزار سیاسی سرنگونی و ابزار و تشکل حاکمیت پرولتاریا که محصول رشد موقعیت انقلابی به قدرت دو گانه و در شرایط قیام مسلحانه و در خدمت سازماندهی آن توسط حزب بوده و تفاوت های با دیگر اشکال مبارزه طبقه کارگر نسبت به مضمون فعالینشان دارند ، اما با توجه به تجارب دو بیست ساله طبقه کارگر، حزب طبقه کارگر به عنوان نقطه پیوند و اتصال تمامی این اشکال مبارزاتی کارگران در راستای استقلال

رعایت اصول غیر متمرکز سازماندهی و جواب گو بودن به مسائل حوزه فعالیت خود باید مسائل خود را بر اساس اصول زیر برنامه ریزی و مدیریت کند :

تبلیغ ، آموزش و ترویج ، سازمانگری :

الف - توده ای ( ارتباط توده ای - تشکل ها مبارزات و خواسته های جاری)

ب - تشکیلات ( نحوه و زمان جلسه و نشست های سلول کمونیستی که برای بررسی و ادامه کاری مبارزه و حل مشکلات نقش اساسی دارد - طریق ارتباط مثل قرار ها ، اینترنت ، موبایل ، جاسازی ها، حمل سازی ها برای هنگام دستگیری یا بازرسی ، نحوه باز جویی ، بیان کار و گزارش دهی و ...) و بالاخره تدارکات ، مالیه- یک سلول زنده کمونیستی به عنوان قسمتی از حزب طبقه کارگر که از طریق کمیته مرکزی منتخب و نشریه سراسری به عنوان قلب و مغز ساختار هدایت می شود سیاست عمومی و مصوبات کنگره را هدف و جهت عمومی فعالیت انقلابی خود بر اساس محور های بالا قرار داده و در آن جهت تمامی تلاش های خود را به کار می بندد ، و در زمان های تعیین شده بیان کار بدهد بیان کار باید بین هدف های مبدأ و کارهای که در آن جهت صورت می گیرد یک رابطه علت و معلولی برقرار کرده پیشرفت یا عدم پیشرفت کارها را توضیح داده و تجارب عمومی سازماندهی را که در جریان پراتیک مبارزاتی کسب کرده به آن رسیده جمع بندی نماید و بین برنامه عمل و اهداف تعیین شده بر بستر سازمان دهی مستقیم اشکال مبارزه طبقاتی و تبلیغات عمومی سیاسی و چگونگی انطباق اشکال سازماندهی و مبارزه و تشکل بر شرایط مشخص رابطه برقرار نماید از این منظر نشریه مرکزی سراسری ما با اهداف سازماندهی سراسری مبارزات عمومی دمکراتیک و کارگری - سوسیالیستی باید محل بازخورد تئوری انقلابی با پراتیک مبارزاتی و ارائه راه حل ها و تجارب عملی بیان کار سلول های کمونیستی باشد که در عرصه های گوناگون توسط مرکزیت منتخب جمع بندی و پخته تر و با تجارب ملی و جهانی آمیخته شده و در انطباق با تئوری کمونیزم علمی اصولی تری ارایه نماید.

پنجم : از همه مهمتر برای رسیدن به چنین سطحی از سازماندهی با توجه به اختلافات شدید بین محافل سوسیالیستی - کارگری و انحرافات شدید سکتاریستی - فرقه گرایانه و سندیکالیستی- اکونومیستی و همچنین



جریانات بورژوازی بر ضد حاکمیت و قدرت طبقه کارگر تبدیل شده اند و از اسم حزب و حاکمیت طبقه کارگر از ترس بر خود می لرزند. به طور خلاصه می توان گفت در مفهوم انقلابی و کمونیستی تشکلهای طبقاتی غیر سیاسی کارگران هدف ، از بین بردن رقابت درون کارگران و تدارک و تمرین برای تقویت قدرت و استقلال سیاسی آنان در جهت انقلاب و حاکمیت شورایی آنان می باشد و از این منظر ضمن این که مضمون و شکل تشکل های کارگری فرق می کند ولی بدون حزب طبقه کارگر متشکل از آگاه ترین و پیشروترین و متشکل ترین بخش این طبقه که به حاکمیت بلاواسطه ی او بر امور اقتصادی - سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر اعتقاد دارند تشکل های طبقاتی غیر سیاسی و حتی شوراهاى نمایندگان به آلت شکست انقلاب اجتماعی و ارایه شرایط استثمار طبقه سرمایه دار تبدیل خواهد شد .

#### ۷ - شکل ایجاد تشکل سیاسی یا حزب طبقه کارگر در دوران انقلابی و تفاوت آن با یک شرایط غیر انقلابی چگونه می باشد ؟

جواب: به طوری که مارکس در قطعهنامه انترناسیونال تأکید می کند «طبقه کارگر در مقابل قدرت متحده طبقات دارا، چاره ای جز تشکیل حزب سیاسی ندارد» و به قول گرامشی « حزب طبقه کارگر از تلفیق دیالکتیکی جنبش سوسیالیستی با جنبش مبارزاتی طبقه کارگر بر بستر پراتیک انقلابی به وجود می آید» این دو جز اساس تکوین حزب مولد شرایط سرمایه داری و در جریان تکامل تاریخی آن شکل گرفته و در هر شرایطی زمینه های آگاهی سوسیالیستی به قول مانیفیست حزب کمونیست به عنوان «نجات کل جامعه» بازتولید می گردد، مسأله اساسی :

اولاً- درک ضرورت جبری و اساسی حزب برای رهایی پرولتاریا

ثانیاً - عدم خود به خودی بودن این روند و استنارت آن از طرف جنبش آگاهانه سوسیالیستی و

ثالثاً - پاکى ، خلوص، غیر انحرافی بودن نحلّه های سوسیالیستی باز تولید شده بر اساس جهان بینی مادی و کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی پرولتاریا

رابعاً - انطباق درست آن بر هر شرایط مشخصی با توجه به تجارب ملی و جهانی ، حالا شرایط چه دوران انقلاب

طبقاتی آن در مقابل طبقه و دولت سرمایه داری بوده و از تمامی ظرفیت های موجود این طبقه در راستای هدف اصلی یعنی رهایی اقتصادی و حاکمیت شورایی - انقلابی طبقه کارگر استفاده می کند بدون چنین درک هدفمند و ارگانیک انقلابی از سازمان یابی و تشکل یابی طبقه و به جای آن مفهوم بورژوازی از استقلال تشکل ها که بین اشکال سیاسی برای رهایی و اشکال اقتصادی در شرایط بقای بردگی و ادامه ی آن دیوار چین کشیده و از تشکل های صنفی برای بردگی و ماندگاری بردگی اقتصادی طبقه استفاده می کنند و توسط خائنین اپورتونیست به عنوان ستون پنجم بورژوازی تبلیغ می گردد طبقه کارگر حتی یک قدم هم نمی تواند در جهت رهایی از بهره کشی بردارد به طوری که می دانیم رهبران بزرگ کارگری مانند مارکس و لنین اتحادیه و سندیکاها را مدرسه تمرین و تدارک برای انقلاب و حکومت کارگری می دانستند به طور نمونه در انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه اتحادیه کارگری در کنار سازماندهی و مبارزات اقتصادی در مرحله قیام محل تدارک، گرد آوری و آموزش برای قیام مسلحانه بوده اند و یا صندوق همیاری کارگری تکیه گاه اعتصابات سیاسی - اقتصادی برای کارگران بوده اند ، بدون هژمونی حزب طبقه کارگر در تشکل های صنفی ( اتحادیه- تعاونی، صندوقهای همیاری و... ) و فرهنگی و آموزشی در جهت تدارک برای استقلال سیاسی و قدرت مادی طبقه کارگر نمی توان از استقلال سیاسی - طبقاتی آن در برابر بردگی مادی - معنوی بورژوازی صحبت کرد . و طبقه ای که استقلال فکری-سیاسی نداشته باشد چطور می تواند استقلال تشکیلاتی داشته و سرکردگی لایه های دمکرات را در جریان انقلاب به نفع حاکمیت سوسیالیستی خود تأمین کند. واقعاً سفسطه و خیانت است که توهم و بردگی صنفی کارگران در نبود حاکمیت و استقلال فکری - سیاسی آن را در قالب اتحادیه و سندیکا برای دلالتی و فروش بهتر نیروی کار برای طبقه سرمایه دار و با قبول این بردگی با نام استقلال و تشکل مستقل کارگری در بوق کرنا دمیده، تطهیر کرده و ماست مالیزه کنیم . رفقای ساده دل ما باید بدانند از سندیکا و اتحادیه بالاتر در انقلاب ۵۷ صدو شصت و سه شورای کنترل کارگری به عنوان نطفه حاکمیت کارگران تشکیل شدند، در خلا حزب سیاسی کارگران نه تنها نتوانستند مستقل باشند و یا استقلال خود را حفظ کنند بلکه به کاریکاتور و سپس به چماق رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی تبدیل شدند. و الان هم بخشهای زیادی از اکونومیست ها و سندیکالیست های ما به چماق

باشد و یا چه غیر انقلابی .

این که صرف شرایط انقلابی هیچ کمکی به تشکیل حزب نمی کند امری اثبات شده می باشد و یا در صورت وجود حزب و یا جریانات فعال موسس حزب با برنامه قبلی می توان از شرایط انقلابی بهترین استفاده کرد امری مسلم می باشد برای درک بهتر مسأله در اثبات نقش وجودی جنبش سوسیالیستی راستین در روند شکل گیری حزب سیاسی طبقه کارگر به دو مثال مشخص تاریخی اشاره می کنیم : شکل گیری حزب عدالت و کمونیست اولیه را در شرایط بسیار عقب مانده رشد سرمایه داری ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۵ در ایران و اوضاع دیکتاتوری هار با انقلاب ۵۷ و آزادی های وسیع دمکراتیک در اوایل انقلاب مقایسه کنید بر کسی پوشیده نیست که اولی با وجود جریانات واقعی سوسیالیستی مخصوصاً متأثر از بلشویک ها و انقلاب کبیر اکتر و ایده های سترگ لنین کبیر به تشکیل احزاب واقعی کارگری با دستاوردهای بزرگ و دومی دقیقاً به علت تسلط پوپولیسم ارتجاعی و خلقی به انحطاط و فروپاشی انجامید بدترین انحرافی که در شرایط کنونی به روند واقعی شکل گیری حزب سیاسی آسیب جدی می رساند دنباله روی از جنبش خود به خودی و مماشات با جریانات بورژوایی-سندیکالیستی در قانون گرایی و علنی گرایی در داخل کشور در تشکیلات ها و سیاست گریزی می باشد که در خدمت مستقیم به حکومت سرمایه داری تمامی نیروهایی که می توانند پایه سلول های واقعی حزب در محیط های کار و زندگی کارگران باشند علنی کرده و کار سرکوب رژیم را ساده تر کرده و با ادا و اطوار فعالیت کارگری کارگران را نسبت به فعالیت سازمان یافته و آگاهانه بدبین می کند. این طیف ها اصولاً اعتقادی به سازماندهی سیاسی طبقه کارگر در داخل کشور را ندارند و عموماً در عرصه سندیکالیستی دنبالچه های حزب توده و فدایی اکثریت هستند که در دهه شصت بهترین نیروهای سوسیالیست را به دم تیغ رژیم دادند و جنبش را از پایه های سازمان دهی سیاسی بر اساس سلول های کمونیستی در محیط کار و زندگی کارگران محروم کردند ( و اکنون نیز با توجه به اینکه اندک نیروهای که می توانستند ثمر بخش باشند به شدت و با روش های مختلف توسط جمهوری اسلامی سرکوب شدند دوباره نیروهای پیرو فکری حزب توده و فدایی اکثریت با توجه به اغماض و چشمپوشی نظام اسلامی از لانه های شان بیرون خزیده و مشغول تبلیغ خط و مشی خائنه حزب توده می باشند و جمهوری اسلامی

نیز آگاهانه به طور غیر مستقیم از آن ها حمایت می کند ضمن این که بیشتر افراد حزب توده و اکثریت اکنون خودشان کارفرما هستند و بعضاً میلیادر می باشند اما هنوز خود را کارگری جا می زنند بدون شک اگر هر چه زودتر حزب واقعی طبقه کارگر تشکیل نشود به زودی خیزش کارگران شروع می شود و در آن صورت حزب توده و اکثریت با توجه به اغماض و چشم پوشی جمهوری اسلامی و ثروت های که توده ای و اکثریتی های کار فرما دارند در مرکز مبارزات خود به خودی کارگران قرار خواهند گرفت و در موقع تعیین تکلیف مبارزاتی و نقطه عطف تاریخی مبارزه کارگران درست مانند دهه شصت به طبقه کارگر خیانت خواهند کرد و البته جمهوری اسلامی و سرمایه داری نیز این را خوب می داند به همین دلیل است که دیگر نیروها را به شدت سرکوب می کند ولی پیروان جریان فدایی اکثریت و حزب توده را نه تنها سرکوب نکرده و در مقابل آن ها چشم پوشی می کند بلکه در مواقع بسیاری از طریق نیروهای نفوذی خودش در میان آن ها کمکشان نیز می کند ) و یا اکونومیست هایی هستند که دنبالچه های جریانات غیر کمونیست مانند سوسیال دمکرات ها می باشند که اصولاً به تشکیلات و سازمان دهی سیاسی در داخل کشور اعتقاد ندارند با توجه به حساسیت رژیم به شکل گیری حزب واقعی، رژیم به صورت غیر مستقیم این نیروها را در مقابل آینده شکل گیری حزب سیاسی واقعی حمایت می کند با توجه به شناخت این نیروها از محیط های واقعی و بعضی رفقا در داخل کشور نیروهای اصیل کارگری باید با دقت و حساسیت بیشتری برای ارتباط گیری و پیوند با طبقه کارگر عمل نمایند اما برای مرز بندی با این طفیلی های دشمن حزب سیاسی و حاکمیت شورائی کارگران باید بدانیم در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری و خودبیگانگی، فقر ، ناآگاهی و رقابت درونی ناآگاهی کارگران و همچنین سیاست های برنامه ریزی شده فریب و سرکوب مادی و معنوی دولت های سرمایه داری بقول لنین گبیر در طبقه کارگر تنها در اثر آن که وحدت فکری اش را از راه اصول مارکسیسم با وحدت مادی سازمان که میلیون ها زحمتکش را به صورت ارتش طبقه کارگر متحد سازد ، تقویت یابد می تواند به نیروی شکست ناپذیر تبدیل شده و نقش واقعی را در انقلاب برای رهایی از ستم طبقاتی ایفا کند در غیر این صورت و در نبود حزب سیاسی طبقه کارگر چه مانند سال ۵۷ با سموم ضد امپریالیستی تزریق حزب توده و فدایی اکثریت به دام رژیم فاشیستی جمهوری

### کارگر تبدیل کنند؟

جواب : ما در قسمت های قبلی مخصوصاً قسمت سوال ۴ به این مسأله پرداختیم ولی به علت اهمیت موضوع دوباره به آن اشاره می کنیم؛ در این رابطه به مسائل زیر باید دقت کرد :

- ۱- آن هایی که به مارکسیسم و کمونیسم به عنوان علم سازماندهی انقلاب و حکومت سوسیالیستی او اعتقاد دارند
- ۲- به آزادی طبقه کارگر بدست خودش از طریق کلیه اشکال مبارزه و تشکل های طبقاتی اش
- ۳- به ایجاد حزب سیاسی به عنوان عالی ترین شکل تشکل طبقاتی کارگران که از طریق پیوند جنبش سوسیالیستی با جنبش مبارزاتی کارگران شکل می گیرد .
- ۴- اعتقاد به اجرای این پروسه در داخل کشور را دارند

ب - دوم : بر اساس چهار شرط بالا نیروهای که این شروط را قبول می کنند شروع به ایجاد ساختار مرکزی بر اساس نشریه سیاسی سراسری مرکزی و کمیته سازمانده منتخب برای ایجاد سلول های کمونیستی مخفی به عنوان اجزای اصلی حزب در داخل کشور می نمایند که باید مشخصات زیر را داشته باشد اولاً : مرکب از افراد تمام وقتی باشد که بر اصول مبارزه مخفی و فن مبارزه با پلیس سیاسی در شرایط سرکوب هار کنونی مسلط بوده و توان ادامه کاری مبارزه انقلابی در این شرایط را دارا می باشند

ثانیاً : مرکز هدایت و ارتباطات این ساختار باید به علت عدم دسترسی دشمن خارج از ایران می باشد

ثالثاً : واحد های داخلی باید بر اساس اصول تشکیلاتی غیر متمرکز یعنی عدم تداخل ، عدم تمرکز و عدم تسری اطلاعات سازماندهی شوند.

رابعاً : این واحد ها یا سلول های کمونیستی مستقر در داخل باید بر اساس اصول فعالیت کمونیستی مستقل و خود کفا پی ریزی شود که چهار چوبه ای آن موارد زیر می باشد:

- ۱- تبلیغ ( عمومی - شخصی ) ۲ - ترویج و آموزش ۳ - تدارک - مالیه ۴ - سازمانگری :

الف - تشکیلات ( نحوه جلسه ها ، قرار ها ، ارتباطات حضوری هسته، ارتباطات اینترنتی ، موبایل ، محمل

اسلامی افتاده و از شوراهای کنترل اش که می توانست در صورت وجود حزب سیاسی به وسیله حاکمیت دمکراتیک اش تبدیل شود شوراهای اسلامی جاسوس و سرکوب گر جنبش کارگری در تثبیت سندیکالیسم عقیم - رفورمیستی به زانده جریانات بورژوازی تبدیل شده و جنبش را از مسیر انقلابی منحرف سازد به نظر ما طرح سوالاتی از این قبیل که در نبود حزب تشکیل آن را درجه بندی می کند به نوعی تبلیغ سیاست انتظار و مامشات با شرایط می باشد، دوستانی که به شرایط ایستا نگاه می کنند درک نمی کنند در خلأ حزب سیاسی طبقه کارگر و برنامه و رهبری او در حین عمل مبارزاتی و جریان مبارزه و جریانات غیر کارگری در این مسیر به دهان آن ها نگاه نمی کنند و عمل می کنند وقتی مثل خمینی در یک وضعیت اعتلایی انقلابی سوار جنبش شدند دیگر به آنان مجال نفس کشیدن هم نخوانند داد به قول مارکس ما مفسر شرایط نیستیم تغییر گرانبم حالا چه شرایط انقلابی باشد و یا غیر انقلابی ، ما باید در جهت تغییر جهان در هر شرایطی کارهای که بتواند آن شرایط را تغییر بدهد انجام بدهیم ، باید از همین حالا آستین ها را بالا زده با درک لیبرالی منتظر فرصت به اصطلاح طلائی نباشیم و با ساختن حزب واقعی ضمن آماده کردن فرصت طلائی بهترین استفاده را از فرصت هایی که بدست می آیند یا بدست می آوریم بکنیم و بدانیم در جنگ طبقاتی در تکامی اشکال اقتصادی - سیاسی و فکری آن بین اردوی پرولتاریا و بورژوازی کسی می تواند از شرایط ( چه عادی و چه انقلابی) بهترین استفاده را بکند که اولاً به عنوان بخش پیشرو ، مبارز ، آگاه و متشکل اردوی خود و به عنوان ستاد فرماندهی ارتش خود در بین آن ها حی و حاضر وجود داشته باشد ثانیاً : برنامه و نقشه راه و راه حل هایی از پیش آماده برای هدایت این ارتش در انباش باشد . ثالثاً : ابزار تحقق چنین پروسه ای انقلابی فقط حزب انقلابی و یا زمینیه ایجاد آن از همین الان است که بدون چنین ساختاری به عنوان وسیله مادیت عملی برنامه و استراتژی و تاکتیک های انقلابی اگر به عظمت انقلاب ۵۷ صد بار هم تکرار شود ما سوسیالیست ها و کارگران طرفدار حکومت کارگری عین الان بعنوان مفسران بی خبری و از راه دور نظام سرمایه داری دنباله رو حوادث و جریانات سرمایه داری خواهیم بود.

۸ - کارگران پیشرو و سوسیالیست ها در یک شرایط غیر انقلابی چه وظایفی را بر دوش دارند تا بتوانند حزب طبقه کارگر را ایجاد و یا یک حزب موجود را به حزب طبقه

کمیته های کمونیستی مخفی در محل کار و زندگی کارگران و تغییر اصول فعلی خود پتانسیل و تبدیل شدن به حزب کارگری را نیز ندارند دلایل محکمی داریم که هیچ کدام از احزاب پتانسیل تبدیل شدن به حزب طبقه کارگر را ندارند از جمله می توان خیزش توده ها در سال ۸۸ را مثال زد که اگر یکی از احزاب موجود پتانسیل کارگری شدن را داشتند سال ۸۸ بهترین شرایط را برای کارگری شدن را ارایه داد ولی هیچ کدام نشدند و همچنین در حال حاضر هر روز کارگران دست به اعتراض و اعتصاب می زنند و این یعنی آمادگی شرایط برای تبدیل شدن یکی از احزاب به حزب طبقه کارگر ولی وقتی چنین تبدیلی صورت نمی گیرد یعنی این که هیچ کدام پتانسیل شدن را ندارند و همچنین این احزاب و سازمان ها کم و بیش نیروهای در داخل دارند و حتی برخی می تواند ادعای داشتن اعتبار توده داشته باشند ولی باز دیده می شود که به حزب طبقه کارگر تبدیل نمی شود تنها دلیل این است که از پایه و اساس علی رغم داشتن نیرو در داخل ولی پایه و اساس کارگری شدن را ندارند، اگر داشتند با توجه به شرایط موجود گفته شده باید تبدیل می شدند یعنی برای تبدیل شدن به کارگری حتی داشتن ارتباط داخلی و حتی داشتن ارتباط کارگری نیز کافی نیست این را جنبش فدایی یا مجاهدین و ... که هواداران بسیاری داشتند ثابت کرده اند که هیچ کدام کارگری نشدند بنابراین آن احزابی که خود را فریب می دهند که هوادارانی دارند و ممکن است در آینده کارگری شوند در توهم قرار دارند، در نتیجه احزاب و سازمان های موجود نه تنها برای طبقه کارگر مثبت نیستند، بلکه مانع رشد و ایجاد شدن حزب طبقه کارگر هستند، یک فرد انقلابی واقعی باید همه آن ها را کنار بگذارد، در غیر این صورت ... و خلاصه کلام در یک آرایش جنگی و در میدان مبارزه طبقاتی قبل از هر چیز تشکیل ستادی از فرماندهان با برنامه و اصول مخفی فعالیت برای سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی کارگران در داخل اولویت اساس ما بوده و بدون این مسأله ارتش میلیونی کارگران مثل پادگان بدون ستاد می باشد ما باید پایه های این ستاد را در مراکز اصلی مبارزه طبقاتی مخصوصاً کارخانجات بزرگ و موسسات اصلی پرولتری بعنوان دژهای اصلی و اساسی انقلاب اجتماعی و رهائی ستمدیدگان داشته باشیم در چنین صورتی است که نیروهای آگاه گرانه سوسیالیستی ما در خدمت سازماندهی مستقیم از طریق سلول های کمونیستی مستقر در میان کارگران نقش خود را ایفا خواهند کرد. و احزاب موجود با داشت پیوند با

سازی برای هر موقعیتی و لحظات فعالیت، جاسازی ، بیلان کاری و گزارش دهی از نحوه برنامه ریزی و پیشرفت و یا عدم پیش رفت کارها)

ب - سازماندهی توده ای بر اساس تلفیق کار مخفی و علنی به عنوان دو بازوی اصلی سازماندهی از طریق ارتباط زنده با پیشروان و رهبران عملی کارگری - توده ای ، ایجاد تشکل ها و یا تماس با تشکل های موجود توده ای و مطالبات و مبارزات جاری

خامساً - نقش مرکز ارتباطات و مخصوصاً نشریه مرکزی به عنوان دو شاخص اتصال و پیوند تشکیلاتی و فعالیت و مبارزه سیاسی کلیه واحد های داخلی بوده که تبلیغات سیاسی و سازماندهی اعتراضات و اعتصابات توده ای را براساس برنامه و مطالبات پایه ای سراسری دمکراتیک و سوسیالیستی هدایت می کند و همچنین تجارب مبارزاتی و اشکال سازماندهی جدید را که در جریان مبارزه جمع بندی و درستی آن به اثبات رسیده به عنوان رهنمود همراه با مصوبات کنگره و دستورالعمل فعالیت به سلول های کمونیستی ارایه می دهد . عموماً در شرایط فاشیستی و لزوم سازماندهی غیر متمرکز نقش نشریه به عنوان سازماندهی ، آموزش دهنده و مبارزه ایدئولوژیک علیه انحرافات موجود درون جنبش کارگری برای سلول های حزبی - داخلی صد در صد را لازم دارد - نیروهای داخلی ما باید بدور از هر گونه پراکندگی ، و از هر دری سخن گفتن و به هر جا سرک کشیدن و به دور از فرقه گرایی و دنباله روی تمامی نیروی خود را روی ۵ محور فوق متمرکز کنند و از توهمات کاریزماتیک حاصل از فضاهای اینترنتی به دور باشند مخصوصاً نیروهای داخلی ما باید تمام هم و غمشان را روی ارتباط زنده مبارزاتی با کارگران مخصوصاً قسمت های پایه ای آن یعنی نفت و پتروشیمی و ماشین سازی ها متمرکز کنند و برای رسیدن به این هدف برنامه ریزی و زمان بندی دقیق با هدایت مرکز ارتباطات بکنند و رفقای بیرونی از هر طریق ممکن به شکل گیری نشریه و کمیته سازمانده به دور از تعصبات فرقه ای کمک کنند( البته نشریه باید غیر از نشریات موجود و کمیته سازمانده نیز غیر از کمیته های موجود و با ساختار و اصول واقعاً کمونیستی از صفر ساخته شوند چون نشریات موجود ، کمیته های موجود و حتی احزاب و سازمان های موجود مدعی کارگری هیچ کدام واقعاً کارگری نیستند و بدون برقراری سلول ها و

متشکل ان بعنوان عالی ترین تشکل طبقاتی - سیاسی کارگران که با تمامی توده های پیرامونی از طریق پیشروان و رهبران عملی، تشکل های توده ی، مبارزه و مطالبات جاری ارتباط تگاتنگ دارد و می تواند از طریق سازماندهی انقلاب اجتماعی به سر منزل پیروزی یعنی حاکمیت بلاواسطه دمکراتیک - شورایی کارگران و ستمدیدگان بر سرنوشت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی خود برسد قدرت طبقه کارگر در تشکل و آگاهی او و درک روشن هدف ها و وظایف خویش و راه ها و وسایل مبارزه است و این همه در وجود حزب طبقه کارگر تجلی پیدا می کند، فقط با وجود چنین تشکیلات انقلابی که با توده های کارگر مربوط و به تئوری فصیح انقلابی مجهز باشد و بتواند وضع را درست تشخیص داده و شعار های مبارزه را بر پایه تحلیل علمی طرح نماید می توان به آینده پیروزی انقلاب امید وار بود، فقط با وجود حزب انقلابی می توان نیروی اکثریت مردم ناراضی را متشکل کرد و ذهن آنان را از لحاظ سیاسی روشن ساخته و درک مصالح خود و راه های رهائی و ازادی از جور و ستم را به آنان آموخت و زیر رهبری کارگران پیرامون برنامه دمکراتیک کارگران علیه دیکتاتوری بسیج کرد. ما چون به کرات به چگونگی سازماندهی مشخص این مسأله یعنی ایجاد حزب اشاره کردیم دیگر از تکرار ان خود داری می کنم و در پایان تمام نحلته های سوسیالیستی را فرا می خوانیم به دور از هر گونه فرقه گرایی و سکتاریسم و توهمات کاریزماتیک و همچنین تعریف های دلخوش کنک از حرکات و انحرافات خود بخودی و تشکل های بی بو و بی خاصیت غیر انقلابی تمامی توان خود را در جهت ایجاد کمیته و نشریه مشترک سازماندهی برای سازماندهی و ایجاد سلول ها و کمیته های کمونیستی در داخل کشور و اتصال زنده تشکیلاتی - سیاسی با کارگران در راستای تشکیل حزب واقعی بنمایند و برای این منظور قبل از هر چیز اقدام به تربیت و کادر سازی از میان فداکارترین و جسور ترین انقلابیون را در الویت خود قرار دهند که به قول لنین «سازمانی از انقلابیون حرفه ای به ما بدهید ما روسیه را آزاد خواهیم کرد.»

موفق و پیروز باشید

سلول ها و کمیته های مخفی کمونیستی و تغییر اصول فعلی خود می توانند با نیمه اصلی خود یعنی طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی پیوند فعال و مبارزاتی گرفته و از حالت مفسر و نظاره گر غیر فعال به سلول های زنده، تکثیر یابنده، مبتکر، و تاثیر گذار تبدیل شده. و طبقه کارگر را به قول گرامشی از بازو به قدرت و از توده به رهبر تبدیل خواهد کرد.

۹- در شرایطی که مبارزات کارگران پیگیر و مستمر اما پراکنده و نامنسجم است چگونه می توان این دوران را گذراند و به حزب طبقه کارگر رسید؟

جواب - مضمون اصلی سوالات مطرح شده چگونگی ایجاد حزب سیاسی کارگری دور می زند و به نوع تکراری می باشد که یا به چگونگی شکل گیری و خصیصه های یک حزب پرولتری اشاره نمودیم و به کلام لنین معمار بزرگ حزب و حکومت پرولتری گفتیم طبقه کارگر در اثر رقابت آنارشیبستی در سرمایه داری و فقر، خود بیگانگی، نا آگاهی در قعر جامعه سیر می کند و تنها در اثر آن که وحدت فکرش را از راه اصول مارکسیسم با وحدت مادی- سازمانی که میلیون ها زحمتکش را به صورت ارتش طبقه کارگر متحد می سازد تقویت یابد می تواند به نیروی شکست نا پذیری تبدیل شود و نقش خود را به عنوان رهبر انقلاب ایفا کند، طبقه کارگر به عنوان نیروی اصلی انقلاب بدون آگاهی سوسیالیستی و مارکسیسم انقلابی به عنوان علم رهبری انقلاب و حکومت کارگری و علم استراتژی و تاکتیک وی که باید جهانی نو با بسیج راستین توده ها به گونه ای دیگر پیاده نظام ارتجاع دیگری نبوده بلکه خود را برای خویشتن و رهائی بشریت سازمان دهد بدون حزب سیاسی با برنامه انقلابی فقط به آلت دست طبقات بهره کش تبدیل خواهد شد تنها کارگران آگاه و متشکل در حزب سیاسی خود می توانند سازمان دهدگان حاکمیت به معنای واقعی خود در اعمال قدرت بلا واسطه خود باشند، کارگران پراکنده و نا آگاه و فاقد تشکیلات و بنا براین قدرت ایستادگی در شرایط تسلط ایدئو لوژی و سیاست بورژوازی، به بازیچه سیاست بازان تردست که همیشه از میان طبقات حاکم به موقع برای استفاده از فرصت های مناسب پیدا می شوند عین انقلاب ۵۷ مبدل خواهند شد. تنها در زیر سایه حزب طبقه کارگر بعنوان بخشی از طبقه اما گردان پیشاهنگ آن، مظهر عالی ترین آگاهی مجهز به تئوری انقلابی بعنوان علم شناخت قوانین رشد و تکامل جامعه و همچنین گردان

**حمید تقوایی مفهوم مارکسیستی انقلاب را تحریف و وارونه می کند**

فهرست

علیرضا بیانی

حمید تقوایی در مصاحبه خود با نشریه «انترناسیونال» می گوید:

«اما این که چرا این تحول را انقلاب نامیدم دلیل به سادگی اینست: هر زمان در پایتخت یک کشور چند صد هزار نفر- طبق آمار ویکی پدیا از چهارصد تا هشتصد هزار نفر در هفته اول دسامبر و پنجاه تا دویست هزار نفر در راهپیمایی ها- علیه دولت حاکم به خیابان بیایند، میدان اصلی شهر را تصرف کنند، تحت حمله پلیس و تک تیراندازها بیش از هشتاد کشته بدهند و عقب ننشینند، و بالأخره باعث سقوط دولت و فرار رئیس جمهور بشوند، و بعد هم دولت موقت ناگزیر شود به میدان رجوع کند و اعتبارش را از مردم بگیرد، من آن تحول را انقلاب می نامم»<sup>(۱)</sup>

تعریف مفهوم انقلاب در دیدگاه حمید تقوایی متعلق به آغاز پیدایش نظام سرمایه داری و یا حتی از آن عقب تر است. این اکنون دیگر یک تعریف ژورنالیستی به شمار می آید. در تعریف غیر مارکسیستی حمید تقوایی از مفهوم انقلاب، ماهیت آن پنهان می ماند.

در آغاز پیدایش نظام سرمایه داری، انقلاب به معنی نفی اشرافیت مالی و شیوه های تولید پیشا سرمایه داری، با استراتژی انقلاب بورژوا دمکراتیک به رهبری بورژوازی بود. در آن مقطع انقلاب سیاسی-اجتماعی به این معنی بود که نظام کهنه فئودالیسم با یک برنامه بورژوا دمکراتیک که در مرکز آن شعار آزادی و برابری قرار داشت عقب زده می شد؛ رهبری بورژوازی شرط ضروری این فرایند انقلابی بود، به این دلیل که اولاً خود بورژوازی نیروی انقلابی و ثانیاً صاحب برنامه مترقی و بالنده در مقابل ارتجاع اشرافیت مالی نظام کهنه بود، و همچنین شکل دهنده مناسباتی اجتماعی بود که می توانست عامل انکشاف نیروهای مولد باشد. در این مقطع مارکس از بورژوازی به عنوان نیروی انقلابی هم یاد کرده است. اما دیری نکشید که بورژوازی پس از کسب قدرت سیاسی، ظرفیت دمکراتیک محدود خود را از دست داد و خود به مانع رشد نیروهای مولد تبدیل شد. به همین دلیل بود که مارکس و انگلس از تجربیات انقلابات ۱۸۴۸ در اروپا ایده

انقلاب مداوم را استنتاج کردند. بورژوازی از طبقه کارگر بیش از نیروهای استبداد فئودالی می ترسید. بنابراین آشکارا نقش ضد انقلابی ایفا می کرد. بورژوازی حتی از وحدت ملی و تضمین حق اقلیت های ملی هم ناتوان بود و این را تاریخ اثبات کرد. بنابراین مارکس و انگلس نقش طبقه کارگر را برجسته تر از قبل کردند. به این معنی که آن ها معتقد بودند یک انقلاب موفق بورژوا دمکراتیک، تحت رهبری کارگران، پیش در آمدی بر انقلاب کارگری و دگرگونی اروپا خواهد شد. و به خاطر همین در نوشته هایشان می گویند که «جمهوری دمکراتیک اجتماعی باید در فرانسه اعلام شود و پرولتاریای فرانسه باید ابتدا بورژوازی خود را پیش از آن که پیروزی ماندگار دمکراسی در ایتالیا، آلمان، لهستان، مجارستان و سایر کشورها قابل تصور، تحت انقیاد در آورند».

در نتیجه بحث آن ها این بوده که بورژوازی نقش خانانانه دارد، انقلاب بورژوا دمکراتیک آن ها را طبقه کارگر باید ادامه دهد و اگر این کار را بکند ناگزیر پیش در آمدی بر انقلاب کارگری خواهد بود. به همین دلیل بود که مارکس و انگلس در مارس ۱۸۵۰ در خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها نوشتند:

«اگر کارگران آلمان بدون گذار کامل از یک پروسه رشد طولانی انقلابی، قادر به کسب قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خود نیستند، حداقل این بار به طور مسلم می دانند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مقارن با پیروزی بلاواسطه طبقه شان در فرانسه خواهد بود و تا حد زیادی به وسیله آن تسریع خواهد گشت. ولی، آن ها باید با درک روشنی از منافع طبقاتی خود، با اتخاذ هر چه سریع تر موضع مستقل حزبی خود، و با بستن راه عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دموکرات، مبنی بر عدم نیاز به تشکیلات مستقل حزبی پرولتاریا، بخش عظیمی از پیروزی نهایی شان را خود به سرانجام رسانند. ندای جنگ آن ها باید این باشد؛ انقلاب مداوم.»

**کلی گویی هایی تحت عنوان ۹۹ درصدی ها:**

بیان کلی در دفاع از ۹۹ درصدی ها بدون تعیین استراتژی انقلابی فرمالیسم افراد فاضل و سانتریستی است که ماهیت طبقاتی خلع کنندگان را مخدوش می کنند. از نظر آن ها میزان ۹۹ درصدی خلع کنندگان همه مقادیر لازم مفهوم انقلاب را تأمین می کند، حال آن که خلع شوندگان در بهترین وضعیت تنها یک «حکومت» به معنی رژیم سیاسی یا «Government» های انتخاب شده در انتخابات دوره

حمید تقوایی فقط از انقلاب حرف می زند، بی آن که بگوید ماهیت این انقلاب چیست. درست همین نقطه دروازه بی دروازه بان لیدر حزب کمونیسم کارگری است. درست همین نقطه است که چپ اولترا سنتی حمید تقوایی را آشکار و عیان می کند. او از انقلاب حرف می زند بی آن که بگوید استراژی انقلاب چیست. اگر اعتراضات سال ۸۸ ایران، مصر، تونس، لیبی، سوریه و اکنون اوکراین به معنی انقلاب بوده است، چرا هرگز معلوم نمی گردد نام این انقلابات چیست. این ها انقلاب با کدام استراژی بودند. آیا بیان انقلاب، به طور کلی، مفهوم سیاسی دارد، اگر خیر پس این انقلابات برای حل کدام تکالیف رخ داده است.

برای کسی که انقلاب را از حاصل آن جدا می کند فرقی ندارد که محصول انقلاب چیست و آن را موضوع بررسی ثانویه می داند، کسی که به سادگی بین انقلاب و نتیجه آن انفصال ایجاد می کند و با این حال نام اعتراضات عمومی را انقلاب می گذارد چه کار دارد به این که نتیجه انقلاب حکومت کارگری باشد یا هر حکومت دیگر، او تعریفی سنتی از انقلاب در اختیار دارد که به کلی با مفهوم مارکسیستی انقلاب در عصر حاضر متفاوت و مغایر است، در نتیجه به زعم ایشان محصول انقلاب هرچه باشد ایرادی در تعریف خود انقلاب ایجاد نمی کند!

رفرمیسم پنهان حمید تقوایی از همین نقطه دهان باز می کند. او نیاز نظری اعضای حزبش را این گونه رفع می کند که انقلاب یعنی اعتراضات عمومی مردمی که به خیابان آمده اند و یک حکومت را سرنگون کرده اند؛ و به این ترتیب تکلیفش با موضوع انقلاب و سازماندهی انقلابی حل شده و یک جهش از روی مرحله اصلی وظایف یک حزب که همان وظیفه رهبری انقلاب است صورت می گیرد. کل یک حزب که به دلیل رهبری انقلاب ساخته شده است از مرحله وقوع انقلاب عبور می کند و بلافاصله می رسد به آستانه تقسیم قدرت.

جالب این جا است که حزب کمونیسم کارگری واکنش شدیدی نسبت به مبارزات ضد امپریالیستی از خود نشان می دهد و حدود آن را چنان وسعت داده که در واقع نمی توان تشخیص داد اساساً در دفاع از امپریالیسم با مبارزات ضد امپریالیستی مخالفت می کند و یا به کلی این مفهوم را رد می کند. همین بس که آن ها مبارزه ضد امپریالیستی را مبارزه چپ سنتی معرفی می کنند، بنابر این حدس تحلیل آن ها از مفهوم امپریالیسم نمی تواند دشوار باشد.

اما در این جا ما با موضوع امپریالیسم و مفهوم آن به این

ای پیش هستند که جای خود را با رژیم سیاسی اما با ماهیت مشابه عوض می کنند. در این وضعیت فقط حکومت تغییر کرده، اما دولت سرمایه داری دست نخورده باقی مانده است. در این تعریف فرمالیستی از مفهوم انقلاب، خصلت بنیادین انقلاب که همانا به نتیجه رساندن مبارزه طبقاتی است پنهان می ماند. انقلاب یک نتیجه کیفی از مبارزه طبقاتی است و تنها زمانی معنای انقلاب به خود می گیرد که توانسته باشد مبارزه طبقاتی تا مقطع انقلاب را به سطح بالاتر، یعنی تسخیر قدرت سیاسی توسط نیروی انقلابی که در مرکز آن طبقه کارگر است منتقل کرده باشد. غیر از این هرچه باشد انقلاب نخواهد بود.

حمید تقوایی از پیدا کردن فاصله بین دو نقطه اعتراضات عمومی و نقطه سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه داری، بنا بر ذات سانتریزم گرایشی که منصور حکمت آن را بنا نهاد عاجز است. دقیقاً همین کوربینی است که اعتراضات عمومی، گیریم اعتراضات ۹۹ درصد جامعه را به عنوان انقلاب می بیند. این نگرش کوتاه بینانه یک تصادف به دلیل نارسایی دید سیاسی نیست، بلکه دلیل نظری برای زمینه سازی سازش طبقاتی است.

انقلاب در عصر زوال سرمایه داری زمانی مفهوم پیدا می کند که علاوه بر وقوع طغیان ها و قیام ها از پایین، و ورشکستگی دولت سرمایه داری در بالا، کل جامعه در فضای اعتلای انقلابی قرار گرفته باشد. فقط در چنین فضایی است که مفری برای رشد اندیشه های انقلابی باز می شود و به قیام توده های گرسنه وجه آگاهانه می دهد. مادام که قیام کنندگان دارای آن آگاهی لازم ضد سرمایه داری برای خلع کردن قدرت سیاسی دولت سرمایه داری نباشند، این فقط یک شورش کور خواهد بود که در پیشرفته ترین حالت از رژیم موجود خلع ید به عمل آورده، اما نمی داند چه چیز جایگزین آن کند. نتیجه چنین وضعیتی سرکوب همان شورش ها و قیام توسط نیروی ارتجاعی بیرون آمده از درون همین تحولات است.

در اوکراین از درون شورش های بدون آگاهی سیاسی لازم فاشیسم بیرون آمد؛ حمید تقوایی با درک به غایت غیر مارکسیستی خود، قیام و شورش، آن هم فقط در پایتخت را از کل مفهوم انقلاب انتزاع کرده و به دلیل مشاهده دود و آتش و سقوط رژیم پیشین و کشته شدن هشتاد نفر، نام آن را انقلاب می گذارد! اما مضحک این جا است که یک مدعی «کمونیسم کارگری» حتی مایل نیست بر روی این انقلاب نامی بگذارد.

آن تعریف می‌کرد نیز عاجز بود و همچنان مفلوک باقی مانده است. در نتیجه تکلیف وظایف حل نشده بورژوازی نیز به عهده طبقه کارگر قرار گرفت. بنابراین مفهوم انقلاب در دوره حاضر که دوره ادغام هر کشور سرمایه داری در هر گوشه ای از جهان، در سیستم جهانی سرمایه داری است، انقلاب برای حل تکالیف سوسیالیستی، و در کشورهای پیرامونی، انجام وظایف مرکب و ناموزن، به معنی حل وظایف عقب افتاده بورژوازی و همزمان حل تکالیف سوسیالیستی است. به جز این هیچ انقلابی مفروض نیست. به عبارت بسیار ساده در دوره حاضر هر انقلابی لزوماً یک انقلاب سوسیالیستی است وگرنه اصلاً انقلاب نیست.

حمید تقوایی و حزبش که ظاهراً «چپ سنتی» را (لابد با برهنگی) از در بیرون می‌کنند؛ با مخدوش کردن مفهوم انقلاب دوباره آن را از پنجره وارد می‌کنند. چپ سنتی عبارت از آن چپی است که هنوز تصور می‌کند انقلاب از مراحل مختلف عبور می‌کند و به صورت مرحله ای طی می‌شود تا روزی نوبت به انقلاب سوسیالیستی برسد. گرایش کمونیسم کارگری در حرف انقلاب مرحله ای را رد می‌کند، اما در عمل هر تحولی را با اسم انقلاب صدا می‌زند، بدون آن که روشن کند آن‌ها برای حل کدام تکالیف رخ داده اند. از این جا به بعد باید به تماشای تناقضات رهبران گرایش کمونیسم کارگری و به خصوص حمید تقوایی نشست.

ایشان برای خلاص شدن از شر پاسخ به این سؤال که اگر این رویدادها به معنی انقلاب است، پس فرجام آن چه می‌شود و چرا هیچ یک از آن‌ها از چارچوب نظام موجود خارج نشد، وجه «چپ مدرن» حمید تقوایی، نتیجه یک انقلاب را از خود انقلاب جدا کرده تا بتواند بگوید، بعد از انقلاب هر چه خواهد شد موضوعی است جدا، مهم اتفاقاتی است که به عنوان انقلاب رخ می‌دهد. اما وجه «چپ سنتی»، وی را ناچار می‌کند تا برای آن چه که انقلاب می‌نامد تکالیف بورژوا دموکراتیک در نظر بگیرد. اگر چنین نکند، چگونه ممکن است بتواند توضیح دهد که مثلاً در مصر قیام عمومی رخ داد و حکومت هم سرنگون شد، اما دولت بورژوازی بر سر جایش باقی ماند. اگر حاصل همه این فرایندها، در بهترین حالت (و نه شبیه «انقلابات» سوریه و لیبی و اخیراً اوکراین) پیاده شدن دموکراسی بورژوازی باشد و هنوز نام انقلاب به آن اطلاق شود، این چه فرقی با همان انقلاب دموکراتیک چپ سنتی خواهد داشت.

دلیل سرو کار داریم که بتوانیم توضیح دهیم در عصر ادغام سرمایه داری کلیه کشورهای پیرامونی در سیستم سرمایه داری جهانی، دیگر مفهوم انقلابات با دوره ای که در اکثر کشورهای پیرامون حتی پرولتاریا یافت نمی‌شد، تفاوت عمیقی پیدا کرده است. در دوره های گذشته که در کشورهای پیرامونی سرمایه داری هنوز نتوانسته بود رشد طبیعی خود را طی کند، و اساساً در بخش وسیعی از کشورهای تحت سلطه با وجه تولید آسیایی در آن‌ها، پیدایش بورژوازی در نتیجه انقلاب علیه نظام کهنه نبوده، بلکه تحمیل از بیرون و توسط خود امپریالیسم بود برای انطباق دادن این جوامع با منافع کشورهای امپریالیستی. در این دوره بخشی از سرمایه داری در تقابل لفظی با امپریالیسم قرار می‌گرفت که به آن «بورژوازی ملی» گفته می‌شد. «بورژوازی ملی» به دنبال کسب امتیازات خود از امپریالیسم بود و به همین دلیل ناچار می‌شد با بخش‌هایی از اعتراضات کارگری و دهقانی همراهی کرده تا حمایت آن‌ها را به خود جلب کند. دقیقاً در این دوره تاریخی بود که هنوز برای طبقه کارگر شکل ناگرفته، انقلاب برای حل تکالیف سوسیالیستی در دستور کار قرار نمی‌گرفت، اما بورژوازی تکالیف حاضر و آماده ای داشت که می‌توانست انقلابات این کشورها را در چارچوبی که خود تعیین می‌کرد قرار دهد. در این دوره تاریخی انقلاب با مفهوم بورژوا دموکراتیک، با یا بدون رهبری طبقه کارگر مطرح بود. مثلاً در روسیه تا مقطع آوریل ۱۹۱۷ انقلاب با استراژی حل تکالیف بورژوا دموکراتیک در دستور منشویسم و بلشویسم بود. از تاریخ مذکور به بعد بود که انقلاب برای حل تکالیف سوسیالیستی و دموکراتیک به طور توأمان و به رهبری طبقه کارگر در دستور قرار گرفت و با پیروزی انقلاب اکتبر مفهوم انقلاب برای همیشه از گذشته خود جدا شد. از آن مقطع به بعد، هر چند سرمایه داری در کشورهای پیرامونی رشد کافی خود را طی نکرده بود، اما در هر حال امپریالیسم توانسته بود جای پای خود را در هر کوره دهاتی در جهان قرار داده و نظام سرمایه داری را به کشورهای پیرامونی تحمیل کند.

اگر چه کشورهای پیرامونی دارای نظام نامتکامل و ناموزنی شده بودند و با سرمایه داری متعارف فاصله زیادی داشتند، اما به دلیل ادغام در نظام سرمایه داری جهانی، اولاً ظرفیت خلاقه بورژوازی کاملاً پر شده بود و قادر به رهبری نیروهای مولده نبود، و ثانیاً به دلیل ذات متناقض خود که محصول نبرد طبقاتی نبوده بلکه سیستمی به این کشورها بود، در حل تکالیفی که خود را با



بنامد، دیگر چه فرقی خواهد داشت که نقش حزبی در آن چه بوده، مهم این است که اکنون می‌تواند به عنوان حزب آماده تسخیر قدرت، در یک دولت ائتلافی شرکت کند.

اگر انقلابی با درک حمید تقوایی صورت بگیرد، چرا نباید پروژه تسخیر قدرت بر مبنای همان درک انجام شود. اگر حزب کمونیسم کارگری اکنون در اوکراین و یا در گذشته در مصر و تونس حضور می‌داشت، این حزب داوطلب شرکت در شکل دهی دولت تازه می‌شد. تمام تلاش خود را به کار می‌گرفت تا دست کم دو سه وزیر از این حزب در کابینه جدید وارد شود. چرا که نه، وقتی آن چه که رخ داده یک انقلاب باشد؛ نظریه تکمیلی این خواهد بود که چرا باید به انقلاب پشت کرد و اجازه داد نیروهای دیگری وارد کابینه رژیم تازه شوند، چرا ما نباید بتوانیم در این کابینه شرکت کرده و اهداف خود را پیش ببریم. و به این ترتیب «نظریه» حزب و قدرت سیاسی متحقق خواهد شد. این دیگر معنای تصرف قدرت نیست، بلکه به معنی به مالیکت درآوردن قدرت یا در آن سهم شدن است.

#### جمع‌بندی:

همان طور که بالاتر توضیح داده شد، انقلاب در زمان آغاز پیدایش سرمایه داری دارای مفهومی متفاوت با انقلاب در دوره حاضر بود. مارکس و انگلس تقریباً از سال‌های ۱۸۴۸ به بعد بورژوازی را نیروی ضد انقلابی معرفی کردند در حالی که بورژوازی هنوز به طور کامل نتوانسته بود وظایف تاریخی خود را متحقق کند. به همین دلیل بود که انقلاب متوقف شده بورژوا دموکراتیک که در مرکز آن شعار آزادی و برابری قرار داشت، با شعار انقلاب مداوم از نقطه نظر مارکس به فاز جدیدی منتقل شد. با این حال در دوره حیات آن‌ها اصولاً انقلابات پرولتری دارای فعلیت نبود و عمدتاً نقد به نظام سرمایه داری و تدارک انقلاب موضع اصلی بود.

با شکست انقلاب در سال ۱۹۰۵ در روسیه، لنون تروتسکی که در سطح رهبری همان انقلاب نیز قرار گرفته بود، با توجه به تحقیقات خود پیرامون وجه تولید آسیایی که عامل دیرپیدایی بورژوازی در روسیه شده بود و به همین دلیل کل گرایش‌های منشویسم و بلشویسم انقلاب آتی در آن دوره را با استراتژی حل تکلیف بورژوا دموکراتیک در نظر می‌گرفتند، با این فرق که منشویسم رهبری آن را به عهده خود بورژوازی گذاشته و بلشویسم انقلاب را با افق رهبری طبقه کارگر برای دیکتاتوری کارگران و دهقانان در نظر می‌گرفت، وی به جعبندی تازه

مگر آن که حمید تقوایی انتظار داشته باشد که در لیبی و سوریه و اوکراین، بلافاصله بعد از سقوط حکومت‌های وقت، سوسیالیسم یا «حکومت انسانی» مستقر شود. اگر او چنین انتظاری نداشته باشد، در این صورت باید شجاعانه بیان کند که منظور وی از انقلاب در این کشورها انقلابات دموکراتیک است و نه چیز دیگر. اگر او چنین بگوید باز در این دردسر قرار خواهد گرفت که باید توضیح دهد انقلاب دموکراتیک یعنی چه و برای چه چیزی و حل چه تکالیفی رخ می‌دهد که نه ربطی به وجود و حضور امپریالیسم داشته باشد و نه سر از همان تحلیل‌های چپ سنتی از انقلاب مرحله‌ای درآورد.

مفهوم انقلاب در دوره ادغام سیستم اقتصادی اجتماعی همه کشورهای جهان در سیستم جهانی سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی برخلاف همه انقلابات پیش از خود، اکیداً وابسته به آگاهی طبقاتی نیروی انقلاب‌کننده است. بدون آگاهی طبقاتی انقلاب سوسیالیستی رخ نمی‌دهد، اما بدون آگاهی طبقاتی ممکن است بارها قیام و شورش رخ دهد و «هشتادها» نفر کشته و حتی حکومت هم عوض شود. انقلاب سوسیالیستی زمانی رخ می‌دهد که کل جامعه (و نه فقط پایتخت یا یک میدان بزرگ) وارد اعتلای انقلابی شود. در چنین وضعیتی موضوع اصلی تعیین تکلیف با قدرت سیاسی است. نیروی تسخیرکننده قدرت سیاسی طبقه‌ای است که اهرم اقتصادی را در اختیار دارد. طبقه کارگر با ورود به سلسله اعتصابات و سراسری کردن آن در مرکز تحولات جامعه قرار می‌گیرد. بنابراین ورود کارگران در قد و قواره یک طبقه، در مرکز اعتراضات انقلابی و برای تسخیر قدرت سیاسی وجه جدایی‌ناپذیر یک انقلاب در دوره حاضر است. هرچند در اعتراضات و شورش و قیام‌ها هم کارگران شرکت دارند، اما درست به دلیل پراکنده بودنشان به مثابه فرد کارگر در این اعتراضات شرکت می‌کنند و نه به صورت یک طبقه متحد و با برنامه.

در پازل حمید تقوایی، انقلاب از طریق همین اعتراضات صورت می‌گیرد، حال رهبری آن در دست هرکه می‌خواهد باشد، او حتی استعداد حمایت از رهبری جناحی از حکومت بورژوازی علیه جناح دیگر را هم دارد<sup>(۲)</sup>. حمید تقوایی حزب خود را آماده می‌کند برای مرحله پس از وقوع انقلاب که تقسیم قدرت بین نیروهای یک اپوزسیون است. حمید تقوایی نمی‌تواند زنبیل خود را در صف تقسیم قدرت قرار دهد چنانچه معتقد نباشد آن چه که اتفاق افتاده یک انقلاب است. و اگر آن چه که اتفاق افتاده را انقلاب

کارگران پراکنده را به حول برنامه سوسیالیستی متحد و به صورت طبقه درآورد. چنان چه کارگران این حزب را به عنوان رهبری جنبش خود پذیرفتند و تحت رهبری آن مرحله تسخیر قدرت را طی کردند، آن گاه این حزب می تواند مدعی شود حزب کمونیست طبقه کارگر است، تا قبل از این دوره حزب پیشتاز انقلابی در تلاش برای اثبات این موضوع است اما هنوز حزب کمونیست طبقه کارگر نیست.

- همانطور که مارکس می گوید، قهر مادی به وسیله قهر مادی سرنگون می شود. بورژوازی تحت هیچ شرایطی به طور داوطلبانه قدرت را واگذار نخواهد کرد و تا آخرین فشنگ خود مقاومت می کند. در نتیجه ماشین دولتی تنها از طریق قهر انقلابی شکسته خواهد شد، و هر راهکار دیگری نظیر راهکارهای پارلمانی و شبیه به آن در شرایط اعتلای انقلابی، انقلاب را از مسیر خود خارج خواهد کرد. از مشخصه های ویژه صحت یک انقلاب با مفهوم مارکسیستی این است که همه عوامل حکومت پیشین به چنگ انقلاب خواهند افتاد و فرصتی برای خروج آن ها؛ آن هم با ثروت های کلان خود باقی نخواهد ماند. شبیه به این وضعیت فرار رمانف ها در روسیه بود که با پیغام و تلگراف، لکومنیوران قطار را متوقف کرد و آن ها دستگیر شدند. بر خلاف این در انقلاب ۵۷، محمدرضا شاه با هر امکان و ثروتی که می خواست در وقت مناسب و با خیال راحت از کشور خارج شد که این خود از علائم بارز مماشنت در بالا بود و نشانگر شکست انقلاب در نطفه خود.

- تمام نکات بالا مشخصات اصلی انقلاب با مفهوم مارکسیستی و با استراتژی سوسیالیستی می باشد. تعاریفی که نتواند در برگیرنده این مشخصات باشد اما نام انقلاب بر روی آن گذاشته شود، تنها برای دور زدن همین انقلاب سوسیالیستی است. حزب کمونیسم کارگری از مدت ها پیش تدارک دور زدن این انقلاب را دیده و هر بار آن را کامل تر کرده است. آخرین شاهکارهای نظری این حزب در مورد انقلاب خود را به صورت «انقلاب انسانی» برای استقرار «حکومت انسانی» منعکس کرد. این ها مقدمات سازش در

ای رسیده بود که یک سال بعد آن را تحت عنوان انقلاب مداوم منتشر کرد. تفاوت نظریه انقلاب مداوم تروتسکی با نظر مارکس در این مورد که هیچ وقت به طور کامل هم به آن نپرداخته و تنها اشاره ای به آن کرده بود، این بود که بورژوازی ناقص الخلقه ای که قادر به حل تکالیف خود نیست، نخواهد توانست در سطح رهبری انقلاب آتی قرار بگیرد. به این دلیل، هم بار رهبری و هم بار حل تکالیف انقلاب آتی به صورت مرکب بر عهده طبقه کارگر قرار می گیرد.

لنین در آوریل ۱۹۱۷ با انتشار تزه های آوریل با بلشویسم قدیم اتمام حجت کرد و برای همیشه موضوع انقلاب دمکراتیک به منظور دیکتاتوری کارگران و دهقانان به تاریخ پیوست و انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار گرفت. چندان طولی نکشید که صحت نظریه لنین با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به اثبات رسید و از آن پس مفهوم انقلاب برای همیشه تغییر کرد و تا اکنون همچنان انقلاب از نقطه نظر مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی است. این انقلاب باید با مشخصات ویژه خود را نمایان کند.

- انقلاب در یک دوره اعتلای انقلابی که مشخصات خاص خود را دارد شکل می گیرد.

- انقلاب زمانی معنا پیدا می کند که طبقه حاکم کل ابتکار عمل را از دست داده و طبقه کارگر دارای هژمونی کافی برای کسب قدرت شده و با وارد شدن در مرکز تحول انقلابی، خرد کردن ماشین دولت سرمایه داری را در دستور خود بگذارد. این مرحله ای است که تودها کارگر دارای آن درجه از آگاهی ضد سرمایه داری شده اند و دیگر تحمل وضع موجود برایشان غیر ممکن می گردد.

- مرحله فوق نیازمند رهبری انقلابی خواهد بود که در غیر این صورت تمام پتانسیل ضد سرمایه داری مانند بخار معلق در هوا باقی خواهد ماند و در این حالت یا اصلاً ماشین دولتی خرد نمی شود و یا در بهترین حالت حکومت، به معنی دیپلمات هایی که در آن مقطع رژیم سیاسی را شکل داده اند سرنگون می شوند.

- رهبری انقلابی غیر متشکل معنا و بار کمونیستی ندارد، تشکل رهبری کننده کارگران وارد انقلاب شده حزب پیشتاز انقلابی است که می تواند

برگزاری مراسم روز جهانی زن در مرسین ترکیه

فهرست



روز ۸ مارس ۲۰۱۴ در مقر انجمن همبستگی کارگران ترکیه جمعی از اعضای انجمن و فعالین زنان به همراه نمایندگان کارگران بندر مرسین و سندیکاهاى مختلف کارگری در گرمی داشت روز جهانی زن گرد هم آمدند . مراسم ابتدا با قطعه ای موسیقی به همراه سکوت برای تمامی جانبازان راه رهایی طبقه کارگر آغاز گردید و سکوت حاضرین را یکی از اعضای گروه موسیقی انجمن با یک سرود کارگری شکست و سپس مسئول هماهنگی شاخه جنوب انجمن همبستگی کارگران ترکیه در مورد روز ۸ مارس و اهمیت آن از نظر طبقاتی برای کارگران سخنانی چند ایراد کرد و در نهایت سخنانش را با قطعه شعری از ناظم حکمت پایان داد، در ادامه هر یک از نمایندگان تشکل ها بیانیه ها و نظرات خود را ابراز نمودند و با تأکید بر وحدت و همبستگی طبقاتی در شرایط پیش روی جامعه خواستار مشارکت هر چه بیشتر زنان در امور تشکلات کارگری شدند.

ادامه مراسم که قطعه فیلم مستندی بود در مورد زنان کارگر که چند نفر از رفقای انجمن همبستگی کارگران آن را تهیه کرده بودند به نمایش گذاشته شد. ادامه مراسم نیز همراه بود با سخنرانی فعالین کارگری از کشور های ایران و ... پس از چند قطعه سرود بخش دوم مراسم که با رقص و موزیک و میز کتاب همراه بود آغاز گشت و در نهایت پس از ساعتی در میان شادی و دست افشانی حاضرین مراسم پایان یافت.

شجاع ابراهیمی، کارگر کمونیست و از فعالین شبکه همبستگی کارگری

• دور بعدی بود و صد البته مبتنی بر این مقدمات؛ هر رویدادی در این اواخر در خاورمیانه و آفریقا و اخیراً اوکراین انقلاب توصیف شد. حزب کمونیسم کارگری در انتظار چنین انقلابی است که نیاز به رهبری خودش هم منتفی شود تا فقط بتواند سهمی از قدرت سیاسی به چنگ آورد و نام آن را تسخیر قدرت بگذارد. نطفه این انحراف بزرگ در همان «نظریه حزب و قدرت سیاسی» بسته شده بود.

۹ مارس ۲۰۱۴

[ardeshir.poorsani@gmail.com](mailto:ardeshir.poorsani@gmail.com)

(۱) <https://rowzane.com/select-editor/8274-7-1/taqavee-2.html>

(۲) حمید تقوایی در برنامه «گفتار روز» با موضوع «جنگ جناح ها و جنگ مردم» به تاریخ ۱۳ مرداد ۸۸ به صراحت در مورد موسوی گفته بود: «تا جایی که این ها می آیند و علیه خامنه ای، علیه احمدی نژاد، یا دادگاه های فرمایشی، یا تنفیذ یا تحلیف و غیره صحبت می کنند، ما می گوئیم دارید همراه ما مردم حرکت می کنید».

**فساد و تبعیض دولتی: به بازی های دیگر المپیک خوش آمدید!**

فهرست

نویسنده: آکس چکلوسکی

برگردان: نسیم صداقت

منبع: مجله آلترناتیو سوسیالیستی

بازی های المپیک زمستانی در سوچی ممکن است افتخار فاسد ترین و گرانترین المپیک در تاریخ را به خود اختصاص دهد. این المپیک با ۵۱ میلیارد دلار هزینه، از مجموع مخارج تمامی المپیک های زمستانی قبلی پیشی می گیرد.

قسمتی از این پول ها برای ایجاد زیر ساختی استفاده شده که می تواند ایده «بی نظیر» ساختن یک المپیک زمستانی را در گرمترین منطقه جغرافیایی روسیه به حقیقت بدل کند. بخش عمده این مبلغ به دوستان نزدیک پوتین که قرارداد المپیک را گرفتند، از جمله آرکادی و بوریس روتمرگ که ۷.۴ میلیارد دلار را به جیب زدند رسید؛ پاداشی که دوستی دوران کودکی آن ها با پوتین برایشان داشته است.

شاید بهترین تصویر از فساد مالی این المپیک ۲۹ کیلومتر جاده ای است که سوچی را به منطقه کوهستانی ورزش کراس نایا پولیانا متصل می کند. این جاده با هزینه سرسام آور ۸.۶ میلیارد دلار که تقریباً سه برابر هزینه تحقیق، توسعه، استقرار و بهره برداری عملیات کاوشگرانه مریخ نورد ناسا بوده است، درست شده.

شرکت مسئول این جاده سازی المپیک، راه آهن روسیه بود که رئیس آن، ولادیمیر یاکونین، ویلایی در نزدیکی ویلای پوتین دارد. در حالی که دوستان پوتین در حال پر کردن جیب هاشان بودند، ساختمان های مربوط به المپیک به وسیله کارگران زحمتکش با شیفت های ۱۲ ساعته، با پایین ترین مزد، بدون شرایط ایمنی کار و بدون هیچ روز استراحت برای کارگران ساخته شد. طی این ساختمان سازی ۲۵ کارگر جانشان را از دست دادند.

در این مسابقه هیجان انگیز برای دیدن اینکه چه کسی میتواند بیشترین پول ها را به جیب بزند محیط زیست هم از ضربه در امان نماند و هزینه خودش را برای این المپیک پرداخت. شرکت راه آهن روسیه به بهره برداری تعدادی



دولت های غربی (همان کسانی که اساساً «آی او سی» را کنترل می کنند) خیلی سریع همجنس گرا ستیزی و ترور به کار گرفته شده توسط دولت روسیه علیه هم جنس گرایان را محکوم کردند.

رئیس جمهور آمریکا، اوباما، هم هیأتی متشکل از ورزشکاران سابق کشورش را که آشکارا هم جنس گرا بودند به سوچی فرستاد. او گفت: «هیچ شکی نیست که ما می خواهیم خیلی روشن این را بیان کنیم که ما از هیچ گونه تبعیضی حمایت نمی کنیم، از جمله تبعیض بر اساس جهت گیری جنسی».

این عمل آمریکا هیچ ربطی به معضل حقوق بشر در روسیه ندارد و بیشتر درباره خودنمایی در مقابل رقیب ژئوپولیتیک خودش یعنی روسیه است؛ مخصوصاً در مقابل کشوری که آمریکا را برای نفوذ در خاورمیانه و اروپای شرقی به چالش کشیده است.

پوتین از مدت ها پیش امیدوار بود که بازی های المپیک زمستانی قدرت روسیه را به نمایش بگذارد و تصویر روسیه را در جهان تقویت کند. با این حال در مدت بازی های المپیک زمستانی فرصتی برای ورزشکاران به وجود خواهد آمد که خود موضعی علنی در برابر ظلم و ستم وحشیانه علیه قشر اقلیت «ال جی بی تی آی» بگیرند.

تاریخ الهام بخش «جان کارلوس» و «تامی اسمیت» که مشت های گره کرده خود را به نشانه «قدرت سیاهان» در بازی های المپیک سال ۱۹۶۸ بالا بردند، مثال درخشانی است از آن چه که ممکن است انجام پذیرد.

بازی های المپیک همزمان با فراخوان فعالان «ال جی بی تی آی» روسیه نیکلای آلکسیو برای سازماندهی یک راهپیمایی دگرباشان<sup>۲۶</sup> در سوچی هست که البته برنامه هایی از طرف فعالین چپ روسیه هم به سرپیچی از ممنوعیت تظاهرات در زمان بازی های المپیک وجود دارد.

بازی های المپیک زمستانی را باید به عنوان سمبل خشونت دولت پوتین و دورویی دولت های غربی دید.

از معادنی دست زد که از لحاظ قانونی مورد سؤال اند و بر روی زمینی قرار دارند که به اجاره شرکت ساختمانی دولتی اولمپ استروی رسیده است.

در نهایت وقاحت، هزاران تن زیاله در نزدیکی منبع رودخانه مزیمتا که بیشترین مقدار آب آشامیدنی سوچی را تأمین می کند ریخته شد.

یوگنی ویتیشکوف، یک فعال محیط زیست از سازمان دیده بان محیط زیست در قفقاز شمالی، آماده ارائه یک گزارش درباره خسارت ناشی از ساخت ساختمان های منطقه المپیک سوچی بود که به جرم ساختگی «فحاشی در انظار عمومی» دستگیر و برای تمام مدت بازی ها در زندان انداخته شد.

پس از آن هم هم جنس گرا ستیزی کثیف و آشکاری قرار دارد که از سوی پوتین به جامعه تحمیل شده است. بدنام ترین آن ها قوانینی هستند که ممنوعیت تبلیغ برای «روابط غیر سنتی جنسی» را مطرح می کنند؛ چیزی که در اصل وجود افراد «ال جی بی تی آی» (LGBTI) را در روسیه غیر قانونی اعلام می کند.

این همجنس گرا ستیزی، همراه با نژادپرستی وحشیانه علیه مهاجرین، به طور پیوسته در طول دو سال گذشته بدتر شده است. ولی در مقابل این حملات دولتی، تظاهرات مردم علیه فساد رژیم پوتین در سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ رژیم را به لرزه درآورد.

پاسخ دولت روسیه به ناآرامی های توده ای، گرفتن نوک تیز حمله به سوی گروه های اقلیت آسیب پذیر و تشویق قتل عام به دست فاشیست ها بوده است.

بیشترین توجه کمیته بین المللی المپیک به این است که بازی ها با نظم و طبق برنامه اجرا شود و این که سرمایه گذاران اصل و فرع پول خویش را دریافت کنند تا این که به جنایات انجام شده به دست دولت پوتین رسیدگی شود.

این کمیته بندرت درباره فساد گسترده، تخریب روستاهای محلی، و یا قانون های ضد محیط زیست و یا ضد «ال جی بی تی آی» پوتین صحبت کرده است. ژان کلود کیلی رئیس تیم بازرسی «آی او سی»<sup>۲۵</sup> در روسیه اظهار داشت: «تا زمانی که به منشور المپیک احترام گذاشته شود ما راضی هستیم و این اهمیت دارد».

<sup>26</sup> Pride March

<sup>۲۵</sup> کمیته بین المللی المپیک

اوکراین: «اولیگارش» های میلیاردی برنده می شوند!



### فهرست

مراد شیرین

برگردان: جهانگیر سخور

آرسنی یاتسنیوک از «حزب میهن» به عنوان سرپرست کابینه موقت اعلام شده است. یاتسنیوک، متحد یولیا تیموشنکو، نخست وزیر اسبق که اخیراً پس از سه سال حبس آزاد شده است، هشدار داد که قرار است «گام های بسیار ناخوشایندی» برای جلوگیری از عدم بازپرداخت بدهی های اوکراین برداشته شود!

قرار است پارلمان فردا در مورد پذیرش یا عدم پذیرش کابینه پیشنهادی «حکومت وحدت ملی» که شامل سه وزیر از حزب فاشیستی و ضد یهودی اولیه نیانیوک موسوم به «حزب آزادی» می شود، رأی گیری کند. تیانیبوک سال ۲۰۰۴ به خاطر گفتن این جمله که «مافیای یهودی روسی» کنترل کشور را به دست گرفته است، از پارلمان اخراج شد.

در حال حاضر حزب ویتالی کلیچکو، یعنی «اتحاد دمکراتیک اوکراین برای رفم» (UDAR) که مورد حمایت «اتحاد دمکرات مسیحی» (CDU) آنگلا مرکل و «حزب مردم اروپا» (EPP) در پارلمان اروپا قرار دارد، کرسی ای برای کابینه پیشنهاد نکرده است. بنابراین طی سه تا چهار ماه آتی، متحدین تیموشنکو مناصب ریاست جمهوری، نخست وزیری و سرپرستی بانک مرکزی را اشغال خواهند کرد!

«اولیگارش» های میلیاردی روی کار می آیند

درست ۴۵ دقیقه پس از امضای معاهده با رهبران

اپوزیسیون و وزرای آلمان، فرانسه و لهستان با حضور یک نماینده از روسیه به عنوان ناظر، ویکتور یانوکویچ از «کی یف» گریخت و نیروهای سرکوبگر تحت فرمان رژیم او تمام مناصب دولتی خود و سایر ساختمان های دولت را ترک کردند. دلیل این که چه گونه رژیم چنین سریع و غیر منتظره سقوط کرد این بود که حامیان اصلی میلیاردی، به اصطلاح «اولیگارش» ها، مانند رینات اخمتوف روی کار آمدند و اکنون دیگر به پشتیبانی از اپوزیسیون می پرداختند.

بنابراین هر چند یانوکویچ پیش تر در برابر بسیاری از مطالبات اپوزیسیون سرتعظیم فرود آورده بود، اما در آن مقطع کسانی نظیر رینات اخمتوف، ثروتمندترین مرد اوکراین که دارایی اش در حدود ۱۵.۴ میلیارد دلار برآورد می شود، دستشان به اندازه کافی پُر بود. اخمتوف و همپالگی های او خواهان «صلح و ثبات» برای انباشت سرمایه خود هستند و هیچ گونه تعهدی به هیچ باند بخصوصی از سیاستمداران یا کارگزاران سیاسی نشان نمی دهند.

### بازگشت سرمایه داری

اوکراین پس از رأی مردم خود به استقلال در سال ۱۹۹۱، مسیری بس وحشیانه را به سوی بازگشت سرمایه داری پیمود. به عنوان مثال تورم اوکراین در سال ۱۹۹۳، ۴۷۳۵ درصد بود، یعنی بیش از پنج برابر تورم روسیه که به ۸۹۶ درصد می رسید. بین سال های ۱۹۹۱ تا ۹۶، رشد اقتصادی سالانه بین ۹.۷ و ۲۲.۷ درصد کاهش داشت. در نتیجه جمعیت از ۵۲ میلیون، امروز به رقم ۴۶ میلیون سقوط کرده است. حتی اکنون ۲۴.۱ درصد از جمعیت زیر خط فقر زندگی می کند.

هر چند ارقام بیکاری اخیراً بهبود داشته و اکنون در سطح ۷.۶ درصد است، کارگران از دوره سقوط شوروی، مبارزات اواسط دهه ۱۹۹۰ (از جمله برای حقوق معوقه) و «انقلاب نارنجی» سال ۲۰۰۴ به خوبی می دانند که تمامی این دگرگونی های بزرگ تاریخی اساساً گروه های مختلف سیاستمداران بورژوا را به قدرت رسانیده است. اوکراین محتاج حدوداً ۳۵ میلیارد دلار کمک در طول دو سال آتی است و تاکنون اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول و سایر سازمان ها و قدرت های امپریالیستی اعلام داشته اند که این کمک تنها پس از «اصلاحات» بیشتر نئولیبرالی از راه خواهند رسید.

رقابت میان امپریالیست ها

تیمشنکو یا سایر بلوک های بورژوازی برآورده نمی سازند. کمک اتحادیه اروپا، ایالات متحده، صندوق بین المللی پول و بانک توسعه و نوسازی اروپا هم به هیچ وجه بدیل مثنی در برابر پیشنهاد ۱۵ میلیارد دلاری روسیه نیست. «اصلاحات» مورد نظیر اتحادیه اروپا به عنوان پیش شرط امضای توافقنامه با یانوکویچ، همان کاهش نئولیبرالی هزینه های عمومی است که صندوق بین المللی پول در ازای هر گونه اعطای کمک تقاضا خواهد کرد. کاهش هزینه های عمومی ویرانگرتر از آن چیزی خواهد بود که کارگران شوروی سابق و اوکراین در دهه ۱۹۹۰ تجربه کرده اند و کارگران کشورهایمانند یونان در حال حاضر با آن دست و پنجه نرم می کنند!

کارگران اوکراین، فارغ از زبان اول یا مذهب خود، فارغ از آن که نزدیک مرز اتحادیه اروپا هستند یا روسیه، باید در مقابل دشمنان طبقاتی خود متحد شوند؛ چه اوکراینی باشند و چه متعلق به «جامعه جهانی». برای شروع، کارگران می توانند موارد زیر را مطالبه کنند:

\*اولیگارش های میلیاردی باید بدهی اوکراین را پراخت و خدمات ضروری را حفظ کنند.

\*یک کمیته کارگری به منظور بررسی این که اولیگارش ها، سیاستمداران و سایر مقامات از چه مسیری پول درآورده و در کجا آن را پنهان ساخته اند، دایر شود.

\*تشکلات مستقل کارگری برای اداره کارخانه ها، معادن، محلات، بخش بهداشت، آموزش، مسکن و تمامی دیگر خدمات اجتماعی که خانواده های طبقه کارگر بدان نیازمندند، شکل بگیرند.

\*کارگران باید برای دفاع از کارخانجات، محل کار و محلات زندگی خود در برابر نیروهای متخاصم مسلح شوند.

\*کارگران باید یک جبهه سیاسی مجزا از تمامی بلوک های اولیگارش-بورژوازی مختلف سازمان دهند.

۲۶ فوریه ۲۰۱۴

اگرچه تقریباً اکثر اخبار و گزارش ها صرفاً به رقابت میان روسیه و «غرب» اشاره می کنند، اما باید رقابت های مابین امپریالیست ها، یعنی بین امپریالیسم آلمان-اتحادیه اروپا و امپریالیسم ایالات متحده را هم به یاد داشت. ماه ژانویه، ویکتوریا نولاند، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا طی مکالمه ای تلفتی با سفیر امرکا در اوکراین که افشا شد، از آرسنی یاتسنیوک حمایت کرد. انتقاد او به اتحادیه اروپا این بود که: «فکر می کنم باید به این بجسیم و سازمان ملل را هم پشتش بیاوریم. گور پدر اتحادیه اروپا». او همین طور گفت «فکر کنم یاتس [آرسنی یاتسن-یوک] تجربه اقتصادی و حکمرانی دارد».

هرچند این نشانگر شکاف بزرگی بین امپریالیست ها نیست، اما به هر حال پدیده ای است که از زمان اتمام جنگ سرد هر از چندگاهی ظاهر می شود. در حال حاضر برگزیده ایالات متحده ظاهراً دست بالا را دارد و «کلیچکو»ی دست پرورده آلمان باید برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۵ مه یا انتخابات پارلمانی چهار ماه دیگر صبر کند. باید ببینیم «آدم» چه کسی جایزه بزرگ را خواهد بُرد!

### جبهه سوم کارگران



طغیان فعلی اوکراین به مرگ بالغ بر ۱۰۰ نفر و شمار بیشتری مجروح انجامیده است. آن چه سیر رویدادها را تراژیک تر می کند، این است که طبقه کارگر فاقد حضور مستقل و سازمان یافته در این جنبش بوده است. در واقع این حزب فاشیستی و یهودی ستیز «آزادی» و حتی سازمان های به مراتب راست تر مانند گروه نئونازی دیمپتری یاروش موسوم به «جناح راست» ( Pravy Sektor) هستند که مشغول نزاع با پلیس ضد شورش و سایر نیروهای مسلح دولت بوده اند.

واضح است که منافع کارگران اوکراین را بلوک یانوکویچ،

## سخنرانی رفیق نجیب روشن در سایت آزادی افغان

### فهرست

**فایل صوتی** در جلسه مؤرخ دوم مارچ ۲۰۱۴ «احیای مارکسیستی»

درود به همه ای رفقای عزیز!

با اجازه رئیس جلسه و با سپاس از رفیق مازیار عزیز که زمینه برای صحبت امشب را فراهم ساختند.

جای شک نیست که با فروپاشی اتحاد شوروی، همه ای احزاب کمونیستی و کارگری به شمول جنبش ها و سازمان های آزادی بخش ملی و دموکراتیک در جهان، آسیب های فراوانی دیدند و در سطح جهان توازن قوا را به نفع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی تغییر داد، ولی باور دارم هیچ کشوری به پیمانۀ افغانستان صدمه و آسیب ندیده است و تا امروز که قریب به دو و نیم دهه از آن رویداد ها می گذرد، افغانستان همچنان در آتش ناشی از رقابت های دو ابر قدرت پیشین، می سوزد.

علاوه از نهادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان که بیرحمانه طی چهل سال اخیر یکی پی هم نابوده شدند و این روال همچنان ادامه دارد، یکی هم فروپاشی نهضت آزادیخواهانه، ترقیخواهانه و روشنفکرانه ایست که طی یک قرن در کشور ریشه دوانیده بود و «ح.د.خ.ا»، یک بخش از آن را تشکیل می داد. هیچ حزب سیاسی در منطقه و حتی در جهان وجود ندارد که نظیر «ح.د.خ.ا» به کلی از صحنۀ حیات سیاسی محو و ناپدید شده باشد.

هدف از صحبت امشب ام، آشنایی حداقل شما رفقای عزیز با اوضاع درونی حلقات پراکنده ای چپ دیروز افغانستان و پیدم های آن جنگ تمام عیار ارتجاع داخلی، منطوقی و جهانی علیه حزبیت که، بیش از ۳۲ هزار از اعضای خود را در جریان جنگ اعلان نشده ای امپریالیسم علیه افغانستان، از دست داده است.

شاید برای بسیاری از احزاب و سازمان های چپ دیروز خاصاً کشورهای منطقه، این سؤال مطرح باشد که، آن حزبی که روزگاری میزبان و پناهگاه یک تعداد انقلابیون منطقه در قلب آسیا بود، به چه سرنوشتی دچار شد و چرا هیچ نامی از آن برده نمی شود؟! چرا همه احزاب منطقه با وصفی که صدمات سختی ناشی از فروپاشی شوروی را متحمل شدند، ولی توانستند بار دیگر به پا بایستند و مجدداً وارد حیات سیاسی کشورهای خویش گردند، اما برعکس

«ح.د.خ.ا» که بزرگترین حزب سیاسی در افغانستان شمرده می شد، برای ابد از صحنه ای سیاست محو و نابود گردید؟!!

گرچه در زمان قید شده (نیم ساعت)، من به همه ای مسایل دیروز و امروز پرداخته نمی توانم، اما کوشش خواهم کرد بسیار کوتاه و موجز، به مبهم ترین و کلی ترین مسایل چپ دیروز و عوامل اصلی سقوط آن و انحطاط فکری کنونی ای که در میان رهبران و «بازمانده» های آن حزب، امروز حاکم است، بحث فشرده ای داشته باشم و بعد در فرجام، این سؤال را در برابر شما رفقای عزیز قرار دهم که: برای «احیای مارکسیستی» در افغانستان، چه راه های حلی را می توان سراغ کرد؟!!

رفقای عزیز!

«ح.د.خ.ا»، ۴۹ سال قبل در شرایطی به مبارزات سیاسی خود آغاز کرد که ۹۶ درصد مردم از سواد بهره نداشتند و در فقر و تنگدستی به سر می بردند. دهقانان تهی دست و بی زمین که هشتاد درصد مردم بودند و مسأله تأمین آب یکی از معضلات همیشگی آنان را تشکیل می داد، در چهارچوب نظام استبدادی سلطنتی که از منافع فئودال های بزرگ، متنفذین محلی و روحانیون دفاع می کرد، زندگی پُر مشقتی را سپری می کردند.

در شهرهای بزرگ، تازه بعضی تأسیسات صنعت سبک به وجود آمده، ولی طبقۀ کارگر به مثابه یک طبقه ای متشکل و آگاه، هنوز عرض وجود نکرده و کوپراتیف های دهاقین وجود نداشتند. لذا اولین حزب زحمتکشان افغانستان (ح.د.خ.ا)، نه در وجود دهقانان و کارگران، بلکه بالآخر حرکت یک گروه کوچک روشنفکران ای که اکثراً شهر نشین و مرفه حال بودند، تشکیل شد.

بنابر تفکرات و سلیقه های شخصی رهبران و مؤسسين حزب، که ریشه در پایگاه اجتماعی شان (روشنفکران) داشتند، حزب را در اولین سال های بعد از تأسیس به سوی انشعابات بُردند. چنین ترکیب نامتجانس رهبران که علاوه از منشأ اجتماعی، به دلیل کم اعتقادی و کم آگاهی اکثر آن ها از «مارکسیسم» نیز بود، تا زمان انحلال آن، جزو کرکتر و هویت آن ها باقی ماند و هرگز تغییر نکرد!

با توجه به آن چه عرض کردم، به خوبی ملاحظه می شود که اولین دلیل شکست چپ افغانستان، فقدان طبقات زحمتکش و انقلابی در صفوف حزب، خاصاً در حلقۀ رهبری آن بود. از همین سبب «کیش شخصیت» که به



نمودن اسناد اساسی (برنامه و اساسنامه) مصوب کنگره اول حزب سرچشمه می گرفت. حزب برای یک دوره بسیار کوتاهی، متعهد به اسناد مصوب در کنگره اول که موافق با ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افغانستان بود، باقی ماند، ولی بعد از انشعاب های مکرر و خاصاً بعد از وحدت تحمیلی جناح ها از جانب شوروی و به طور اخص بعد از احراز قدرت در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، کاملاً به فراموشی سپرده شد.

تحمیل قدرت بر حزب که داستانش طولانیست، در حقیقت جز سناریویی بود برای نه تنها از هم پاشی ح.د.خ.ا، بلکه برای کشاندن پای شوروی به داخل افغانستان، که بعد از فروپاشی شوروی وسیعاً در مطبوعات غرب انعکاس یافت و استخبارات امریکا «سیا» اعتراف کرد که سناریوی چگونگی کشاندن شوروی به افغانستان را، حتی در دوران قبل از احراز قدرت سیاسی توسط «ح.د.خ.»، از صحنه ای رئیس جمهور وقت (جیمی کارتر) به دست آورده بود!

به قدرت رسیدن بی موقع حزب از یک سو و اصلاحات شتابنده ای افراطیون چپ در داخل حزب، خاصاً در عرصه اصلاحات ارضی، محور بیسوادی و مبارزه علیه بعضی عنعنات و عادات پسندیده مردم، زمینه را برای مداخله ای خارجی و جنگ داخلی در کشور آماده ساخت.

شعارهای سوسیالیستی و طرح «دیکتاتوری پرولتاریا» (شکل افغانی) که همانا بکارگیری نظامیان در تحولات سیاسی، برای کشورهایی که هنوز فاقد پرولتاریای صنعتی اند، افغانستان را به سوی فاجعه بزرگی سوق داد، که متأسفانه شوروی نتوانست و یا نخواست جلوگیری را در موقع لازم بگیرد. کارمندان ارشد حزب کمونیست اتحاد شوروی، افغانستان را «لابراتوار انقلاب» می نامیدند و لذا با هر نوع به اصطلاح نو آوری و ابتکار احزاب دوست، که با مارکسیسم مغایرت ریشوی داشتند، سر سازش شور می دادند.

طرح تئوری «راه رشد غیر سرمایه داری» برای احزاب طبقه کارگر کشورهای جهان سوم و از جمله «ح.د.خ.ا»، متأسفانه انحراف بزرگی دیگری بود که در دوران موجودیت اتحاد شوروی، اکثر احزاب من جمله چپ افغانستان را برای حدود نیم قرن، نه تنها از جاده اصلی مبارزه برون و بیجهت مصروف ساخت، بلکه تشویق کرد و زمینه شد، تا کشورهای نظیر افغانستان، با وصف فقدان طبقه کارگر، شعارهای سوسیالیستی سر بدهند و دست به اصلاحات کمونیستی بزنند.

دلیل فقدان «دموکراسی درون حزب»، به وجود آمده بود و می توان آن را دومین عامل شکست حزب تلقی کرد، ح.د.خ.ا را چون موربانه حزب از درون پوسید و به کام مرگ کشانید.

ح.د.خ.ا در تمام دوران حیات خود، فقط دو کنگره دایر کرد: کنگره اول برای ایجاد، و کنگره دوم برای انحلال! لذا مقامات حزب که هیچ گاه انتخابی نشدند، بنابر نقش پیامبرگونه ای شخصیت های طراز اول حزب، منجر به آن شد، تا صفوف به اطاعت کورکورانه از مقامات بالا ادامه دهند و زمینه های انحراف تا سطح خیانت و معامله را در آینده به وجود آورند.

کاستی بزرگ دیگر چپ دیروز افغانستان، مسأله اعتقادی بود. ح.د.خ.ا، در تمام سال های موجودیت (از ظهور تا زوال)، نتوانست بنابر همان ترکیب روشنفکری و ساختار جامعه سنتی افغانستان، خود را یک «حزب کمونیست» بنامد. نه تنها اعضا در پایین از برچسپ واژه ای «کمونیست» وحشت داشتند، بلکه در سطوح رهبری نیز، این واژه همیشه نا مأنوس بوده و حرام جلوه داده می شد.

هر زمانیکه ژورنالستان خارجی از رهبران حزب می پرسیدند که آیا ح.د.خ.ا یک حزب کمونیست است، جواب رهبران «ما» همیشه منفی بوده است، از همین لحاظ حزب از زمان ایجاد تا انحلال، در رابطه با بیان جایگاه سیاسی و هویت اصلی اش، همیشه با ترس و کتمان همراه بوده است. این ترس و کتمان، خود ضعف اعتقادی را نشان می داد، که از زمان سقوط تا امروز، در عمل ثابت گردیده است.

از آن جایی که ح.د.خ.ا یک حزب روشنفکری بود و نتوانست به مرور ایام صفوف خود را رنگ کارگری بدهد و در رهبری اش زحمتکشان و انقلابیون واقعی را بکشاند، آن گونه که قبلاً اشاره کردم، به زودی درگیر بحران های فکری و تشکیلاتی تا سطح انشعابات شد، که اکثر بنابر سلیقه های شخصی و مقام طلبی رهبران، بر حزب تحمیل گشتند.

لذا فقدان زحمتکشان در رهبری حزب از یک سو، تقلید و کاپی کاری از حزب کمونیست شوروی و احزاب اقماری اش از جانب دیگر، پایه ای مردمی حزب را بیشتر زیر سؤال بُرد و نقش رهبری کننده اش را در جامعه ضعیف ساخت.

اساس و بنیاد انحرافات یا لغزش ها در حزب، از زیرپا

دهند، ولی زمانی که به لبه پرتگاه سقوط رسیدند، الترناتیف یا جناح مخالف به رهبری ببرک کارمل را، نه تنها به قدرت رسانیدند، بلکه خود نیز در کشور حضور نظامی یافتند.

به همین گونه بعداً در سال هایی که هنوز از «مصالحه ملی» و تسلیمی قدرت به مجاهدین خبری نبود، شوروی روابط گرم و مخفی را با جنگ سالار احمد شاه مسعود تا سرحد آتش بس به وجود آورد و بعد هم در مراحل بعدی، زمانی که مذاکرات گویا صلح افغانستان در ژنیو به فیصله رسیده و نجیب الله هنوز سقوط نکرده بود، موصوف را به یاری گروهی از رهبران و نظامیان وابسته به ح.د.خ.ا، داخل کابل نموده و قدرت را به او تسلیم کردند!

پدیده ای دیگری که جامعه افغانستان را در دوران اقتدار ح.د.خ.ا درگیر بحرانها بیشتر سیاسی کرد، مسأله تک حزبی و قدغن ساختن سیستم چند حزبی در جامعه بود، آن چه در شوروی و احزاب اروپای شرقی معمول بود.

تحویل سیستم یک حزبی در دوران حاکمیت ح.د.خ.ا باعث شد، تا مخالفین نه تنها احزاب شان را در خارج از قلمرو افغانستان تشکیل دهند، بلکه سبب شد تا آن احزاب مستقیماً تحت نظر و سرپرستی سازمان های استخباراتی همان کشورهای میزبان عمل کنند، که متأسفانه تا امروز این احزاب به گونه های مختلفی از جانب همان شبکه ها هدایت و رهبری می شوند و روز تا روز به اختلافات و مشکلات درون جامعه افغانستان می افزایند.

رفقای عزیز!

این بود شمه ای از مطالبی که می خواستم به صورت بسیار موجز، در رابطه با چپ دیروز افغانستان (ح.د.خ.ا) خدمت شما رفقا ارائه کنم.

و حالا می آیم به «احیای مارکسیستی» و چهار مؤلفه ای که در پایش به حیث یک برنامه، به رسم تأیید چندی قبل صحه گذاشتیم:

من چهار مؤلفه را به مثابه یک برنامه بین المللی برای احیای مارکسیسم، نه تنها پشتیبانی می کنم، بلکه پیشنهادهای نیز در جهت گسترش ساحه فعالیت و جهانی شدن آن دارم. به باور من، «احیای مارکسیستی» باید بیشتر رنگ جهانی یابد و انترناسیونالیزه شود.

ما بدون یک اتحاد مارکسیستی در برابر اتحاد ها خاصناً اتحاد امپریالیستی کنونی که آرام آرام به مراحل خطرناکی

به قدرت رسیدن زود هنگام ح.د.خ.ا و بعد هم دادن شعارهای سوسیالیستی و اصلاحات شتابنده ای دوران اول حاکمیت، که در حقیقت منشأ تمام بدبختی های چهل سال اخیر در افغانستان است، ناشی از همان تئوری «راه رشد غیر سرمایاداری» بوده است، زیرا در پرتو همان تئوری، احزاب کمونیستی کشورهای نظیر افغانستان که هنوز فاقد صنعت بزرگ بودند و طبقه کارگر متشکل و آگاه نداشتند، می توانستند در صورت به دست آوردن قدرت سیاسی، بدون راه رشد سرمایه داری، بعد از یک مرحله کوتاه «ملی - دموکراتیک»، وارد نظام سوسیالیستی شوند.

انحراف بزرگ دیگر در درون چپ دیروز افغانستان، سلب آزادی و وابستگی در حد مبالغه به حزب کمونیست شوروی و سوء استفاده از واژه «انترناسیونالیسم پرولتاری» و اعتقاد و باور در حد افراط گونه به «سویتیسیم» (شوروی دوستی) بود.

مداخله های از حد گذشته ای شوروی در امور داخلی احزاب گویا «برادر»، پدیده ای فاجعه باری دیگری بود که چپ افغانستان بیشتر از هر حزب دیگر از آن آسیب دیده است. ما متأسفانه شاهد آن بوده ایم که مشاورین ارشد حزب کمونیست شوروی، با هر یکی از طرفین درگیر در درون حزب، برخوردهای جداگانه، مخفی و متفاوتی داشته اند و هیچ گاهی با یک قاطعیت و دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی برخورد نکرده اند. این مداخله ها در دوران حضور شوروی در افغانستان تا آن جا صدمه ساز بودند، که نمی توان حد و مرز اش را این جا بیان کرد!

چپی های افغانستان، امروز بهتر از دیروز می دانند که شوروی در تمام بازی های درون حزب و انشعاب سازی ها، نه تنها نقش بازیگر اصلی را داشته اند، بلکه در بسا حالات مانع تحولات و انکشافات مثبت نیز شده اند.

یکی از پدیده های سخت انحرافی دوران شوروی، استخباراتی ساختن احزاب کمونیست بود. شوروی در درون احزاب سیاسی، همیشه بسان سازمان های استخباراتی، به کارهای مخفی، اپراتیفی و ساختن آلترناتیف ها در درون احزاب مصروف بود. آن ها همیشه در فکر آن بودند که اگر یک وریانت شکست بخورد، الترناتیفی دیگری را عرضه کنند، ولی هیچ گاهی بدون نقش و تأثیر در مسایل بین الملل نباشند! چنان چه در دوران حاکمیت های نور محمد تره کی و حفیظ الله امین، با این که می توانستند جلوی اشتباهات را به موقع بگیرند، اما به آن ها اجازه دادند تا به اصلاحات افراطی شان ادامه

## اطلاعیه ۱:

دعوت به همکاری مارکسیست های انقلابی با پروژه بین-المللی «احیای مارکسیستی»

### فهرست

امروز در شرایطی که سرمایه داری جهانی به بدترین بحران در تمامی وجوه خود- چه ایدئولوژیک و چه اقتصادی و اجتماعی- درگلیته، و به دنبال آن اعتراضات ژرفی علیه این وضع موجود در مقیاس جهانی به راه افتاده است، در شرایطی که وضعیت عینی برای یک انقلاب اجتماعی به دست طبقه کارگر جهانی مهیاست، شاهدیم که چگونه به دلیل نبود رهبری انقلابی، این وضعیت در تحلیل نهایی به سمت حفظ و نجات نظام سرمایه داری منحرف می شود.

این وضعیت بیش و پیش از هر چیز بی اعتبار بودن تمامی جریاناتی را نشان می دهد که با پدک کشیدن پسوند های «مارکسیست» و «سوسیالیست» در چنین بزنگاه هایی غایب هستند و بعضاً حتی خود به مانی در برابر جنبش انقلابی طبقه کارگر مبدل گردیده اند. بنابراین امروز بیش از هر زمان دیگری وظیفه تمامی مارکسیست های انقلابی، «احیای مارکسیزم» است، یعنی نجات دادن آن از زیر آوار انحرافات بسیاری که بر سینه آن سنگینی می کند.

ما در ابتدا موظفیم که وجه تمایز خود را با تمامی جریان های خرده بورژوازی رادیکال، استالینیست، مائوئیست، چریکی، سوسیالیست تخیلی، و دیگر انحرافات بی شمار موجود در درون جنبش سوسیالیستی نشان دهیم، آلترناتیوی واقعی برای نسل جوان در سطح بین المللی ارائه کنیم، و از تشدید بحران موجود (بحران اعتبار سوسیالیزم) با راه اندازی «پروژه» های بی اساس و غیر مارکسیستی و خرده کاری، بپرهیزیم. هدف ما در واقع، در راستای دخالتگری در جنبش کارگری و تدارک انقلاب آتی، بازگشت به نظریات خود کارل مارکس است.

برای انجام این وظیفه، تمامی رفقای سوسیالیستی که با ۴ مؤلفه عمومی زیر توافق داشته باشند، به همکاری با پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی» \* دعوت می شوند که «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» نیز بخشی از آن است:

مؤلفه اول: سوسیالیزم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایدئولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته

می رسد و خبر از جنگ و تقابل های نوی در سطح قدرت ها را می دهد، نمی توانیم به تنهایی موفق به احیای مارکسیسم شویم.

«ما» باید دست به ابتکارات تازه، خلاق و تحرک دهنده بزیم. «ما» باید به خوابزدگی و یأس حاکم بر صفوف زحمتکشان خاصاً احزاب کمونیستی و کارگری، که اینک وارد دهه سوم بعد از رویداد های دهه ای «نود» در شوروی وقت می شود، نقطه فرجام بگذرانیم و به این سؤال که مارکسیسم نمرده و سوسیالیسم صرف یک رؤیا نیست، بلکه واقعیت و آینده ای جهان است، پاسخ های قناعت دهنده، علمی و عملی بدهیم!

رفقای عزیز!

در یکی از صحبت های که با مازیار عزیز داشتیم، من به این مسأله اشاره و تأکید کردم که: رفقا، به دو لحاظ و یا مناسبت، «ما» افغان ها حقی بالای شما داریم، تا فریاد خاموش زحمتکشان افغانستان را به گوش سایر همزبانان و زحمتکشان جهان برسانید: یکی که در یک سنگر واحد سیاسی و اندیشوی قرار داریم، و دو که، همسایه و همزبان بوده و ریشه های مشترک تاریخی و فرهنگی داریم!

لذا پیشنهاد می کنم تا رفقا برای همبستگی رزمجویانه با زحمتکشان افغانستان و خاصاً آن عده از چپی های دیروز افغانستان که هنوز معتقد ولی پراکنده و بدون یک سازمان سیاسی اند، تعهداتی رفیقانه ای را بسپارند و «ما» را در مقاطع مختلفی یاری و مدد رسانند!

در فرجام سخن، امیدوارم حرکت نو «احیای مارکسیستی»، در آینده ای نزدیک به یک جنبش و حرکت جهانی مبدل شود و ما رفقای افغانی نیز بتوانیم سهمی کوچکی در آن داشته باشیم! باید احیای مارکسیستی را به مثابه قدم نو و مؤثری در راه «انترسیونالیسم پرولتری» و دوستی خلق های جهان در قرن ۲۱ مبدل ساخته و به آن رنگ و نفس تازه بدهیم!

ما پیروز می شویم!

«مارکسیسم» یک واقعیت علمی است و «سوسیالیسم» آینده ای بشر است!

برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیزم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، بدون رعایت و اجرای دموکراسی ای به مراتب عالی تر از دموکراسی صوری بورژوازی، عملی نیست. یعنی دموکراسی سیاسی، ادغام با دموکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دموکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای محدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیزم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دموکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دموکراسی بورژوازی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دموکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

مؤلفه چهارم: سوسیالیزم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

مرداد ۱۳۹۲

برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیزم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می کند و پویا است. سوسیالیزم مارکسیستی متکی بر برنامه ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه داری است. سوسیالیزم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده های تحت ستم به جامعه شان آغاز و برنامه ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می کند. سوسیالیزم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرماسیون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محور قانون ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فرآورده های کار می دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دموکراتیک و از سوی مردم است).

مؤلفه دوم: سوسیالیزم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می گیرد. «نخبگان» و «نتورسین» های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی شناسد. نخبه گرایی را محکوم می کند. روشنفکرانی که گمان می کنند می توانند به جای توده های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا کنند، بدون آن که خود آموزش ببینند، مردود می شمارد. مارکسیزم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود-رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می گوید «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیزم به خلاقیت فردی کارگران و تمام جامعه احترام می گذارد. سوسیالیزم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می داند، نه اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیزم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیزم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن ها هستند و نه ناجیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می دانند.

مؤلفه سوم: سوسیالیزم مارکسیستی کاملاً دموکراتیک است. به تشکل های مستقل کارگری و حقوق دموکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر

بررسی تاریخی روحانیت شیعه

بخش سوم



فهرست

۴

ولی برای حکومت مرکزی، روحانیت دشمنی به مراتب نیرومند تر و چیره دست تر از حکام محلی و نیول داران بود چون که آن ها علاوه بر قدرت حکام (که در هر تعارض با قدرت مرکزی در کنار خود داشتند) دستگاه تولید ایدئولوژی دولت یعنی یکی از مهم ترین ارکان دولت را (درواقع رکن اساسی دولت صفوی را) در کنترل کامل داشتند و نفوذ زیادی بر روی سایر ارکان های دولتی نیز کسب کرده بودند و از سوی دیگر از تشکیلات متمرکز و منسجم تری نسبت به حکام و اشراف محلی برخوردار بودند.

بنابراین، از این پس مسأله جدا کردن دولت از مذهب و کوتاه کردن دست ملایان از امور سیاسی، مسأله سیاسی هر دولتی بود که می خواست خود را تحکیم کرده و دست به اصلاحاتی چند بزند (به این مسأله بر خواهیم گشت).

دستگاه تولید ایدئولوژی ارتجاعی ترین بخش هر دولت طبقاتی است و ایدئولوگ های طبقه حاکم قاعدتاً مرتجع ترین افراد آن طبقه هستند چون که وظیفه آنان این است که تمام کتافات و فجایع جامعه را نه تنها توجیه، بلکه تقدیس کنند. در هر جامعه پویا (جامعه طبقاتی پویا البته) دستگاه تولید ایدئولوژی باید تابع حکومت باشد؛ زیرا دولت طبقاتی استثمارگر نیز گاه گاه نیاز به حرکت اصلاحی و تاحدودی روبین جامعه از کتافات دارد آن هم کتافاتی که تقدیس آن ها وظیفه دستگاه ایدئولوژی است. بنابراین اگر دستگاه تولید ایدئولوژی تابع حکومت نباشد، آن وقت سد عظیم محافظه کاری در قبال همان اصلاحات محدودی که لازم و

گریز ناپذیر گشته اند به وجود می آید. فراموش نکنیم که در قرون وسطی چه دانشمندان و اندیشه گران ارزشمندی که توسط کشیشان در آتش سوخته نشدند و اکتشافات درخشان و ثمرات ذیقیمت تحقیقتشان کفر و زندقه محسوب نشد حال آن که نتایج کارهای آن ها نه فقط برای پیشرفت بلکه حتی برای تحولاتی که خود طبقه بورژوا به آن ها نیاز مبرم داشت ضرورت نام داشتند. این مشکل تنها با کوتاه کردن کامل دست روحانیون از دولت حل گردید. ماهیت دستگاه تولید ایدئولوژی این است که دیرتر از سایر تشکیلات طبقاتی، خود را با تحولات اجتماعی وفق می دهد (یا در برخی شرایط ویژه مانند ایران هرگز نمی دهد) و کوتاه کردن کامل دستان آن از دولت همواره اولین شرط تحول اجتماعی بوده است (که در برخی شرایط ویژه مانند ایران انجام آن کاری صعب بود که هیچ گاه به طور کامل انجام نگرفت). دیدیم که در ایران روحانیون نه تنها تبدیل به یک قشر اجتماعی وسیع و قدرتمند گشته بود، بلکه با یافتن جایگاهی برای خود در شکاف میان بلوک حاکم و قدرت های محلی استقلال نسبتاً کاملی از بوروکراسی سیاسی - نظامی دولتی به دست آورده بود. پس تبدیل به یک پایگاه بسیار نیرومند ارتجاع در کشور گشت که کلیه نیروهای ارتجاعی هنگام نیاز، به آن تشبث می جستند. در این جا عملکرد دستگاه تولید ایدئولوژی تنها و حتی اساساً توجیه و تقدیس منافع اجتماعی حاکمیت موجود نیست، بلکه تقدیس منافع اجتماعی ویژه «روحانیت» در بلوک حاکم، وظیفه «مهمتر» آن می گردد چون که جزئی است که از کل استقلال یافته است و بنابراین از دیگاه خویش تمام کل گشته است و یا لاقول مهمترین قسمت آن (چه کسی مهمتر از خویش!) چون ارتباط اجتماعی اش بریده گشته است و آن قدر شعور اجتماعی نیز در آن نهفته نیست که آن ارتباطی را که در سطح اقتصادی و سیاسی گسسته شده لاقول در سطح فکری باز برقرار سازد. از همین جا واضح می شود که برخورد شدید میان این قشر و بوروکراسی دولتی برخوردی که لازمه تحول ضروری اجتماعی است امری اجتناب ناپذیر می گردد. روحانیت شیعه برای دفاع از موقعیت و استقلال خود در مقابل حکومت مرکزی و قدرت های محلی دائم در فکر مستحکم تر کردن پایگاه خویش بود؛ ولی قدرت مستقل روحانیت در تحلیل نهایی بنا به یک عامل اساسی کاهش می یافت و آن هم این است که ایدئولوژی تا چه حد توده را در چنگال می داشت. آن ها خواستار تسلط مطلق و بی چون و چرای ایدئولوژی شیعه بر افکار عامه بودند. به این دلیل بود که دیوانه وار و با تمام قوا به تعصبات مذهبی دامن می زدند و برای اشاعه آن در جان و روح مردم شگردهای تبلیغاتی غریبی اختراع

صورتی تامطبوع و سیبیل های از بناگوش در رفته بودند و بنام فراش های مخصوص در خدمت خود نگاه می داشتند و کاردی به کمر زده بودند، دور او را احاطه کرده و با سلام و صلوات آقا را مشایعت می نمودند و مردم را به تعظیم و تکریم آقا مجبور می کردند. این فراش ها قوه مجریه آقا بودند و هر روز به عناوین مختلفی دامی برای دوشیدن مردم می گسترده و از پول های به دست آمده سهمی برای خود بر می داشتند و کسی جرأت اعتراض نداشت و اعتراض به امام جمعه حکم اعتراض و بی احترامی به خدا و پیغمبر بود. مردم بیچاره ناگزیر بودند دستی را که باید ببرند، از ترس ببوسند» (تاریخ انقلاب مشروعی ایران، ص ۹۹)

در واقع فشار یوغ روحانیت شیعه بر دوش مردم به خودی خود نه تنها از فشار دستگاه سرکوب دولتی کمتر نبود بلکه از بسیاری جهات فجیع تر بود. به همین دلیل است که قیام و جنبش های آزادیخواهانه در ایران از دوره صفویه به بعد در بسیاری موارد صرفاً خصلت قیام علیه روحانیت شیعه (جمود فکری و تعصب افراطی آن از یک سو و ظلم و ستم آن از سوی دیگر) را داشته است. از جنبش نقطویان در دوره صفویه تا جنبش شیخیه و بابیه در عصر قاجاریه، و بعد پاکدینی احمد کسروی، و غیره.

نهضت های مذهبی برای اصلاح تشیع وطنی هیچ کدام کوچکترین تأثیری بر روحانیت شیعه نگذارد. نرود میخ آهنین بر سنگ، و همین خود بهترین دلیل است بر آن که این قشر متحجر اصلاح پذیر نیست و قابلیت انعطاف یافتن و مطلق شدن با شرایط روز را بالکل از دست داده است.

صادق - شهریور ۶۱

ادامه دارد

کرده بودند که باعث اعجاب جهانیان گشته بود. مثلاً مذهب شیعه یکی از مذاهب نادری است که برای کلیه اعمال آدمی (خوابیدن، نشستن، راه رفتن، نفس کشیدن، معاشرت کردن، نگاه کردن، ادرار کردن و غیره و غیره) دستوران مذهبی معین کرده است و انسان شیعه قبل از هر عملی حتی عمل بسیار جزئی باید به مکتب برگردد و آن را مطابق احکام اجرا کند که اگر نکند آن وقت مذهب خودش آن چنان مجازات هایی در آخرت و دنیا پیش بینی کرده است که بعضی اوقات حتی تصورش مو به تن آدمی راست می کند و در امر فجیع به قدری افراط شده که حالت واقعاً فکاهی به خود گرفته است. خواننده محترم اگر فرصت زیادی دارد می تواند به کتاب «حلیته متقین» به قلم علامه مجلسی رجوع کند و نمونه ای از این تراژدی خنده آور را مطالعه کند. به این ترتیب است که مذهب تشیع تبدیل به مکتب اسارت بی چون و چرای فرد و حتی در امور زندگانی روزمره گشت. دامن زدن به محیر العقول ترین تعصبات و واپس مانده ترین و فجیع ترین شکل تحمیق مردم و پایین نگاه داشتن سطح افکار عمومی، در سطح این ایدئولوژی واپس مانده، ضرورت گریزناپذیر این سلطه بود. می بایست هر چیزی که با افکار مردم سر و کار دارد (مخصوصاً کلیه فعالیت های فرهنگی و اجتماعی) زیر سلطه مطلق این ایدئولوژی و آداب و رسوم حیوانی آن باشد.

به همین دلیل بود که روحانیت شیعه با هر قدمی که این سلطه ایدئولوژیک را کمی به خطر می انداخت شدیداً و وحشیانه مقابله می کرد. به عنوان مثال تاسیس دارالفنون را کفر مطلق می دانستند و بانی آن را تکفیر می کردند و البته این سرکوب ایدئولوژیک با فجیع ترین اشکال سرکوب فیزیکی همراه بود که شرح آن تا آن جا که به دستگاه سرکوب دولتی و روش های آن مربوط می شود قبلاً داده شده، ولی ملاهای شیعه ایران به دستگاه سرکوب دولتی هرگز اکتفا نمی کردند و دسته های قمه کش و قداره بند و چماقداری را به صورت شبکه ای سراسری (و یا پیشمرگان این و آن امام جمعه) سازمان داده و آن ها را پشتوانه سرکوب ایدئولوژیک از یک سو و تعدی و تکدی و باجگیری و اخاذی از مردم را از سوی دیگر قرار می دادند. البته مخارج بی حساب کتاب این چاقو کشان هم می بایست از همان منبع های اخاذی و تکدی خصوصی حضرات چاقو کش تحت حمایت از امام تأمین می گردید.

برای نمونه ملک زاده در کتاب خود در باره مشروطیت می نویسد: «امام جمعه اصفهان در حدود پانصد نفر اوباش که هر یک سابقه ننگینی داشتند و دارای هیكلی مهیب و

## مذهب در شوروی (بخش دوم)

### فهرست

#### ترجمه آرام نوبخت

در عوض کلیسا با اشتیاق به خدمت بوروکراسی استالینیستی آمد. پیام زیر را سرگیوس به مناسب ۲۵مین سالگرد انقلاب اکتبر (نوامبر ۱۹۴۲) به استالین فرستاد که خود گواه همه چیز است:

«در این ۲۵مین سالگرد جمهوری شوراهای، به نام روحانیت ما و تمامی پیروان کلیسای ارتودوکس روسیه، فرزندان با ایمان میهن ما، من صمیمانه و با تقوا، به شخص شما رهبر برگزیده خداوند، رهبر ارتش و نیروهای فرهنگی مان که ما را به سوی پیروزی بر تهاجم بربرمنشانه، به سوی رستگاری میهمان در صلح، به سوی آینده ای درخشان برای تمامی مردمان هدایت می کند، درود می فرستم. باشد که خداوند با اعطای موفقیت و افتخار، دستاوردهای متهورانه شما برای سرزمینمان را برکت دهد.»

پیام های مشابه دیگری در این مراسم و سایر مناسبت ها از سوی تمامی مراجع عظام کلیسای ارتودوکس ارسال شد. جنگ در واقع با خود چیزی نه بیشتر و نه کم تر از الحاق کلیسای ارتودوکس روسیه به دستگاه بوروکراسی استالینیستی همراه با تمامی امتیازاتی که دربرگیرنده آن است به بار آورد. این امتیازات را می توان از کمک های اعطایی مراجع عظام کلیسا به توان نظامی شوروی مطابق با آن چه در روزنامه ها به چاپ رسیده است، درک کرد. به عنوان مثال، در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۴۲، الکساندر الکساندروویچ تروئیتسکی، کشیش ناحیه چوبینو، به استالین می نویسد که تاکنون ۳۰ هزار روبل متقبل شده است که «از پس اندازهای شخص من» برای دفاع ملی کنار گذاشته شده است. او اظهار می دارد که: «تصمیم گرفته ام که از پس انداز شخصی خود یک هواپیما برای ارتش سرخ خریداری کنم و من برای این کار سترگ مجموعاً مبلغ یک صد هزار روبل ارسال می کنم. من تاکنون پنجاه هزار روبل از آن را به بانک دولتی پرداخته ام و پنجاه هزار روبل باقی مانده را در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۴۳ حواله خواهم کرد». لازم به ذکر است که الکساندر الکساندروویچ تروئیتسکی یک روحانی عالی رتبه نیست، بلکه صرفاً کشیش یک شعبه کلیسایی است. این هم باید یادآوری شود که متوسط حقوق ماهیانه یک کارگر شوروی، در شرف جنگ، تنها ۳۰۰ روبل بود. به بیان دیگر این کشیش قادر به جمع آوری پس اندازی بوده است که او را قادر می سازد تا معادل کل درآمد یک کارگر طی بیش از هشت سال را به دولت ببخشد. چرا درآمد یک کشیش یک حوزه کلیسایی باید این مقدار باشد؟!

فقط همین یک نمونه نیست. نمونه های بسیار دیگری از اعطای مبالغ عظیم از سوی اعضای نسبتاً رده پایین سلسله

لازم به ذکر است که حتی در این دوره از آزار و اذیت های مسلم مذهبی- یعنی نخستین دوره پس از انقلاب- سرپرست متعلق کلیسای ارتودوکس، پاتریارک سرگیوس، طی یک مصاحبه نمایشی مهندسی شده با خبرنگاران خارجی فرصت آن را یافت تا اعلام کند که: «آزار و اذیت پیروان ادیان هرگز در اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشته و ندارد». در واقع کلیسای ارتودوکس مایل بود تا به همان شکل به دستگاه بوروکراسی استالینیستی خدمت کند که سابقاً به تزاریسیم می کرد، تنها تفاوت این بود که بوروکراسی استالینیستی آن ها را نمی خواست!

اما انتظار زیادی لازم نبود. زیگ زاگ های چپ روانه بوروکراسی ناگزیر با چرخش به راست همراه شد. اقدامات ضد مذهبی که در طول فستیوال های کریسمس و عید پاک انجام می شد، الغا گردید؛ فروش درخت کریسمس مجدداً اجازه داده شد؛ به کشیشان تبعیدی اجازه بازگشت به حوزه کلیسایی خود را دادند. اما استالین شتاب زده فراتر از صرفاً کاهش فشارها علیه کلیسا پیش رفت. او حقوقی را به کلیسا اعطا کرد که هرگز سابقاً از زمان انقلاب از آن برخوردار نبود. در قانون اساسی جدید شوروی در سال ۱۹۳۶، کشیش ها حق رأی و گزینش در انتخابات شورایی را پیدا کردند.

با این حال اتحاد میان استالین و کلیسای ارتودوکس نهایتاً مستحکم نشد. در طی تسویه حساب های سال ۱۹۳۷، حمله به کلیسا برای مدت کوتاهی از سر گرفته شد. بار دیگر کشیش ها دستگیر و تبعید شدند و در ژانویه ۱۹۳۸، «انجمن آنتیست های رزمنده» روحانیون را به خدمت به نیروهای نظامی دولت های فاشیست، اخلال در ارتش، منهدم کردن خطوط راه آهن و نظایر این ها متهم کردند.

اما این حمله جدید به سرعت با چرخشی شدید به راست همراه شد. چرخشی که بعد از تهاجم آلمان به شوروی به ابعاد حقیقتاً قابل توجهی رسید. نه تنها کل فشار حکومتی به کلیسا متوقف شد، بلکه تمامی تبلیغات ضد مذهبی هم پایان گرفت. «انجمن آنتیست های رزمنده» در گذشته انتشارات زیادی داشت. طی ده سال ۱۷۰۰ جلد کتاب منتشر کرده بود و مجلاتی درآورده بود که تیراژ آن به ۴۳ میلیون نسخه می رسید. کل مجموعه به بهانه «کمبود کاغذ» تعطیل شد. آزمون های ضد مذهبی برای ارتش و خدمات دولتی الغا گشت.

## کارگران ایران تنها نیستند

### فهرست

**کلیبی** ارزنده از رفیق گرامی و پویای ما "م. هدا" در دفاع از همسران و خانواده های فعالین کارگری زندانی. در این کلیپ رفیق آرام نوبخت برای تهیه متن و ترجمه به زبان انگلیسی -م. هدا را یاری کرده اند.

<http://www.youtube.com/watch?v=GNmOkuf6IIA&feature=youtu.be>

\*\*\*\*\*

کمیسیون کمک مالی به خانواده های کارگران سیاسی زندانی: این کمیسیون که از تعدادی از رفقای احیای مارکسیستی شکل گرفته از تمام علاقمندان به کمک مالی به این خانواده ها (به خصوص همسران آنان) می خواهد که از این اقدام اساسی و موثر در دفاع از این کارگران و خانواده های ایشان پشتیبانی نمایند. باشد که در بلند کردن این بار سنگین بتوانیم دست همراهی به سوی این زندانیان و خانواده هایشان دراز کنیم و به آنان که در زندان هستند توان مقاومت روحی و به خانواده های آن ها لحظه ای تنفس بخشیم

در خارج از کشور کمک مالی خود را می توانید به حساب زیر در انگلستان واریز نمایید.

W.S.N.

Unity Trust Bank

08-60-01

20018467

UK

برای کمک مالی از ایران می توانید از طریق صفحه فیسبوک **احیا مارکسیستی** یا «**کارگران ایران تنها نیستند**» با ما تماس بگیرید. با سپاس از همراهی آزادمندان کوشا در راه انقلاب سوسیالیستی

مراتب کلیسای ارتودوکس روسیه وجود دارد. کشیش «کلیسای معراج» به عنوان مثال در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۴۳ به استالین اعلام می کند که تاکنون به بانک دولت «تمامی پس اندازهای شخصی خود را که به ۲۷۳ هزار روبل می رسد بخشیده ام.» او در ادامه می گوید «از شما ژوزف ویساریونویچ استدعا دارم که با این پول دو هواپیمای جنگی بسازید و نام پیشینیان قهرمان ما یعنی الکساندر نوسک و دیمیتری دونوسکوئی را بر آن ها بنهید».

هرچه در هرم سلسله مراتب کلیسا بالاتر می روید، مقدار مبالغ تقبل شده بیش تر می شود. مثلاً در ۵ ژانویه ۱۹۴۳، الکسیس، اسقف اعظم لنینگراد به استالین اطلاع می دهد که اسقف های تحت نظارت او ۳،۱۸۲،۱۴۳ روبل تقبل کرده اند؛ او با این حال مبلغ ۵۰۰ هزار روبل دیگر به آن اضافه می کند؛ او نوشته خود را با این جمله تمام می کند که: «به درگاه خداوند دعا می کنیم که شما را در مأموریت تاریخی خود همیاری نمایند. از عزت، آزادی و افتخار سرزمین پدری ما دفاع نمایید».

در هر مورد استالین یک پیام مؤدبانه کوتاه ارسال می کند که در مطبوعات چاپ می شود. مثلاً کشیش مذکور از کلیسای معراج این پاسخ را گرفت:

«از شما، ولادیمیر الکساندروویچ بابت توجهتان به نیروی هوایی ارتش سرخ سپاس گزاری می کنم. خواسته شما محقق خواهد شد. با احترام، ژ. استالین».

خیلی نگذشت که استالین به حامیان وفادار خود در کلیسای ارتودوکس روسیه غرامت پرداخت کند. در روزنامه رسمی ایزوستیا، به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۴۳، بیانیه ای آمده که طبق آن استالین مراجع عظام اصلی کلیسا را ملاقات کرده است و «پاتریارک سرگیوس به سرپرست شورای کمیساریای خلق اطلاع داد که جمع های اصلی کلیسای ارتودوکس قصد فراخواندن شورای اسقف ها را در آینده نزدیک با هدف انتخاب پاتریارک مسکو و کل مردم روسیه و تشکیل یک شورای مقتس به موازات پاتریارک را دارد».

استالین، رئیس حکومت نیز خود را همسو با این امکان نشان داد و اعلام کرد که «از طرف دولت هیچ مخالفتی» نخواهد بود.

ادامه دارد



بحث های فیس بوک



فهرست

بحثی از میان مباحثات فیسبوکی در مورد حزب، بین مجید آذری از حزب کمونیسم کارگری و علیرضا بیانی از گرایش مارکسیست های انقلابی)

مجید آذری

آقای بیانی عزیز- من نمیدانم یا زبان فارسی ام ضعیف است که مطالب شما را خوب درک نمیکنم. و یا سنم خیلی بالا رفته که خوب مطلب بالای شما را نگرفته ام و یا هر دو. شما رسماً سیاه روی سفید نوشته اید که طبقه کارگر در ایران وجود ندارد که تا حزبش باشد. اصلاً ربطی به لنین و لنینیست ندارد. چون من حزب ساختن لنین در خارج کشور را قبول دارم پس باید حتماً لنینیست باشم. خیر. من قبول دارم که انسان از نسل میمون است اما داروینیست نیستم. یعنی هرچه داورین و لنین گفته باشند من قبول ندارم. خود را تابع هرچه آنان گفته باشند نمیدانم. از تمام کارهای آنان حمایت نمیکنم. اگر چه میدانم خیلی از کارهایشان و عقایدشان کاملاً علمی بود. و متدشان هم کاملاً علمی بود ولی این بحث ربطی به لنینیست بودن و یا نبودن من ندارد.

شما رسماً مدعی شده اید که در ایران طبقه کارگر نیست. و در نتیجه حزب هم نمیتواند باشد. هیچ اشکالی هم ندارد. نظر شما است. اما تا آنجا که من از کمونیست یاد گرفته ام و حتی خود مارکس (امیدوارم نگوئی مجید مارکسیست نیست. پس چرا میگوید مارکس حرفش درست بود) این بود که سرمایه داری طبقه کارگر خودش را میسازد. در ایران دو طبقه کارگر و سرمایه دار در مقابل هم صف آرایی کرده اند. حتی قبل از مارکس هم طبقه کارگر و سرمایه دار وجود داشت. یعنی وقتی که سرمایه داری بوجود آمد، طبقه کارگری باید وجود داشته باشد. اگر سیستم اقتصادی- اجتماعی ایران (فورماسیون) سرمایه داری است پس حتماً

طبقه کارگر وجود دارد. مگر اینکه شما منکر سرمایه داری در ایران باشید. مثلاً طرفداران نیمه مستعمره-نیمه فئودال معتقد هستند ایران سرمایه داری نیست. باید سرمایه داری در ایران رشد کند تا قوی شود و طبقه کارگر بوجود آید. و آنوقت حزبش را ساخت. الان موقع حزب کارگر ساختن نیست. مثل مرتضی محیط. شما چه فکر میکنید؟

مثلاً طبقه بورژوازی در جامعه وجود دارد خب بورژوازی میروند حزبش را میسازد. وقتی مثلاً یک حزب بورژوازی میخواهد ساخته شود. برایش هزار شرط و شروط درست نمیکنند. یک عده دور هم جمع میشوند. و یک برنامه و پلتفرمی را قبول میکنند و از فردا اسم خود را حزب میگذارند و ما هم آنان را با همان اسم صدا میکنیم.

مثل حزب مشروطه به رهبری داریوش همایون. از نظر ما حزب مشروطه یک حزب بورژوازی است. دیگر ما از آنان ایراد بنی اسرائیلی نمیگیریم. نه ما و نه هیچکس نمیگوید. اینان حزب نیستند. دروغ میگویند. این حزب قلبی است. به بورژوازی ربط ندارد. تعدادشان کم است. کاغذی هستند. خارج کشوری هستند. رهبرشان بی سواد است. دروغ گو هستند. یک عده ای دور هم جمع شده اند و میخواهند منافع سرمایه داری و یا قشری از سرمایه داری را در ایران حمایت کنند. خب به آنان میگوییم حزب مشروطه. چون خودشان هم میگویند حزب مشروطه. من چه کار دارم در خارج هستند یا نیستند. تعدادشان چقدر است. چون منافع سرمایه داری در ایران را نمایندگی میکنند خب حزب مشروطه-بورژوازی هستند. حداقل حزب هستند. همه آنان را به این اسم قبول دارند.

شما اصلاً منکر طبقه کارگر و حزب هستید. در هر کشوری هر کس حزب درست کند آنرا با همان اسم صدا میزنند حالا ممکن است نماینده آن اسم هم نباشد. مسئله شما با حکک و هر حزبی در وهله اول اسم و حزبیبت آن تشکل است. که اصلاً خیلی عقب افتاده است و اصلاً ربطی به کمونیست هم ندارد. یعنی در همه جای دنیا میگویند. حزب دمکرات آمریکا. حزب جمهوریخواه آمریکا. حزب جمهوری اسلامی. حزب سوسیالیست فرانسه. حزب کمونیست هند. حزب سوسیال دمکرات اندونزی.

من تابحال هیچ جا بغیر از یک عده عقب افتاده درچپ ایران ندیده و نشنیده ام که بگویند آن حزبی که خودش را حزب مینامد. یکی بیاید بگوید شما حزب نیستید. مثلاً یک آمریکایی در رادیویش از من سوال میکند من میخواهم با

\*\*\*

### علیرضا بیانی

خیلی ممنون از مجید آذری برای پاسخ هایی که بر اساس وسعت دید و آموزش هایی که در حزب کمونیسم کارگری دیده، و صادقانه آنها را بیان کرده است. و خوشحالم از این که وارد بحث اصلی شده و چون فکر کرده موضوعاتی برای گفتن دارد، پس نیازی به بیان پرت و پلاهای معمول ندیده، و امیدوارم همچنان در همین ریل باقی بماند و آنجا که احساس کرد ذخیره دانش اش به ته رسیده، ریل عوض نکند و با انواع اتهامات و پرت و پلا بحث را مخدوش نکند.

در واقع من و مجید آذری در گذشته یکبار به بخش هایی از این بحث پرداخته ایم و آنها به صورت جداگانه، تحت عنوان «تناقضات حزب کمونیسم کارگری» در نشریه میلانتانت هم منتشر شده است. برای من عجیب است که چرا مجید آذری دوباره قدم هایی قیل از آن بحث را دنبال می کند و نه از جایی که در آن بحث روشن شده بود. به هر حال می پردازم به پاسخ هایی در رابطه با موضوعاتی که او طرح کرده است.

مجید آذری از انواع احزاب در جهان یاد می کند، از حزب دمکرات گرفته تا مشروطه خواه در ایران و غیره و غیره تا به این نتیجه برسد که ساختن حزب و حزب بودن کار عجیب غریبی نیست و اعتراض می کند که چرا ما آنها را با نام خودشان یعنی «حزب» صدا نمی کنیم. در واقع او در پاسخ به سوال من که چرا به گرایش مارکسیست های انقلابی می گوید «محفل مطالعاتی مازیار رازی»، این سوال را قرار می دهد که چرا ما به حزب آنها می گوئیم قلابی و کاغذی و ... پاسخ مختصر به این سوال این است که ما نام حزبی که آنها ساخته اند را عوض نکرده ایم و دقیقاً با همان نامی که خود می خواهند آن را صدا می زنیم، منتها به معنی این نیست که آن را به همان نامی که هست، یعنی «حزب» می پذیریم. بلکه معتقدیم این حزب کاریکاتوری از یک حزب واقعی است که باید ساخته شود و نه خود آن حزب واقعی. به این ترتیب هم حککا را با نامی که خود معرفی کرده صدا کرده ایم و نیز آن را نقد کرده و بی اعتقادی خود نسبت به ادعای ساختن حزب توسط آنها را هم مطرح کرده ایم.

این فرق می کند با روش حککا نسبت به گرایشاتی که آنها را قبول ندارد و خودش برای آنها اسم گذاری می کند. مجید آذری می تواند همه انتقادات و نقد هایی که نسبت به

سازمان شما مصاحبه کنم. اسم سازمان شما چیست و رهبرش کیست. من میگویم حزب کمونیست کارگری ایران و رهبرش حمید تقوایی است. هیچوقت آنطرف نمیگوید. خیر شما حزب نیستید. حزب کمونیست نیستید. حزب کمونیست کارگری نیستید. قلابی هستید. خارج کشوری هستید. تعدادتان چند نفر است؟ چندتا کارگر در ایران عضو دارید. و غیره. این چیزها اصلاً ربطی به حزب بودن ندارد. شما در وهله اول منکر حزب هستید. منکر حزب کارگر هستید. منکر حزب کمونیست هستید.

حالا ممکن است کسی بیاید بگوید سیاست شما چون مثلاً از بورژوازی حمایت میکنید ربطی به منافع کارگران در ایران ندارد. اما نمیگوید شما حزب نیستید. حزب ساختن اینطوری نیست. این حرفهای عقب افتاده یک مشت چپ ایرانی است که فکر میکند حزب ساختن مقدس است. ممکن نیست. شدنی نیست. خوشبختانه در ایران اگر حزبی ساخته شود. همه آنرا به همان حزب صدا میکنند. در ایران همه مثلاً میگویند. حزب مشروطه با حزب کمونیست کارگری مناظره دارد.

اگر علیرضا بیانی مدیر تلویزیون شود اول میگوید شما حزب نیستید بروید اسمتان را عوض کنید بعد بیایید مناظره کنید

لنین و رفقاییش هم در سالهای ۱۹۰۰ رفتند حزب و تشکیلات خود را در خارج از کشور ساختند و اسمش را گذاشتند حزب سوسیال دمکرات. حزب کمونیست. حزب بولشویک. و در مقابل هم حزب منشویک واس آر و غیره بود. هیچکس با این اسمی تا به امروز اشکالی ندارد. نه لنین نه پلخانوف و نه موافقین و نه مخالفین. هیچکس نمیگوید چون لنین یا پلخانوف در خارج بود ویا کوچک بود ویا کاغذی بود پس ببرد نمخورد. ولی همه میتوانند مثلاً بگویند و گفته اند. سیاستهای پلخانوف مخالف منافع طبقه کارگر بود. لنین بعد از انقلاب عملاً خط کارگری را پیش نبرد. این حزب اشتباه زیاد کرد. آن حزب کارش درست ویا غلط بود.

شما اصلاً میگویید حزب نبایست زد. حزب کمونیست نمیتواند زده شود. والان هم میگویید طبقه کارگری وجود ندارد. لنین در سال ۱۹۰۰ میگفت طبقه کارگر در روسیه وجود دارد و رفت حزیش را زد. در حالیکه بیش از ۹۵٪ مردم هنوز دهقان بودند.

۲۶ فوری ۲۰۱۴

کارگران منشایی به غیر از طبقه کارگر پیدا کرد. می توان از خارج و دور از مبارزات کارگری یک حوزه جغرافیایی نشست و بحث کرد و به قول منصور حکمت دود سیگار خورد و برای کارگران حزب ساخت، اما این حزب به روش احزاب بورژوایی نتیجه پراتیک انقلابی کارگران نخواهد بود، بلکه حاصل اندیشه و دانش روشنفکر دور از مبارزات کارگران خواهد بود.

طبقه بورژوا نیازی به جنبش بورژوایی برای ساختن حزیش ندارد چون طبقه ای است در حاکمیت. آنها کل دولت را در اختیار دارند و به حزب به مثابه ابزار رهبری برای کسب قدرت نگاه نمی کنند.

ماهیت یک حزب را می توان از برنامه آن شناخت و در ماهیت احزاب بورژوایی موجود نیز هیچ نوع اختلاف اساسی وجود ندارد و همه آنها در مسیر استحکام بخشیدن به قانون مالکیت خصوصی هستند. این در حالی است که نقدا مالکیت خصوصی در همه جهان حاکمیت دارد، پس بورژواها نیازی به جنبشی بورژوایی ندارند که بر اساس پراتیک آن حزب خود را شکل دهند. آنها حزب خود را بر اساس ایده های در ذهن و نفرات و نیازهایی که دنبال می کنند شکل می دهند و رقابتشان با سایر احزاب بورژوایی بر سر شکل دادن به حکومت آینده است و نه سرنگونی دولت سرمایه داری. مجید آذری در همه توضیحات خودش از حزب، نشان می دهد که آن را با مفهوم یک ارگانیزاسیون، پارتی، تشکیلات گرد همایی، باند، محفل، کلوب و نظایر آن درک می کند و این هرچه هست با مفهوم حزب لنینیستی مغایر است.

من در بحث ام ("مناظره") با سعید صالحی نیا تاکید کردم و او هم پذیرفت که حزب انقلابی تنها یک نوع حزب و آن هم با مفهوم لنینیستی است. اشتباه سعید صالحی نیا این بود که این نظر را می پذیرفت اما خود لنینسم را نقد می کرد و ضمنا خواهان حضور حزب، حتی پس از تسخیر قدرت و به موازات استقرار شوراها بود. این یعنی یک سردرگمی روشنفکری که مرکز آن در احزاب کمونیسم کارگری و احزاب مشابه آن است. بیشتر توضیح می دهم.

وقتی ما از حزب حرف می زنیم می توانیم مانند مجید آذری انواع احزاب بورژوایی و غیر بورژوایی، در داخل و در خارج و در طول تاریخ را مثال بزنیم، اما وقتی قصد توضیح در مورد ساختن حزب «انقلابی» داریم، فقط شانس مثال زدن از آن نوع حزبی را داریم که با نام لنین در تاریخ به ثبت رسید. و اگر گرایشی قصد ساختن دقیقا

گرایش مارکسیست های انقلابی دارد را، با چند برابر اضافه بر آن در مقابل این گرایش و با نامی که آن را می شناسیم قرار دهد و پاسخ دریافت کند، مگر آنکه در این کار درمانده شده باشد و ضمنا همچنان اصرار بورزد که چیزی هم گفته باشد، که در اینصورت نیازمند تحریف، از بن و اساس در نام گرایش خواهد شد. سایر دوستان ایشان که از این فزاتر رفته وارد اتهامات پلیسی به روش گرایشات شبه فئودالی می شوند و به کلی فراموش می کنند که با نام حزبی مشغول دخالت گری هستند که ادعای بزرگ و مدرن و غربی دارد.

بگذریم؛ و اما در مورد این موضوع که چرا ما احزاب کمونیسم کارگری و یا هر جریانی که خود را حزب طبقه کارگر ایران می داند قلابی و کاریکاتور یا کاغذی می دانیم ( هر چند آنها را با همان نام دلخواه خودشان صدا می زنیم) یکی دو سوال کلیدی طرح میکنم که مجید آذری در پاسخ به آنها خود به خود و ناچارا به یک فاز بالاتر از سطح کنونی بحثی که ارائه کرده منتقل می شود و هرچقدر هم بخواهد مقاومت کند به ناچار در این فاز وارد خواهد شد، مگر آنکه درست در همین فاز ریل عوض کند که خوشبختانه هنوز چنین نکرده و مادام که چنین نکند می توان بحث سازنده ای را با او دنبال کرد.

سوال من از مجید آذری این است که اگر الگوی ساختن حزب شما همین احزاب بورژوایی است که چند نفر در خارج به دور هم جمع شده و حزب می سازند، پس چرا شما نام حزب خود را کمونیستی و کارگری می گذارید و نه همین اسامی بورژوایی مثل مشروطه خواه و حزب دمکرات. مجید آذری به احتمال زیاد خواهد گفت چون ما کمونیست هستیم و نه مشروطه خواه و دمکرات. بسیار خوب، در اینصورت این سوال مطرح می شود که چرا یک حزب کمونیست هم الگوی ساختن حزیش احزاب بورژوایی است و نه مدل حزب کمونیستی. یقینا مجید آذری پاسخ کنکرتی به این سوال نخواهد داد؛ دلیل اصلی اش نسبت به بحثی که ارائه کرده عدم اطلاع دقیق از آن است و چون قصد ندارد بگوید، "من نمی دانم"، در نتیجه به جواب های بی ربط بسنده می کند و مانند مصاحبه یک روزنامه نگار چیزهایی خواهد گفت بی ربط و ناروشن. به همین دلیل لازم است توضیحاتی داده شود که ایشان از میسر اصلی بحث دور نشود.

بر اساس متدولوژی مارکسیستی که آگاهی را محصولی از پراتیک می داند، و در واقع همین را مبنای ماتریالیسم دیالکتیک می داند، نمی توان برای ساختن حزب کمونیست

محقق کند.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست نوشتند: «هدف فوری کمونیست ها متحد کردن پرولتاریا به مثابه یک طبقه برای سرنگونی سیادت سرمایه داری است»

تکلیف مارکسیست ها با این موضع روشن می شود و لنین نیز از همین نظریه تبعیت کرد و رفت برای متحد کردن کارگران به مثابه یک طبقه از طریق ایجاد حزب انقلابی اقدام کرد. درک عامیانه ای که در حزب کمونیسم کارگری وجود دارد و مجید آذری نیز در این بحث آن را نمایندگی می کند این است که با پیدایش طبقه سرمایه دار طبقه کارگر هم به وجود می آید! از این کلی گویی تر دیگر نمیتوان چیزی گفت. این سطح نازل از برداشت مارکسیسم و تقلیل آن به سطح عامیانه ادارکات و فهم سازندگان حزب کمونیسم کارگری است.

آنچه با پیدایش نظام سرمایه داری شکل می گیرد ابتدا طبقه سرمایه دار است زیرا برنامه روشن داشته و به آن و منافع خود کاملا و با دقت جراحی آشنا است. بورژوازی به حول برنامه مالکیت فردی به طبقه تبدیل شده و نظام سرمایه داری را می سازد. به موازات پیدایش این نظام و بنا بر نیاز ضروری نیروی کار برای آن، پرولتاریا نیز شکل می گیرد. نیروی کاری که زمین را رها کرده و در شهر به کارگر آزاد تبدیل شده است.

مفهوم «آزادی و برابری» برای بورژوازی هم دقیقا همین است که کارگر آزاد است و نیاز ندارد مانند سابق بر روی زمین و بخشی از زمین کشاورزی معامله شود. او می تواند آزادانه نیروی کار خود را به هرکس که مایل است بفروشد یا نفروشد. او مانند بورژوا دارای حقوق برابر شهروندی است و از حق رای مساوی با بورژوا برخوردار است.

ماکسیموم برنامه مطالباتی بورژوازی «آزادی بی قید و شرط بیان به عنوان اول و آخر همه اهداف انسانی» است. ( این دقیقا همان برنامه حداکثر سعید صالحی نیا، عضو اخراج شده اما همچنان در مدار گرایش کمونیسم کارگری باقی مانده هم هست). یعنی بیان بی قید و شرط و آزادانه شهروندان هدف نهایی بورژوازی است و این در حالی است که مطالبه مذکور به سختی ابتدای اهداف پرولتاریا را تعیین میکند و هدف نهایی پرولتاریا رهایی از استثمار فرد از فرد است. بین این دو مطالبه یک دره عظیم فاصله است که مطلقا با عوام فریبی های آکادمیسین های بورژوازی و لیبرال دمکرات ها و سوسیال دمکرات ها پُر

همان حزب را داشته باشد، آن گرایش چاره ای نخواهد داشت به غیر از اینکه لنینیست باشد. چنانچه الگوی ساخت احزاب، بنا بر تصور مجید آذری حزب مشروطه باشد، دیگر نیازی به لنینیست بودن هم نیست و می توان مشروطه خواه یا دمکرات هم بود و حزب ساخت. مجید آذری از مدل حزب سازی بورژوازی اقتباس می کند اما نام آن را کمونیستی میگذارد! تناقضی که در این میان به وجود می آید این است که نمی توان با همان الگوها حزب ساخت و اسمش را هم کمونیستی گذاشت، در اینجا است که موضوع کاریکاتور و کاعذی بودن این احزاب مطرح می شود. ما به حزب کمونیسم کارگری می گوئیم کاریکاتوری از حزب و بر روی کاغذ، درست به این دلیل که میتی بر مند لنینیستی ساخته نشده اما قصد نمایاندن آن بر این اساس و این متد را دارد.

حزب تشکل کارگران به صورت علی العموم نیست. چنین حزبی مانند حزب کارگر تونی بلر و احزاب سوسیال دمکرات خواهد بود که اعضای اصلی آن کارگرند اما حزب بورژوایی یا رفرمیستی و غیر انقلابی اند. این حزب پیرو اصول کمونیستی است، بنابراین در برگیرنده کارگران کمونیست است و نه کارگران به طور کلی.

کارگران کمونیست که به عنوان پیروان کمونیست شناخته می شوند، در مبارزات عملی خود در کارخانه ها و مراکز تولید و محلات، با توده های کارگر ارتباط ارگانیک و چشم در چشم برقرار میکنند. در کنار آنها مبارزه می کنند و از مبارزات آنها برنامه و تئوری انقلابی استنتاج میکنند. اگر چه شخص لنین و عده ای از رهبران حزب بلشویک در دوره هایی در خارج از روسیه به سر می بردند، اما نبض جنبش کارگری روسیه بیش از هر کس، حتی در داخل روسیه، در دست لنین بود، به این دلیل که حزبی ساخته بود متشکل از رهبران عملی کمونیست و پیشروان کارگرانی که هر کدام جداگانه در مقام یک رهبر حزبی تعلیم و تربیت شده بودند. لنین در ادامه ۲۵ سال تجربه نزدیک و شانه به شانه با این بخش از پرولتاریا روسیه بود که توانست حزب بلشویک را به حزب کمونیست طبقه کارگر روسیه ارتقا دهد. این حزب تا رسیدن به این مرحله ده ها اعتصاب و اعتراض کارگری سازمان داده بود و نامش در هر کارخانه و محل تولید مانند نیروی مراقب جنبش کارگری شناخته شده و توانسته بود اعتماد پرولتاریا روس را از طریق اتخاذ تاکتیک های صحیح و برنامه انقلابی که از همین مداخلات بیرون آمده بود به خود جلب کند و به برنامه متحد کننده کارگران تبدیل کند تا توانست انقلاب ۱۹۱۷ را سازمان داده استراتژی تسخیر قدرت را

نمی شود.

اقتشار میانی ناراضی جامعه را برای کوتاه مدت و جلب آرا قفلک دهد. این برنامه توسط پیشروان کمونیست کارگر که در مرکز مبارزه کارگری قرار گرفته اند و آن را در محک پراتیک انقلابی به آزمایش گذاشته اند تدوین می گردد.

حال می توان تفاوت این حزب و برنامه احزاب بورژوایی با الگوی حزب کمونیسم کارگری را بهتر متوجه شد و فهمید چرا این نوع حزب سازی نمی تواند به تعداد دلبخواه و از سوی هر مددکار کارگری ساخته شود؛ و چرا به حزب لنینستی معروف است. حزب لنینستی تنها یک مفهوم دارد و آن هم حزبی است که در چنین کارزاری ساخته شده است.

در نتیجه باید گفت مادام که کارگران به حزب تاریخی خود دسترسی پیدا نکرده اند، شانس تبدیل شدن به طبقه ای برای خود را نخواهند داشت؛ و وظیفه اخص ساختن این حزب نیز بر عهده پیشروان کمونیست کارگران و روشنفکران کمونیست کارگر است.

فرمالیسمی که حزب کمونیسم کارگری و در این بحث نماینده آن مجید آذری ارائه می دهد این است که یک حزب، به هر صورت تشکیل می شود و کار تمام است. همه باید آن را به رسمیت بشناسند. و چون باید آن را با نامی که ساخته شده صدا بزنند، پس این خود به خود به آن اعتبار لازم را داده، و اگر آن نام، حزب کمونیسم کارگری باشد پس این حزب همان حزب متعلق به طبقه کارگر است! در اینصورت آنها حق دارند که نرفته اند عضو حزب توفان بشوند چون لابد حزبی با این نام آنها را با خود به آسمان می برد. لابد آنها حق دارند نرفته اند عضو حزب رنجبران بشوند چون در شرایطی زیست نمی کنند که رنج ببرند. آنها فقط عضو حزبی هستند که منصور حکمت ساخته است؛ اما سوال این است که کدام بخش از آن.

اگر ۳ حزب بتواند با یک برنامه مشخص شکل بگیرد، چرا کارگران نباید به جای حزب اول به سراغ حزب دوم با همان برنامه بروند. اگر کلا ساختن حزب به صورت دلبخواهی یا کاغذی می تواند متحد کننده کارگران باشد، پس چرا با وجود احزاب موجود، از جمله حزب کمونیست ایران، منصور حکمت حزب دوم خود را ساخت و به همان اولی بسنده نکرد و یا به حزب رنجبران یا م.ل.م. نیبوست. لابد برای خود دلایلی دارد به این معنی که آنها حزب طبقه کارگر نیستند، اما فرمالیسم مجید آذری به گونه ای توضیح می دهد که گویا هرکس که حزب ساخت اتوماتیک حزب

مطالبه آزادی برابری هدف نهایی بورژوازی است که بعد از انقلاب فرانسه سر لوحه نظام سرمایه داری شد و خود را به صورت سمبل سه رنگ بر چرم کشور فرانسه منعکس کرد. اگر حزب کمونیسم کارگری این مطالبه را هدف نهایی خود قلمداد کند، در نتیجه حق دارد حزب بورژوایی در خور متحقق کردن آن را هم بسازد. اما اگر این هدف حداقل این حزب است که در اینصورت وارد قلمرو چپ سنتی شده که برنامه اش مبتنی بر برنامه حداقل و برنامه حداکثر بود که همچنان گرایش استالینیستی آن را دنبال میکنند. تا جایی که به برنامه غیر سوسیالیستی «دنیای بهتر» مربوط می شود، این برنامه نمی تواند از یک برنامه شکسته بسته و نیم بند حداقل هم فراتر رود.

همانطور که گفته شد با پیدایش نظام سرمایه داری پرولتاریا شکل می گیرد اما پرولتاریا به مثابه یک طبقه عرض اندام نمی کند مگر آنکه قصد به زیر کشیدن طبقه سرمایه دار را داشته باشد. به همین دلیل مارکس که تفاوتی بین کمونیست ها و کارگران قائل نبود مگر توجه این دو وجه به منافع بین المللی و منافع در حوزه ملی یک کشور، هدف فوری کمونیست ها را متحد کردن کارگران به مثابه یک «طبقه» ارزیابی می کند. به این معنی که کارگران پراکنده اند و اگر از آنها با نام طبقه کارگر یاد می شود تنها در برگیرنده کلیت مزدبگیران و تولید کنندگان ارزش اضافی است که با مفهوم «طبقه ای در خود» معرفی می شوند. چنانچه کارگران به حول برنامه لغو مالکیت خصوصی متحد شوند برای سرنگونی سیادت سرمایه داری، آنگاه است که به طبقه و «طبقه ای برای خود» تبدیل می گردند. تا قبل از آن یاد کردن از کارگران با نام «طبقه کارگر» بار سیاسی یا کمونیستی ندارد و فقط «نام» آنها با این واژه بیان شده است.

کارگران زمانی می توانند به طبقه تبدیل شوند که به زیر یک پرچم سوسیالیستی برای استقرار مالکیت اشتراکی متحد شده باشند و این کار میسر نخواهد بود مگر مرکز رهبری کننده آن که نقدا به آگاهی سوسیالیستی مجهز شده و برنامه انقلابی پرولتاریا که در مرکز آن لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حک شده است را ارائه کرده باشد. این برنامه از آستین روشنفکر دود چراغ خورده خارج از مرزهای جغرافیایی که قرار است کارگران متحد شوند بیرون نمی آید، که اگر چنین باشد یکسره بی ربط به پراتیک انقلابی کارگران خواهد بود و سر از سکس آزاد و مطالباتی در می آورد که به سختی می تواند بخش های از

کارگر معرفی می کند. وقتی یک حزب می تواند بگوید حزب طبقه کارگر است که بتواند فراخوانی به این طبقه بدهد و از روی سر کارگران رد نشود. در کل حیات حزب کمونیسم کارگری چنین اتفاقی نیفتاده و به همین دلیل لیبر این حزب وقتی از مضامین تبدیل شدن حزیش به مثابه حزب طبقه کارگر یاد می کند، از ساختن آدم برفی در یک پارک در سندنج و چند آکسیون علیه اعدام در خارج حرف می زند. آیا به راستی کارگران متفرق و پراکنده می توانند با درست کردن آدم برفی و هوا کردن بادبادک به طبقه تبدیل شوند! فقط همین توهم است که باعث می شود حزب کمونیسم کارگری کل حوزه طبقاتی را رها کرده و به سراغ مفاهیم عامه پسندی مانند «انقلاب انسانی و حکومت انسانی» می رود. پر واضح است برای رجوع به این مفاهیم هم هیچ نیازی به حزب با مفهوم لئینی آن ندارد و به همین دلیل الگوهای حزب سازی خود را دائما الگوی احزاب موجود بورژوازی ذکر می کند و نه حتی احزاب بی ربط اما در حوزه چپ. با یک دوجین از این احزاب حتی نمی توان یک برنامه پیک نیک موفق طراحی کرد چه رسد به متحد کردن کارگران به مثابه یک طبقه برای سرنگونی سیادت سرمایه داری.

۲۶ فوریه ۲۰۱۴

طبقه کارگر خواهد بود. حال وارد تناقض بعدی می شویم که در گذشته هم به صورت جداگانه بحث و منتشر شده است.

فرض کنیم همه احزاب موجود حزب طبقه کارگرند و باید همه آنها را با نامی که معرفی می کنند به رسمیت شناخت، بسیار خوب. اما کارگران باید به دور پرچم کدام یک از آنها گرد بیایند که به طبقه تبدیل شده و برعکس متفرق نشوند؟! دسته ای از این احزاب استراتژی خود را انقلاب دمکراتیک تعیین کرده اند. انقلاب دمکراتیک می تواند بورژواها را به مثابه یک طبقه متحد کند و نه کارگران را. آنها هم که سال ها است متحد شده و حاکمیت خود را تثبیت کرده اند. با این حال چرا هنوز کارگران باید به حول آن مطالبات به طبقه تبدیل شوند؛ و اصلا مگر ممکن است چنین شود.

بخش دیگری از احزاب که سابقا از همین برنامه دمکراتیک خلق پیروی می کردند، یک شبه بدون روشن شدن نقد به گذشته اشان معتقد به ورژنی از انقلاب سوسیالیستی شدند که با عدم درک و آشنایشان با مفهوم سوسیالیسم، چیزی بیش از همان برنامه دمکراتیک سابق نخواهد بود، گیریم با حکومت شوراهایی و به رهبری طبقه کارگر. در این میان حزب کمونیسم کارگری که مجید آذری در آن عضو است ابتکار لیبرال پسندی به کار بسته و اساسا انقلاب را به حول «منافع انسانی» تدارک می بیند و به همین دلیل انقلاب را هم «انقلاب انسانی» توصیف میکند. تو گویی تا قبل قرار بود انقلاب حیوانی رخ دهد و بر سر منافع اشباع آسمانی هدف خود را دنبال کند که حال با وجه انسانی دادن به آن رفرم بزرگی در مفهوم انقلاب و سوسیالیسم به وجود آورده اند. اما مشکل اینجا است که به حول پرچم «انقلاب انسانی»، این کارگران نیستند که به طبقه تبدیل می شوند بلکه همه بنی بشر، اعم از سرمایه دار و کارگر و دهقان و برزگر و بقال و کاسب و تاجر و لحاف دوز دست پینه بسته و دستان لطیف و ... به یک طبقه تبدیل می شوند! طبقه ای در هم یا همان همه با هم. اگر این مفهوم تبدیل به طبقه ای برای خود شدن است، باید دید که بی طبقه شدن جامعه از نظر این حزب چه فرم و قیافه ای دارد که هنوز نیازمند حکومت هم هست، هرچند حکومت انسانی!

ماهیت این تناقض در این است که هنوز نتوانسته کارگران را به برنامه خود متقاعد کند و چند باری هم در تاریخ حیات خود از عمل توده ها عقب افتاده و به دنباله رو بورژوازی تبدیل شده است، با این حال خود را حزب طبقه

بنیادگرایی دینی

فهرست



پرسش: علل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و آترناتیو چپ در مقابل آن چیست؟

پاسخ:

مختصراً باید اشاره کنم که بنیادگرایی اسلامی در منطقه، محصول مستقیم و بلاواسطه خود امپریالیزم است. منتها برای نتیجه گیری از این موضوع، باید در مورد علت رشد این پدیده در این جا مکث کنیم

این یک قاعده تاریخی است که هر وقت مبارزه طبقاتی با عقبگرد یا سکون رو به رو شده، طبقات حاکم فرصت بیشتری برای تشدید سرکوب و حفظ خود پیدا کرده اند. این شدت سرکوب خود مجدداً به نارضایتی و جنبش های اجتماعی انجامیده. دقیقاً در همین میان، امپریالیزم برای منحرف کردن لایه های معترض از مبارزه واقعی علیه سرمایه داری، «تخاصمات» جدیدی خلق می کند.

در همین وضعیت بود که ساموئل هانتینگتن، کسی به خاطر نقش مستقیمش در جنگ ویتنام به «قصاب ویتنام» معروف شده بود، و در دستگاه سیا قرار داشت، با یک تز هوشمندانه وارد صحنه شد: «نبرد تمدن ها». در واقع این تئوری ها دقیقاً برای ایجاد و دامن زدن به تنازعات دینی اختراع شد، و از این جهت بود که واقعاً روح جدیدی به کالبد بنیادگرایی مذهبی (و به ویژه اسلامی) دمید.

بنیادگرایی اسلامی فعلی در واقع اوایل دهه ۱۹۵۰ به وجود آمد. سرنگونی رژیم سلطنتی در مصر (۱۹۵۲)، مصادف شد با موج تغییر و تحولات انقلابی در ایران، سوریه، یمن، اندونزی و عراق و سایر کشورها. طغیان در مصر، به ملی کردن کانال سوئز در زمان عبدالناصر، و متعاقباً به جنگ سوئز انجامید که طی آن اسرائیل، بریتانیا

و فرانسه به مصر حمله کردند، ولی در نهایت شکست خوردند. پیروزی ناصر و نزدیکی او به شوروی، و رشد جریان های متأثر از ناسیونالیزم عرب در واقع منافع و هژمونی امپریالیزم در منطقه را تهدید می کرد. و زمینه های بروز بنیادگرایی اسلامی را هم باید در همین بستر نگاه کرد.

بنیادگرایی اسلامی در واقعیت امر ایده و طرح اصلی جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه حکومت آیزن هاور بود. سیا پروژه ای را برای تأمین مالی، پشتیبانی و تقویت گروه های اسلامی افراطی در مقابل جنبش های چپ، ضد امپریالیستی و همین طور رژیم های نزدیک به حکومت استالینیستی شوروی به راه انداخت: اخوان المسلمین در خاورمیانه، جماعت اسلامی در آسیای جنوبی و جمعیت نهضت العلماء و ماشومی در اندونزی (جالب است که ژاپن در جریان اشغال نظامی اندونزی در سال های ۱۹۴۲-۴۵ با وجود تعطیلی همه احزاب، فقط به جنبش محمدیه و نهضت العلماء اجازه فعالیت دارد و برای «اتحاد» همه جنبش های اسلامی حزب «ماشومی» را در سال ۱۹۴۳ تشکیل داد!) این ها تنها چند مورد از سازمان هایی هستند که برای سرکوب جنبش های چپ، مترقی و رادیکال دایر شدند و در تمام کشتارهای امپریالیستی (مثل قتل عام ۱۹۵۶ در اندونزی و ۱۹۷۱ در بنگال) شانه با شانه قوا و ارتش های حامی امپریالیزم قرار گرفتند.

در واقع تاریخ معاصر جهان این را به وضوح نشان می دهد که امپریالیزم برای اجرای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، نهایت بهره برداری را از ابزار دین کرده است. مثلاً بریتانیا در سرشماری سال ۱۸۷۲ شبه جزیره هند، به عمد یک ستون ویژه برای مذهب در نظر گرفت. سال ۱۹۰۵، لرد کرزن با همان هدف، بنگال را بر مبنای مذهب تقسیم بندی کرد. بعد از شورش ملوانان در سال ۱۹۴۶، که با اعتصاب عمومی توده ای از کراچی تا مدراس به اوج رسید، بریتانیا به شدت نگران شد که جنبش استقلال در این شبه قاره، در سطح رهایی ملی متوقف نشود، بلکه به انقلابی اجتماعی علیه استثمار پسا-استعماری منطقه مبدل بشود. حتی وقتی «محمد علی جناح» طرح کابینه را مبنی بر یک هند همپیمان، ولی «متحد» پذیرفت، چرچیل سریع وارد عمل شد و تضمین کرد که لعل نهری می تواند «محمد علی جناح» و دیگر رهبران «اتحادیه اسلامی» را به موضع قبلی خودشان، یعنی «جدایی»، بریبانگیزد.

این جدایی بر مبنای مذهب اتفاق افتاد و در این پروسه «پاکستان» اسلامی زاده شد، منتها ۲.۷ میلیون انسان بی گناه از بین رفتند.

ایجاد بیمارستان، ان جی او، مراکز کمک به نیازمندان و غیره، توانست پایه پیدا کند. واضح است که یک شهروند فقیر مصر، بین نقد مذهب من و بیمارستان اخوان المسلمین، دومی را انتخاب می کند. بنابراین مبارزه با بنیادگرایی و امپریالیزم، در ایجاد آلترناتیو و خط رهبری انقلابی خلاصه می شود. وقتی «چپ» در این حوزه اصلی غایب باشد، ناگزیر برای توجیه «موجودیت» خودش مجبور است یک حوزه جدید خلق کند (مثلاً حزب فحیمه کمونیست کارگری، عموماً تقویت «جنبش برهنگی» و نقد قرآن را که جذاب ترین و بی خطرترین کار ممکن است، انتخاب کرده و گویا اصولاً تشکیل حزب داده اند برای رسیدن به این هدف). بنابراین تمام بحث این است که مبارزه با بنیادگرایی دینی ایجاد یک آلترناتیو انقلابی است که پتانسیل اعتراضی جامعه را کانالیزه کند، و این دقیقاً وظیفه کمونیست هاست که حال و روز اسفبارشان در شرایط فعلی جهان نیازی به توضیح ندارد.

آرام نوبخت

به همین ترتیب جنگ در افغانستان هم در سال ۲۰۰۱، یعنی پس از حملات «۱۱ سپتامبر» آغاز نشد. این مورد هم نزاعی سی و چند ساله بوده است. نزاعی که با عملیات سرّی سیا در تابستان ۱۹۷۸ برای سرنگونی دولت «چپ گرا»ی حزب دمکراتیک خلق افغانستان به رهبری نور محمد ترکی، به عنوان حکومتی که طی کودتایی پیش از مداخله شوروری در سال ۱۹۷۹ روی کار آمد، آغاز شد. این «ثور» یا انقلاب بهاری، باز هم تهدیدی برای منافع امپریالیستی در منطقه به شمار می رفت، و جواب امپریالیزم هم کما فی السابق یک چیز بود: تقویت بنیادگرایی اسلامی.

سیا که با دستگاه اطلاعاتی عربستان سعودی و پاکستان ارتباط داشت، اقدام به جذب، تعلیم و تأمین مالی گروه های اسلامی تندرو کرد. مثلاً «برژینسکی»، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر بود که بن لادن را در سال ۱۹۷۸ به «جهاد اسلامی» علیه «کافران کمونیست» جذب کرد (یکی از نخستین اقدامات این جهادیون آلت دست امپریالیزم، یورش به یک مدرسه مختلط، به آتش کشیدن آن و مثله مثله کردن مدیر مدرسه بود). به علاوه مهم ترین منبع درآمدی که سیا برای این جهادیون دست و پا کرد، شامل تجارت مواد مخدر، در آمد حاصل از گروگان گیری و سایر جرایم بود.

به همین ترتیب امروز شاهدیم که چگونه طیف وسیعی از نیروهای بنیادگرای اسلامی با کمک مستقیم نیروهای امپریالیستی مسلح شده اند و حتی برخی از این گروه ها از زیر نفوذ و کنترل امپریالیزم هم خارج شده اند و به شکل خودمختار عمل می کنند.

بنابراین روشن است که بنیادگرایی دینی (اسلامی)، ابزار مستقیم امپریالیزم در منطقه برای پیشبرد برنامه هایش بوده است، و هرگونه مبارزه ضد امپریالیستی جدا از مبارزه با این بنیادگرایی بی معناست (این دو مبارزه نه با تقدم و تأخر، بلکه همزمان صورت می گیرند)؛ منتها در این نتیجه گیری که ظاهراً مورد توافق همه هست، خود مفهوم «مبارزه» چندان روشن نمی شود. برای مشخص شدن آن باید در نظر داشت که رشد بنیادگرایی مذهبی در عین حال محصول شکست جنبش های چپ و رادیکال انقلابی به دلیل ضربات استالینیزم هم بود. استالینیزم، جنبش کارگری و کمونیستی را با فضاحت تمام به زمین زد، و این در حالی بود که تمام این سال ها دشمن آن، بنیادگرایی دینی در پایین جامعه مشغول رشد و سازماندهی بود. تا زمانی هم که در مقابل امپریالیزم و دولت های سرمایه داری ارتجاعی منطقه، یک بدیل انقلابی وجود نداشته باشد، بنیادگرایی فارغ از مبارزات ایدئولوژیک، به رشد خود ادامه خواهد داد (مثلاً در مصر اخوان المسلمین سال ها با

**سردبیر:**  
**مازیار رازی**

**همکاران این شماره:**

**مازیار رازی، علیرضا بیانی، آرام نوبخت،**  
**مراد شیرین، سارا قاضی، ناصر احمدی،**  
**نسیم صداقت، و فعالین شبکه همبستگی**

**کارگری**

**پست الکترونیکی:**  
**[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)**

**نشانی وب سایت:**  
**[www.militaant.com](http://www.militaant.com)**

**نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر**  
**روی وب سایت قرار می گیرد**